

نقدی بر مبانی کمیته های کمونستی

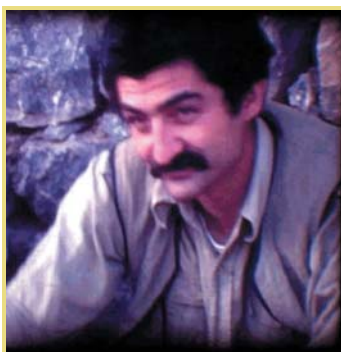
یک تعریف نو و چند تحریف تاریخی

است. همه احزاب در حال گذار از شیوه کار جنبشی به شیوه فعالیت سازمانی تر هستند. این "مشغله" برای ما، به ناچار، پای تنوری سازمان حزب را به میان میکشد و ما را در مقابل مسائل جدیدی قرار میدهد که باید به آنها پاسخ بدهیم.

در رابطه با سازمان حزب در داخل کشور ما(*) قبلاً، در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، در مورد شبکه محافل کمونیستی، شبکه محافل کارگران کمونیست، رهبران علنی، آژیتاتورهای توده

پایه و مبنای اصلی کمیته های کمونیستی را این پاراگراف تعریف میکند:

" تغییر اوضاع سیاسی ایران، شکست دو خرداد، مقابله سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم، همه احزاب جدی را در مقابل مسئله سازمان سازی حزبی به معنی اخص کلمه قرار داده



متن کتبی دو سمینار منصور حکمت در باره سیاست سازماندهی در میان کارگران متن تنظیم شده سفنرانی در مبحث مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری در نخستین کنفرانس کادرهای حزب.

و ساز داشتند، متمایز کرد. اگر به من ایراد گرفته میشود که به گذشته‌ها نپردازم، باید اعلام کنم که من در برابر بازگشت به ذهنیت چپ روشنفکری ۵۷ی، و نوآوریهای بدیع پوپولیسم وارونه، به گذشته ۱۵۰ سال قبل مانیفست کمونیست و "گذشته" بسیار دورتر تا سه سال قبل مباحث کمونیسم منصور حکمت رجوع میکنم. بحث کمیته‌های کمونیستی یک بار دیگر پس از طی شدن این دورانه‌های سخت و پر از کشمکش با چپ ضد رژیم و چپ کارمندی و روشنفکران بورژوازی صنعتی، به دانشگاه و محیط دانشجویی باز گشته است و بار دیگر صریح و روشن و بی پرده لباس ضد رژیم را در "جنبش سرنگونی" بر تن کرده است. کمیته‌های کمونیستی در جدائی‌های اجتماعی که پس از شکست انقلاب اکتبر بین کمونیسم و مارکسیسم و "کمونیسم زمخت" کارگران ایجاد شد، و منصور حکمت مبانی اساسی این تفاوتها و انشاقها را شکافت، بار دیگر و پس از ثبت تعرض کمونیسم کارگری به کمونیسمهای عموم خلقی و ضد رژیمی، به این شکاف رسمیت داده است و برای تدوین مبانی سازمانی "چپ" در جنبش سرنگونی و مبارزه ضد رژیمی، به دانشگاه و دانشجو و دانش آموز تکیه داده است. دور زدن و چشم پوشی از تقابلی است که جنبش کمونیستی ایران و مشخصاً کمونیسم کارگری، بطور رسمی و علنی از کنگره دوم حزب کمونیست ایران با کمونیسم و چپ ضد رژیمی و سیاستهای مبتنی بر فرض جدائی کمونیسم از بستر اعتراض سوسیالیستی و مکانیسمهای شبکه‌های محافل کارگران سوسیالیست داشته است. تعریف کمیته‌های "کمونیستی" بر اساس جنبش سرنگونی، و تکیه بر دانشجویان و دانشگاه، اعاده بحثهای چپ ۵۷ی است در قالبی که فقط بطور صوری کمونیسم را عاریه گرفته است. هر اندازه شکل گیری این کمونیسم را در بستر دانشگاه و جنبش دانشجویی برانداز میکنیم، به ورژن دیگری جز نوع قدری زمینی تر و کمتر اینترنتی و ویرچوال تر و البته هنوز "مرکز غیبی"، "انجمنهای جوانان آزادیخواه" نمی‌رسیم. خود من کسی بوده‌ام که بیشترین علاقه را به شکل گیری جریان چپ و کمونیست و سمپات مباحث منصور حکمت در دانشگاه‌ها داشته‌ام و با این لایه رابطه فعال و صمیمانه‌ای برقرار کرده‌ام. با اینحال بین تبدیل شدن دانشگاه به محل عقاید چپ و کمونیستی، و بستر اصلی جنبش کمونیستی در میان شبکه فعالین نوع "آچار بدست" و "زمخت" کمونیسم در میان جنبش طبقه کارگر تفاوت‌های طبقاتی وجود دارد. مضاف به اینکه اگر متن کمونیسم کارگری بستر اعتراض دائمی و سوسیالیستی طبقه کارگر به سرمایه و استثمار کار بردگی مزدی است، مبانی کمیته‌های کمونیستی که توسط کورش مدرسی ارائه شده است، بر اساس جنبش "دمکراتیک" و ضد رژیمی، در محیط دانشجویی، و آنهم برای مقاطعی است که دورنمای "انقلاب"، که در مقوله "جنبش سرنگونی" خلاصه شده است، پس از شکست دو خرداد، پیش روی "چپ" قرار گرفته است. صرف "کمونیستی" نامیدن کمیته‌هایی

ای و جایگاه آنها در سازمان و تنوری سازمانی یک حزب کمونیستی - کارگری بحث داشته‌ایم.

امروز باید مجدداً به این بحث‌ها برگردیم و به مسئله سازمان بطور اخص به پردازیم. اگر در این دوره پاسخ مناسب و متناسب به نیازهای سازمانی جنبش و حزب مان ندهیم در مقابل فعالیت سازمان یافته احزاب دیگر، بر متن سنت و روش خودشان، نا کارا میمانیم."

(کورش مدرسی: سازمان و سبک کار کمونیستی، بخش اول، کمیته‌های کمونیستی، طرح بحث)

مبنای تشکیل کمیته‌های کمونیستی در جملات فوق، از "تغییر اوضاع سیاسی ایران" و شیوه‌ای برای مقابله با سنت‌های مختلف موجود، در "جنبش سرنگونی" نشأت گرفته است. این تمام فلسفه تشکیل کمیته‌های کمونیستی است. "تنوری سازمان"، در واقع قرار است که مبنای متفاوت تشکیل کمیته‌های کمونیستی "در تغییر اوضاع سیاسی" در "جنبش سرنگونی" را تدوین و ارائه بدهد.

از این حکم عمومی، دو نتیجه کاملاً روشن نتیجه میشود که نشان میدهد این کمیته‌ها نه لازم است "کمونیستی" باشند و نه مبنای استراتژی سازماندهی یک حزب سیاسی کمونیستی. این مبانی با استدلالی که درمداخل بحث کورش مدرسی آمده است، مبانی یک پاسخ تاکتیکی، برای مقطع معینی از شرایط سیاسی جامعه ایران، دوران "بعد از شکست دو خرداد" است. میگویم لازم نیست کمونیستی باشد، چرا که آرایش یک حزب چپ ضد رژیمی، در "جنبش سرنگونی" است. تنوری سازمانی‌ای که برای یک مقطع مشخص از شرایط سیاسی، مستقل از درستی یا نادرستی ارزیابی از این شرایط، برای "جنبش سرنگونی"، ارائه شده است به حکم ویژگی عمومی مبارزه ضد رژیمی، ربطی به سازماندهی در میان طبقه کارگر که کمونیسم بدون رجوع و اتکا به آن، میتواند کمونیسم هر طبقه و قشر و صنف دیگری باشد، ندارد. اگر اسم این کمیته‌ها، نه کمیته‌های کمونیستی، که مثلاً کمیته‌های پیشنه‌های برای "جنبش سرنگونی" بودند، واقعی تر بود. میتوان فهمید که یک حزب چپ در راستای تلاش برای تصرف قدرت سیاسی و یا دخالت در اوضاع سیاسی، راهها و شیوه‌های مختلفی به نسبت وضعیت و شرایط داده جامعه، به اشکال مختلف سازماندهی و تدوین تنوریهای سازمانی در این مورد روی آورد. از بحث و انتخاب تشکیل کمیته‌های قیام گرفته تا تشکیل ارتش و یا واحدهای نظامی و توده‌ای بروی هر حزب سیاسی مدعی قدرت مساله باز و قابل بحثی است. اما این تنوریهای تاکتیکی و مبانی سازمانی در رابطه با مساله قدرت سیاسی، هنوز پاسخ به این سوال که مبانی پایه‌ای سیاست سازماندهی طبقاتی و حزبی یک حزب کمونیستی، و نه یک حزب صرفاً و تماماً سرنگونی طلب، کدامند را بی پاسخ گذاشته است. کمیته‌های کمونیستی، طبق تعریف کورش مدرسی پاسخ سازمانی به اوضاع معین سیاسی و در رابطه با "جنبش سرنگونی" است. نقطه حرکت از یک مقطع مشخص در تغییرات اوضاع سیاسی، در یک جنبش همگانی "سرنگونی طلبی" و ضد رژیمی، عقب نشینی آشکار از پیشرویهایی را که کمونیسم ایران حداقل در سطح تنوریک داشته است، تثبیت کرده است. کمونیسم منصور حکمت در مباحث کمونیسم کارگری، پس از یک دوره موفقیت آمیز در مبارزه با پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی، پس از عبور از حزب ائتلاف ضد پوپولیستی و چپ ۵۷ی، بار دیگر بحث کمونیسم را به بستر اصلی خود رجوع داد. به بستری که با تکیه بر "کمونیسم زمخت" موجود در میان جنبش کارگری در اروپای صنعتی، مانیفست کمونیست را به عنوان بیانیه آن تدوین و منتشر کرد. بحثهای کمونیسم کارگری و سیاست سازماندهی "ما" در میان کارگران، رجعت و بازگشت دوباره به سنگ بنای یک حزب واقعی کمونیستی و کارگری بود که مارکس و انگلس در مجامع و شبکه‌های انجمنهای آموزشی کارگران سوسیالیست و کمونیست، تزه‌های فونرباخ و مبانی نقد اقتصاد کاپیتالیستی را، همان تزهائی که مبنای نوشتن مهمترین کتاب تاریخ بشریت، کاپیتال، را ساختند، به بحث و مواد درسی تبدیل کردند. همان بستر اصلی کمونیسمی بود که با متحد کردن تشکلهای محافل کارگران سوسیالیست در روسیه، سازمانهای اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر، وجه مشخصه حزب لنینی را از همه دیگر احزاب و جریانهای دیگری که در متن زندگی و فعالیت کارمندان، دانشجویان و محافل روشنفکران سوخت

بیابید. من ناچارم که به منظور اینکه متهم به نقد دلبخواهی و انتخاب تصادفی تکه هانی از شیوه ارانه بحث کورش مدرسی نشوم، بخشهایی را اینجا نقل کنم. اما خواننده این سطور بهتر است که متن کامل بحث کورش مدرسی را بخواند.

" آخرین بحث سازمانی، به معنی اخص آن، که داشتیم بحث حوزه های حزبی مربوط به سالهای ۶۳ و ۶۴ شمسی در حزب کمونیست ایران است. در آن زمان بحث کردیم که حوزه سلول و مبنای سازمانی حزب است. میدانید که حوزه از جمع اعضای حزب در یک محیط یا جغرافیا تشکیل میشود.

البته باید توجه کنید که بحث ما آن زمان ما در مورد حوزه ها با برداشت جاری چپ رادیکال و غیر اجتماعی تفاوت های قابل توجهی داشت. در سنت چپ حوزه ها (تشکل اعضا) اساسا معطوف به فعل او انفعال درون حزبی بود. کار حوزه ها بحث کردن، پخش اعلامیه، و رشد میکروسکوپی و تدریجی سازمان بود. حوزه یک مرکز مخفی، "غیبی"، فکری، و فرقه ای برای روشنگری و رهبری بود یا میشد." (همانجا، خط تاکیدها در اصل اند)

بحث حوزه ها و سازماندهی مفصل، که بحثهایی هنوز در دوران حزب کمونیست ایران و قبل از کنگره دوم این حزب اند، بحثها و شیوه های سازماندهی فعالین حزبی در شرایط اختناق پس از خرداد ۰۶ بودند، در یک خلا و با نادیده گرفتن مقطع مهم معرفی بحثهای کمونیسم کارگری و سیاست سازماندهی در میان کارگران، چون یک حفره کور، به بحث فونکسیونهای حزبی اجتماعی و نقش "رهبران اجتماعی کمونیست" جهش میکند. بار دیگر تاکید کنم که بحث حزب و قدرت سیاسی و مکانیسمهای اجتماعی که یک حزب کمونیستی در جدال برای تصرف قدرت سیاسی و تغییر جامعه بدست میگیرد نیز از مباحث منصور حکمت است. اما سوال و بحث و تقابل سیاست سازماندهی در میان کارگران، داشت خصائل طبقاتی و مارکسیستی یک حزب کمونیستی را توضیح میداد. بحث، کمونیسم کارگری و مبنای آن کدامند است. کمیته های کمونیستی با این روش از نقل این تاریخ، یک تصویر از تنوری سازمانی برای کمونیستهای ارانه میدهد که اولاً منفردند، ثانیاً غیر اجتماعی اند و ثالثاً بستر فعالیت آنها در خارج از مکانیسمهای اعتراض دائمی طبقه است. و جالب این است که این غیر اجتماعی بودن ها و یا اجتماعی بودن کمونیستها، و مثال بارز و مشخص آنها از دوران انقلابی سالهای ۵۷ تا ۶۰ در ایران و دوران انقلاب اکتبر استخراج شده است. بحث کمونیسم کارگری اتفاقاً و دست بر قضا درست در مقطع پایان دوره انقلابی طرح شدند، بحثهایی بودند که با دقت ریاضی توضیح میدهند که چگونه کمونیسم و جنبش دائمی و اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر تفکیک ناپذیرند. پیش فرض جدا بودن کمونیستها و جنبش کمونیستی از بستر اعتراض همیشگی طبقه کارگر، با تز متشکل

که بطور واقعی به اتکا جنبش چپ دانشگاه، برای آمادگی در هدایت "جنبش سرنگونی"، تعیین تکلیف مرحله "دمکراتیک" ضد رژیم را تدارک میبینند، با مسما نیست. کمیته های کمونیستی وجه و ما به ازاء "سازمانی" و تشکیلاتی اجرای پلاتفرم "منشور سرنگونی" است. من محتوای واقعی و "دمکراتیک" و متباین منشور سرنگونی با انقلاب سوسیالیستی را در نوشته دیگری نقد کرده ام. به نظر من پلاتفرم منشور سرنگونی و پلاتفرم "حزب و انقلاب" حمید تقوایی هر دو، پلاتفرمی برای اعمال هژمونی چپ در جنبش سرنگونی است با این تفاوت، که منشور سرنگونی در تعریف خصلت "همه با هم"، مرحله دمکراتیک در تمایز با سوسیالیستی نامیدن همین جنبش همگانی، قدری صریح تر است. مبنای سازمانی کمیته های کمونیستی، وجه آرایش حزبی برای تامین هژمونی در مرحله فعلا دمکراتیک، جنبش سرنگونی را صراحت داده است.

تحریف

کورش مدرسی بحث تشکیل کمیته های کمونیستی برای ارانه یک پاسخ سازمانی کمونیسم به تغییر شرایط برای جنبش سرنگونی را اینگونه ماهرانه به سابقه و تاریخ جدال کمونیسم منصور حکمت با "سوسیالیسمهای بورژوایی و خورده بورژوایی و خلقی" وصل میکند:

" در رابطه با سازمان حزب در داخل کشور ما* قبلا، در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، در مورد شبکه محافل کمونیستی، شبکه محافل کارگران کمونیست، رهبران علنی، آژیتاتورهای توده ای و جایگاه آنها در سازمان و تنوری سازمانی یک حزب کمونیستی - کارگری بحث داشته ایم" (همان منبع)

لازم نیست توضیح بدهم که بحث "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" داشت مبنای تفاوتها و جدانیا از کمونیسم کارمندی و دانش آموزی و انواع دیگر جنبشهای ملی و استقلال طلبانه و آرمانخواهی بورژوازی صنعتی که در دوره اعتبار کمونیسم، نام و پوشش کمونیسم و سوسیالیسم را وام می گرفتند، بر میشمرد. بحث های کمونیسم کارگری و بویژه بحث سیاست سازماندهی ما در میان کارگران، به جدائی تنوری مارکسیسم و کمونیسم از بستر طبیعی اعتراض ضد سرمایه داری جنبش کارگری اشاره دارد و نه به "رادیکال تر" کردن و یا "کمونیستی" تر کردن جنبش همگانی "سرنگونی"! وارد کردن تعریف از مبنای کمیته های کمونیستی با این تعبیر روشن و آشکار ضد رژیم به عنوان ماده واحده و یا در افزوده بر مباحث شبکه های کارگران کمونیست، لوث کردن و تحریف تاریخ معرفه جدال کمونیسم کارگری نه برای "مقابله سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم"، که با انواع دیگر سوسیالیسمهای بورژوایی و خورده بورژوایی و حتی ارتجاعی بود. من مهمترین مباحث منصور حکمت در این رابطه را ضمیمه کرده ام، تا بروشنی نشان بدهم چرا بحث کمیته های کمونیستی برای "جنبش سرنگونی" کورش مدرسی، به یک تاریخ مهم از جدال کمونیسم کارگری پی ربط است. خواننده خود میتواند متن کتبی مباحث را مقایسه کند و تباین آشکار آنها را ببیند.

متد تحلیلی غلط

متد و روش کورش مدرسی برای معرفی "کمیته های کمونیستی" که در واقع میبایست نام واقعی آنها کمیته های جنبش سرنگونی باشد، در نوع خود نیز جالب است. در این رابطه او مساله را ابتدا به یک مساله فنی مدیریتی و سازمانی تقلیل میدهد تا تمام تاریخ عبور کمونیسم ایران از تژها و تنوریهای سازماندهی متأثر از چپ ۷۵ ی را، قدمها و گامهایی از سپری کردن تنوری سازمانی "چپ" به تنوری "اجتماعی" جا بزند. به این نقل قولها توجه کنید و در کمال حیرت حلقه مفقوده مباحث سیاست سازماندهی ما در میان کارگران و مباحثی که شالوده کمونیسم کارگری را تشکیل میدهند، کماکان مفقوده و در اوج ناپاوری مسکوت

یک جانبه و کلیشه ای از کمونیسم کارگری ارائه داده است، در حالی که بحث کمونیسم اساساً نه فقط مربوط به طبقه کارگر که مربوط به جامعه و انسان و رهایی از بردگی مزدی و رسیدن به جامعه آزاد فارغ از ستم و شکاف طبقاتی و برای احاد دولت است. ممکن است بحث من چنین تعبیر شود که فقط به رابطه سازمانی یک گرایش کمونیسم دانشجویی با کارگران و جنبش کارگری پرداخته است و به عرصه های دیگر مبارزه در جامعه مثل جنبش برابری طلبی زنان، جنبش جوانان و مسائل دیگری چون جنگ، مبارزه نظامی، اسلام سیاسی و مبارزات توده ای در عرصه سیاست نپرداخته است. در پاسخ در اینجا فقط به این بسنده میکنم که همانطور که مواضع رزمندگان و پیکار و وحدت کمونیستی و کل سازمانهای متفرقه سوسیالیسم خلقی و لیبرالیسم چپ را در باره جنگ ایران و عراق، مبارزه مردم در کردستان و مبارزه با ناسیونالیسم کرد و جنگ با حزب دمکرات در تاریخ گذشته ایران دیده ایم، با تجدید حیات نوع دیگری از همان نوع سوسیالیسمهای خرده بورژوازی در شرایط متفاوت کنونی، اصول و مبانی تاکتیکی متناظر این گرایش، در عرصه سیاست و مبارزات اجتماعی در اشکال نوینی تکرار خواهند شد. این نوع چپ، به نظر من بنا به خصلت و ویژگیهای منشا طبقاتی سوسیالیسم اش، بازیگرانهایی عجیب به چپ و راست گرفتار میشود و در توجیه این نوسانها، به آکادمیسم و کلی گویی روی خواهد آورد. من در مقالات دیگری به این موارد، و نوع رابطه و لحن و ادبیات غامض و روشنفکرانه و از بالا و از موضع ارشادی این سوسیالیسم ضد رژیم با مردم، کارگران و اقشار مختلف جامعه، که تاکنون علائم و نشانه هائی را از خود بروز داده است، خواهم پرداخت.

۳. مباحثی که در میان چپ دانشجویی در میان است، نشان میدهد که وزن و فشار کمونیسم منصور حکمت، سنگین تر و وزین تر از آنست که بتوان زمینه ای را برای مقبولیت تئوریهای نوپولیستی حتی در میان لایه نسل مارکسیستهای جوان دانشگاه یافت. خود این چپ در ادبیات تاکنونی خود نسبت به نوآوریها و بدعتهایی که به نام ادامه کمونیسم کارگری پس از مرگ منصور حکمت طرح شده است، با احتیاط و تردید برخورد کرده است.

۲۳ مارس ۲۰۰۷

* این ضمیر "ما" هم در نوع خود برای یک تاریخ سازی و انتقال یک ابهام به خواننده بی اطلاع از صاحبان آن تاریخ، جالب است.



کردن کمونیستهای "منفرد" در کمیته های کمونیستی و با طرح سازمانی اداری فعالین کمونیست آنها برای دوران انقلابی، و آنها در محیط دانشگاه و محیط دانش آموزی، مبنای شیوه و متد معرفی کمیته های کمونیستی است. در مبانی تحزب و تشکل کمونیسم کارگری و در توضیح تفاوتها با جنبش کمونیستهای جدا از بستر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، فرض است که کمونیست منفرد بی معنی است، فرض است که فعالین شبکه های کارگری نمیتوانند در کمیته هائی که دور از بستر مبارزه واقعی و جدا از شبکه های واقعی محافل کارگری است، فعالیت کنند. این با فلسفه زندگی و مبارزه واقعی آنان در تباین است. کورش مدرسی با حذف این مهمترین پیشروی کمونیسم ایران، به نسخه کمونیستهای منفردی که محیط فعالیت شان "فکری" است و لاجرم از طرفی باید هم متشکل شوند و هم "اجتماعی" و از طرف دیگر مرکز هدایت و ارشاد باشند، بازگشته است. این متد بازگشت به پروسه ورشکسته همان تشکیلاتهای غیر اجتماعی بخش دانش آموزی خط سه دوران انقلاب است که یک معضل اساسی آنها خود آموزی از طریق "پیوند" و یا رفتن به "میان توده ها" قرار بود حل شود. در این سیستم، کمیته های کمونیستی به تدریج فعالین منفرد را در خود متشکل میکند که تازه بتواند برود معضل اساسی خود را از طریق رهبری فعالیتهای اجتماعی برطرف کند. چنین کمیته هائی در عالم واقع محل تجمع فعالین فکری و سیاسی "کمونیست" است که بطور عینی فقط در شرایط برآمدهای سیاسی و اجتماعی امکان خواهند یافت که در تحركات اجتماعی دخالت کنند. بطور عینی در شرایط غیر انقلابی و نرمال این کمیته ها اساساً کارشان حفظ نیرو و فعالیت مخفی است.

کمیته های کمونیستی به جدائی فعالین و روشنفکران کمونیست از بستر اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر قطعیت و پرنسپ "سازمانی" میدهد. این کمیته ها در بهترین حالت اگر در دوران انقلابی امکان "اجتماعی" شدن را داشته باشند و بخواهند رابطه ای یک جانبه را با طبقه کارگر حفظ کنند، تکرار تجربه شکست خورده "کمیته های کارگری" است که در تقسیم کار سازمانهای خط سه دوران انقلاب ۵۷، همان وظیفه تامین "هژمونی" در مرحله انقلاب ملی دمکراتیک را به نیابت از طبقه کارگر بر عهده گرفته بودند. اگر نیروی محرکه روی آوری به تشکیل کمیته های کمونیستی، تغییر شرایط پس از شکست دو خرداد و پاسخ رادیکال و "کمونیستی" به "جنبش سرنگونی" و مبارزه عمومی ضد رژیمی و حرکت ضد استبدادی است، چاشنی و پوشش مارکسیستی آنها، تجارب معین در دوره انقلاب ها، بویژه انقلاب اکتبر است. من همچنانکه پیشتر نوشتم، قبلاً در نقد منشور سرنگونی، به کلیشه سازی از سیر انقلاب اکتبر و بحث "ادو تاکتیک" در انقلاب دمکراتیک پرداخته ام و در اینجا نیازی به تکرار نقد همان نگرش که اکنون در مبانی کمیته های کمونیستی بازتاب سازمانی یافته است، نیافتم.

در پایان لازم میدانم سه نکته را توضیح بدهم:

۱. من در این نقد خود، خواستم مستدل کنم که سیاستی که بر تشکیل کمیته های کمونیستی ناظر است، اساساً یک نوع از سوسیالیسم خرده بورژوازی و نوپولیستی است. به همین دلیل من طرح آلتر ناتو سازمانی ارائه نکرده ام. چرا که معتقدم که هر آرایش و طرح سازمانی برای کمونیسمی که منشا خود را از دانشگاه و جنبش دانشجویی و برای داشتن نقشی در جنبش سرنگونی پس از مقطع شکست دو خرداد و به سرانجام رساندن "رادیکال" مرحله دمکراتیک و ضد رژیمی میگیرد، با هیچ طرح سازمانی هر چند کامل و از نظر ساختار آن مدرن و پیشرو، کارگری و کمونیستی نمیشود. خواستم بطور سلبی نشان بدهم که مبانی ناظر بر کمیته های کمونیستی، بخشی از کمونیسم و سوسیالیسم تجدید حیات یافته عموم خلقی و متکی به اعتراض روشنفکران ناراضی دانشگاهی است که کمونیسم و سیاست سازماندهی کمونیسم منصور حکمت در میان کارگران، از جمله در نقد و در تمایز و بیان تفاوتهای طبقاتی و مارکسیستی با آنها در تاریخ کمونیسم سی سال اخیر شناخته شده و مکتوب و مستند و قابل رجوع و غیر قابل تحریف، به ثبت رسیده اند.

۲. بحث من ممکن است با این توجیهاات پاسخ بگیرد که ایرج فرزاد تصویری

منصور حکمت

سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

معضل ما نه فقط نقد اعتقادات و سنت های چپ خورده بورواژی بلکه بیان اثباتی آن واقعیات اجتماعی و اصول سیاسی است که در تفکر این چپ اساسا مورد توجه قرار نمیگرفت.

در تزه های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در باره سبک کار کمونیستی به این اشاره کردیم که در تفکر سازمانی چپ پوپولیست ایران، اساسا موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده میشود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفا به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل مییابد.

در تزهایی که در بخش اول بحث حاضر طرح می کنیم به یک خلاء دیگر در این تفکر اشاره میکنیم و آن مشخصات خود طبقه کارگر به عنوان یک پدیده عینی اجتماعی با خصوصیات و خود ویژگی های خود است. چپ خرده بورژوازی شناخت درستی از طبقه کارگر، آنطور که هست، نداشته و ندارد. کارگران در این تفکر یا پرولتاریای مجرد کتاب های تنوری اند و یا صاحبان "دستان پینه بسته"، تهیدستان و زحمتکشان. آنچه غایب است تصویری عینی، علمی و واقعی از طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی متمایز است. طبقه محصول تولید بزرگ، با مکانیسم ها و مناسبات درونی خاص خود.

پیش از این، در مباحثات مربوط به حوزه های محل زیست و کار و بویژه در بحث پیرامون آریتاتورها و رهبران کارگری، به گوشه هایی از مشخصات عینی طبقه کارگر در زندگی و مبارزه اشاره کرده ایم. تزهایی که بخش اول این نوشته طرح میشود نیز عمدتا مربوط به همین مساله است. این تزه ها ایدا جامع نیست، بلکه آن نکاتی را در برمیگیرد که بعنوان زمینه های عمومی بحث سیاست سازماندهی ما در این دوره و به مثابه برخی وجوه تمایز جدی ما با چپ غیر پرولتاری در زمینه کار در میان کارگران تاکید بر آنها ضروری است.

بخش دوم این نوشته، مروری مختصر بر فعالیت تآکنونی ما و نقاط قدرت و ضعف آن است. در این بخش نیز بر آن نکاتی انگشت میگذاریم که تعمق در آنها برای درک وظایف این دوره ما ضروری است. بخش سوم شامل

نوشته حاضر چکیده مباحثاتی است که پس از کنگره دوم حزب و بر مبنای تاکیدات کنگره بر لزوم تدقیق بیشتر رؤس سیاست سازماندهی کارگری ما، در دفتر سیاسی حزب صورت گرفته است. این مقاله در عین حال گام دیگری در راستای مباحثاتی است که در چند سال اخیر در باره اصول و سبک کار کمونیستی و جوانب گوناگون کار سازماندهی حزبی در شهرها داشته ایم.

این نوشته از سه بخش اصلی تشکیل میشود. در بخش اول، برخی مقدمات و مبانی عمومی بحث مورد اشاره قرار میگیرد. تزهایی که در این بخش مطرح میشود گویای برخی تفاوت های اساسی میان بینش سازمانی ما با تفکر چپ سنتی ایران است. بارها تاکید کرده ایم که هدف حزب کمونیست ایران صرفا نمایندگی کردن و سازمان دادن "سیاست رادیکال" در درون اپوزیسیون نیست، بلکه بنیاد گذاشتن یک کمونیسم کارگری و اصیل در ایران و به میدان کشیدن طبقه کارگر به عنوان نیروی فعال انقلاب سوسیالیستی است. حزب کمونیست ایران از لحاظ تاریخی حاصل رادیکالیزه شدن عمیق جناحهایی از چپ انقلابی در متن انقلاب ۵۷ بوده است.

اما نکته مهم این است که این رادیکالیزه شدن باید تا حد یک گسست همه جانبه از تفکر و سنتهای چپ غیر پرولتاری ایران ادامه پیدا کند. در واقع باید در قطبی دیگر، بر مبنای یک بنیاد طبقاتی متفاوت، یک کمونیسم کارگری در ایران شکل بگیرد. این کمونیسم کارگری نمیتواند صرفا به اصلاحات و تعدیلاتی در تفکر سیاسی و عمل مبارزاتی چپ سنتی بسنده کند. این چپ در مجموع جناح چپ طبقات دیگر بوده است، تفکر خود، نگرش سیاسی و اهداف خود و روش های عملی خود را از افق سیاسی و زیست اجتماعی طبقات دیگر گرفته است. جدائی کمونیسم از این چپ باید یک جدائی قطعی باشد. میراث چپ غیر کارگری، یعنی جناح چپ بورژوا-دموکراسی و بورژوا رفرمیسم در ایران را باید بطور کامل بدور افکند، اینجا صحبت صرفا بر سر افکار و باورها نیست. در واقع از توصیف مشخصات عقیدتی مارکسیسم انقلابی تا بنیاد نهادن یک کمونیسم کارگری در صحنه جامعه راه بسیار درازی است.

اینجا صحبت بر سر شکل دادن به یک عمل اجتماعی متفاوت توسط یک طبقه اجتماعی است. تمام بحثهای چند سال اخیر ما در باره اصول سبک کار کمونیستی، و تمام تلاش عملی ما در عرصه کار سازماندهی در میان کارگران، هدفی جز این نداشته است که این عمل اجتماعی متفاوت را امکانپذیر سازد، نه فقط چگونگی و روشهای فعالیت کمونیستی را مشخص کند، بلکه ابزار و ظرف سیاسی و تشکیلاتی مناسبی برای ابراز وجود خود طبقه کارگر بعنوان نیروی انقلاب اجتماعی فراهم سازد. وقتی به بررسی گیر و گرفت ها و مشکلات در این زمینه میپردازیم، قبل از هر چیز مجددا با بقایای همان باورها و روش ها و سنت هایی مواجه میشویم که خصلت نمای چپ غیر کارگری ایران بوده است. در این میان

به هر حال جوهر این تفکر را بیان میکند. دو قطبی سازمان - توده ها موضوع و تم هزاران جزوه و اعلامیه و مقاله در نشریات سازمانهای چپ پوپولیست ایران بوده است. این برداشت از رابطه حزب و طبقه در واقع تعمیمی مبتنی بر زیست اجتماعی و مکانیسم رهبری و مبارزه سیاسی خورده بورواژی است. قشری که در سطح سیاسی نیز مطالباتش توسط همین چپ تحت نام کمونیسم تبلیغ میشد.

برای درک اصول سازماندهی حزب کمونیسم درون طبقه کارگر باید جدا این نگرش را کنار گذاشت. شرط لازم برای موفقیت در سازماندهی کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر، درک خصوصیات عینی این طبقه و مکانیسم سازمانیابی و مبارزه آن است.

وجوهی که تزه های فوق بر آن انگشت میگذارد اینهاست. اولاً طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط نیز در درون خود به درجات و اشکال مختلف به هم بافته شده است. این یک خصوصیت ذاتی طبقه ای است که محصول تولید بزرگ است. اگر کسی بپذیرد که مبارزه کارگری با پیدایش احزاب کارگری آغاز نشده، اگر کسی بپذیرد که مقاومت در برابر استثمار هر روزه جز هویت طبقاتی کارگران است، آنگاه باید این را نیز بفهمد که این مبارزه همراه خود اشکالی از اتحاد و همبستگی طبقاتی را بیار میآورد. اشکالی که به اجزا دائمی سیمای اجتماعی طبقه کارگر تبدیل شده اند. از افراد درآمدن و خود را به مثابه جزئی از یک جمع وسیعتر تعریف کردن در میان کارگران چیزی نیست که حاصل طرح و نقشه احزاب سیاسی باشد، هر چند که فعالیت احزاب بر ابعاد و خصوصیات این سازمانیابی تأثیرات جدی داشته است و دارد.

سازمانیابی خودبخودی طبقه کارگر اشکال متنوعی بخود میگیرد. خانواده کارگری که مفهومی کاملاً متمایز از خانواده تک هسته ای بورژوازی دارد، خانواده ای که نه حول مالکیت بلکه حول نان آور زنده و کار هر روزه او تشکیل شده است، ابتدایی ترین شکل تمرکز کارگران است. کسی که میخواهد کارگران را سازمان بدهد و آگاه کند، قبل از هر چیز باید بداند که موضوع کار او نه افراد منفرد کارگر بلکه خانواده های گسترده کارگری است. اما این تازه نقطه شروع در تمرکز و سازمانیابی کارگران است.

رنوس سیاست سازماندهی ما در دوره حاضر است. هدف ما اینست که در این مقاله و همینطور در نوشته های بعدی در همین زمینه افق عملی مشترک و روشنی به فعالین حزب کمونیست در زمینه اشکال و شیوه ها و نیز در مورد سیر توسعه کار ما در میان کارگران بدهیم. همانطور که گفتیم این مقاله رنوس مطالب را بیان میکند و توضیح بیشتر جنبه های مختلف سیاست سازماندهی ما وظیفه نوشته های دیگر و برنامه های رادیویی ویژه است.

مبانی کار کمونیستی در میان کارگران:

چند حکم پایه ای

۱ (طبقه کارگر یک توده بی شکل مرکب از آحاد منفرد نیست. بلکه حتی در بدترین شرایط نیز از اشکال معینی از سازمانیابی "خودبخودی" و سوخت و ساز و آرایش تشکیلاتی برخوردار است. سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر بدون برسمیت شناختن این اشکال، بسط و گسترش دادن به آنها و متکی شدن به آنها امکانپذیر نیست .

۲ (طبقه کارگر یک صف بدون رهبر نیست. کارگران تحت هر شرایطی اعم از اینکه سازمانهای حزبی و غیر حزبی کارگری موجود باشد یاخیر، یک مکانیسم درونی رهبری و شبکه رهبران عملی و مستقیم خود را دارند. حزب کمونیست باید بتواند در درجه اول حزب متشکل کننده رهبران عملی کارگران باشد.

۳ (طبقه کارگر، ولو در غیاب احزاب سیاسی کارگری، همواره بستر مجموعه ای از گرایشات و خطوط فکری و سیاسی فعال متشکل از طیف های گوناگون کارگران پیشرو و مبارز است. این خطوط و جریانات خود پایه عینی فعالیت احزاب سیاسی در درون طبقه کارگر را تشکیل میدهند. از اینرو، محور و اساس سازماندهی حزبی و کمونیستی در درون طبقه کارگر، نه جذب کارگران به مثابه آحاد به شبکه سازمانی حزب، بلکه وسعت دادن، متشکل کردن و انسجام بخشیدن به آن گرایش و جریان فعالی در درون طبقه کارگر است که افق، تمایلات و مطالباتی شبیه و نزدیک به حزب کمونیست ایران دارد. این طیف معین، طیف رادیکال - سوسیالیست، طیف کارگران کمونیست، هم امروز یک گرایش نیرومند در درون کارگران پیشرو ایران است. حزب کمونیست باید به سازمانده این طیف و به ظرف فعالیت حزبی آن بدل شود.

این سه نکته در ارتباط نزدیکی با هم قرار دارند و باید همینجا در باره آنها توضیحاتی بدهیم. یکی از ارکان نگرش تشکیلاتی چپ غیر پرولتری در ایران دو قطبی حزب - توده ها است. در این تصور در یکسو حزب یا سازمان قرار دارد به مثابه یک ارگانیسم فشرده، منضبط، رزمنده و آگاه برای عمل انقلابی، و در سوی دیگر، توده های کارگر قرار میگیرند، بصورت جمع عددی آحاد کارگر، یک توده بی شکل از کارگران منفرد، متفرق، مظلوم واقع شده ساده دل و بی اطلاع از علل فقر و رنجشان، سازمان "درد" کارگران را میداند، آنان را آگاه میکند، به ضرورت مبارزه واقف شان میسازد و یک به یک آنان را به صفوف خود، یعنی به مبارزه مضبط تشکیلاتی در درون سازمان، جذب میکند. این شاید بیان ساده و اغراق شده ای از تفکر سازمانی چپ سنتی در ایران باشد، اما

است. این گرایش‌ها "خودبخودی" اند، نه به این عنوان که عنصر آگاهی، تنوری و تعقل‌نقشی در پیدایش آنها نداشته است و یا جریان‌ها سازمان یافته‌ای در طول حیات طبقه کارگر آگاهانه برای تقویت این خطوط تلاش نکرده‌اند، بلکه به این عنوان که حزبی که امروز، در انتهای قرن بیستم، در درون طبقه کارگر کار میکند این گرایش‌ها را بعنوان خصوصیات داده شده طبقه کارگر، به عنوان جزئی از سیمای موجود این طبقه و محصول یک تاریخ طولانی مبارزات کارگری مشاهده میکند. نه سندیکالیسم ایده و سنت نو و تازه‌ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم. نه کارگر سندیکالیست پدیده کم‌یاب و نوظهوری است و نه کارگر کمونیست. اینها دیگر اجزا طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی‌اند. این اجزا توسط مکانیسم‌های درونی خود طبقه باز تولید میشوند.

همه این گرایش‌ها در درون طبقه کارگر به "درد" کارگران اندیشیده‌اند و اساساً در پاسخ به این درد شکل گرفته‌اند. تمام مسأله این جریان‌ها بر سر به حرکت در آوردن طبقه کارگر حول پاسخ‌هایی است که هر یک به مسأله کارگران میدهند. اهمیت این نکته در این است که بدانیم مستقل از حضور و یا عدم حضور احزاب سیاسی در هر مقطع معین مستقل از درجه نفوذ آنها، وجود خطوط فکری و سیاسی مختلف در درون طبقه کارگر امری دائمی و تعطیل‌ناپذیر است. این نه محصول کار حزبی در میان کارگران، بلکه نقطه عزیمت آن است. حزب سیاسی‌ای که کارگران را مخاطب قرار میدهد، حزبی که میخواهد آنان را در این یا آن جهت سازماندهی کند، همانطور که صرفاً با مجموعه‌ای از افراد منفرد روبرو نیست، با لوح‌های پاک، با ذهن‌های دست‌نخورده نیز مواجه نیست. بر عکس، شروع فعالیت حزبی به میدان فراخواندن و متحدکردن گرایش نزدیک به حزب در درون کارگران است. فعالیت سازماندهی هر حزبی در درون طبقه کارگر اساساً به اعتبار وجود گرایش‌ها فکری و عملی متمایل به سیاست‌ها و نظرات آن حزب امکانپذیر میشود. حتی مانیفست کمونیست هم به یک طبقه کارگر بی‌خبر از سوسیالیسم عرضه نشد، بلکه مخاطب خود را گرایش سوسیالیستی فی‌الحال موجود در میان کارگران قرار داد. کمونیست‌ها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش‌پیگیر، پیشرو و آگاه‌گرایش سوسیالیستی

کارخانه و تقسیم کار تولیدی، خود مبنایی برای اتصال متقابل کارگران است. بورژوازی، علیرغم تمام تلاش حساب شده‌اش نمیتواند مانع از آن شود که ترکیب بندی تولیدی کارگران در قسمت‌ها و واحدها، به نوعی آرایش سیاسی و اجتماعی در میان آنان منجر نشود. انسانهایی که ساعات متمادی در شرایط مشترک و با ابزار کار مشترک زیر یک سقف برای موجودیتی خارج از خود کار میکنند و از او مزد میگیرند، نمیتوانند به یکدیگر نزدیک نشوند و مناسبات ویژه‌ای میان خود برقرار نکنند. واحد تولیدی، اعم از اینکه سندیکا و شورایی در کار باشد یا خیر، نقطه شروع یک سلسله همبستگی‌های عینی میان کارگران است. یک شکل دائمی سازمانیابی در درون طبقه کارگر، که در آن روابط خانوادگی و شغلی هر دو نقش جدی بازی میکنند، سازمانیابی به صورت محافل کارگری است. شبکه محافل کارگری خود پدیده متنوع و گسترده‌ای است. از محافل ساده‌ای که صرفاً عده‌ای از کارگران را در یک رابطه رفاقت و آمد و شد ساده گرد هم میآورد، تا شبکه محافل کارگران پیشرویی که اهداف مبارزاتی و سیاسی کمابیش تعریف شده‌ای را دنبال میکنند، نمونه‌هایی از شکل محفلی سازمانیابی کارگرانند.

به این اشکال بسیار میتوان افزود. در واقع فاصله فرد کارگر تا حزب سیاسی با طیف بسیار گسترده‌ای از تشکلهای و آرایش‌های سازمانی مختلف پوشیده شده است. این اشکال سازمانیابی طبقه کارگر نه تنها مغایرتی با سازمانیابی حزبی کارگران ندارد، نه تنها آلترناتیو سازمان حزبی نیست، بلکه در واقع حزب سیاسی طبقه کارگر بدون این اشکال، بدون اتکا به آنها و بدون رشد دادن آنها نمیتواند قدم از قدم بردارد. این اشکال جز هویت طبقاتی کارگران است که اساساً حزبیت یافتن طبقه کارگر را ممکن میکند. افشاری نظیر دهقانان و تولیدکنندگان خرد شهر، بدرجه‌ای که فاقد اینگونه آرایش‌های درونی‌اند، سنتاً از منعکس کردن منافع خود در یک حزب سیاسی سراسری نیز ناتوان بوده‌اند.

ثانیاً، طبقه کارگر یک توده بی‌خط و گنگ نیست. این تصور بورژوازی از کارگران است که مستقیماً به احزاب خرده بورژوا- سوسیالیست نیز منتقل شده است. تصویری که از جمله موجب میشود احزاب پوپولیستی آنجا که کارگران را مخاطب قرار میدهند، زبانی مناسب حال کودکان را بکار ببرند. طبقه کارگر در هر مقطع محل تلاقی‌ای از گرایش‌ها و خطوط سیاسی و فکری و سنت‌های مبارزاتی گوناگون است. از آنراشیسم تا سندیکالیسم، از رفرمیسم تا سوسیالیسم رادیکال در درون کارگران وجود دارد. اشاره ما صرفاً به تمایلات ذهنی این یا آن کارگر نیست، بلکه از خطوط فکری و سیاسی‌ای صحبت میکنیم که بر اشکال سازمانیابی خودبخودی طبقه سوارند و از درون و مجرای این شبکه‌ها بر آگاهی سیاسی و حرکت مبارزاتی طبقه کارگر تاثیر میگذارند.

این گرایش‌ها و خطوط پدیده‌های مادی‌اند، اردوهای مبارزاتی و احزاب سیاسی غیر رسمی و اعلام نشده‌ای در درون کارگرانند که خط سیاسی، مکانیسم کار متشکل، رهبری پراتیک و شعارهای ویژه خود را دارند. وجود این خطوط نیز یک خصوصیت ذاتی و همیشگی طبقه است. شونده و انعکاسی از تلاش‌های طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایش‌ها حاصل موقعیت طبقه کارگر بعنوان یک طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاش‌های طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت

موجود در درون طبقه بودند.

پوپولیزم در تخطئه مطالبات اقتصادی کارگران و جریانات فعال در قلمرو مبارزه اقتصادی، به مباحثات بلشویسم در برابر اکنومیسیتها در اوایل قرن متوسل میشود. هیچ مثالی از این نامربوط تر نمیتواند وجود داشته باشد. در روسیه اوایل قرن بخش کمونیست طبقه کارگر، یعنی پیشروان و رهبران عملی کارگری ای که خود در صف مقدم مبارزه اقتصادی قرار داشتند، آن گرایش در درون طبقه را که افق مقدم مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی را از چشم دور میدارد، مورد انتقاد قرار میدهد. بلشویک ها مصرند که کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامعه در آستانه یک انقلاب عظیم علیه تزاریسم و استبداد است، از نقش خود به مثابه رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در محدوده مبارزات اقتصادی محبوس کنند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارند. دو جریان در درون طبقه کارگر بر سر اهمیت مبارزه سیاسی به بحث میپردازند. خرده بورژوازی ناراضی ایران به خیال خود در این مباحثه برگ برنده ای برای تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران و منحل کردن آن در مبارزه ضد رژیم خلیفه پیدا میکند. مبارزه ضد اکنومیسیتی توسط چپی که اساسا چه در سطح نظری و چه در اهداف سیاسی و چه در موجودیت اجتماعی واقعی خود خلق را جایگزین طبقه کرده است نمیتواند جز پوششی شبه مارکسیستی برای تخطئه هویت و مطالبات مستقل طبقه کارگر باشد.

ما این سنت "مبارزه ضد اکنومیسیتی" را رد میکنیم، و اتهام اکنومیسیم از جانب این طیف را سندی میگیریم دال بر جهت گیری و تعلق کارگری حزب کمونیست ایران، مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جز لاینجزای مبارزه کمونیستی است. مگر در دوره های انقلابی، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین انرژی مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص میدهد. در دل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده میشوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف میشود. آن جریان مدعی کمونیسم که نتواند پیشروان مبارزه اقتصادی کارگران را در بر بگیرد، جریانی که نتواند در این عرصه از مبارزه راهگشا، سازمانده و رهبر باشد، هرگز نمیتواند یک جریان کارگری باشد. کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست بطور اخص

ثالثا، بدیهی است که چنین طبقه کارگری با متابولیزم سیاسی درونی و سازمانیابی خودبخودی اش، یک صف بدون رهبر نیست. تجسم طبقه کارگر بدون رهبران کارگری غیر ممکن است. هیچ مبارزه ای نمیتواند بدون رهبری شکل بگیرد و طبقه کارگر بدون مبارزه، بدون مقاومت هر روزه در برابر بورژوازی قابل تصور نیست. این چیزی است که دو قطبی "حزب - توده ها" بطور کلی از آن غافل است. این چیزی است که چپ پوپولیزم، که رهبری را صرفا از مقوله "توری" و "آگاهی" استنتاج میکند نمیتواند بفهمد. کارگران در هر شرایط رهبران خود را دارند. این رهبران ممکن است خوب باشند یا بد، ممکن است انقلابی باشند یا اصلاح طلب، ممکن است دامنه نفوذ و اقتدارشان وسیع باشد یا محدود، اما بهرحال به مثابه رهبر عمل میکنند. این رهبران، رهبران همان مقاومت اجتناب ناپذیر و تعطیل ناپذیر کارگران در مواجهه روزمره با سرمایه و سرمایه داران اند. اینها رهبران حضوری محلی و مستقیم توده کارگرانند. هیچ حزبی نمیتواند بدون رهبران مستقیم، بدون رهبران محلی، و یا از بالای سر آنان صرفا با اتکا به حقانیت شعارها و "رسالت تاریخی اش" در رهایی کارگران، طبقه را به حرکت در آورد.

در بخش آخر این مقاله به نتایج عملی این نکات برای سیاست سازماندهی ما خواهیم پرداخت. اینجا همینقدر کافی است که بگوئیم کار حزبی و کمونیستی در میان کارگران مستلزم ملحوظ داشتن تمام این خصوصیات عینی کارگر است. در واقع اگر حزبی کارگری باشد جز این چاره ای ندارد. سازمانیابی خودبخودی طبقه ما بخشی از واقعیت این طبقه است. سازماندهی حزبی و کمونیستی باید به اشکال گوناگون با این سازمانیابی خودبخودی مرتبط و چفت شود. رهبران عملی کارگری ستون فقرات احزاب کارگری اند. حزب کمونیست باید در درجه اول بتواند حزب رهبران عملی باشد. و بالاخره، حزب کمونیست تنها آهنگام شایسته عنوان حزب کارگری خواهد بود که تجسم و آرایش حزبی گرایش رادیکال - سوسیالیست، گرایش کمونیست، در درون خود طبقه کارگر باشد و این گرایش حزب کمونیست را بعنوان یک ظرف مهم تشکیلاتی در مبارزه همه جانبه اش به رسمیت بشناسد. به این نکات باز خواهیم گشت.

۴ (مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان است. تنها حزبی میتواند شایسته نام "حزب کارگران باشد" و در موقعیت رهبری مبارزه طبقاتی کارگران قرار بگیرد که با مبارزه اقتصادی کارگران عجین شده باشد و در تک تک سنگرهای روزمره این مبارزه، به مثابه پیشرو، سازمانده و هدایت کننده طبقه کارگر ظاهر شود.

یکی از مشخصات اصلی چپ غیر پرولتری در ایران تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران است. جالب اینجاست که این برخوردها تاریخا تحت پوشش مبارزه علیه "اکنومیسیم" توجیه شده است. هم امروز جریانات مائونیستی از نوع اتحادیه کمونیستها حزب کمونیست ایران را به دلیل طرح خواست ۴۰ ساعت کار و اضافه دستمزد و بیمه بیکاری به لقب اکنومیسیم مفتخر کرده اند. در واقع آنچه در اغلب موارد تحت عنوان اکنومیسیم از جانب پوپولیسیتها محکوم شده و میشود نفس موجودیت مستقل طبقه کارگر و پایه ای ترین و دائمی ترین اشکال ابراز وجود سیاسی او در برابر بورژوازی و سرمایه است.

باید مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی فعالیت خود تبدیل کند.

ه (کمونیست ها هیچ منافی جدا از منافع کل طبقه کارگر ندارند. مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و و بهم بافته شدن کارگران در هر شکل ممکن، که تشکل حزبی تنها یکی از آنهاست، جز لایتنجری کار کمونیستی است. یک شرط حیاتی در سازماندهی کمونیستی کارگران توسط حزب، گسست قاطع از سکتاریسم سنتی چپ خرده بورژوازی در ایران است.

یک خصلت مشخصه چپ پوپولیست در کار سازمانی سکتاریسم بود. اما سکتاریسم چیست؟ پافشاری بر اختلافات سیاسی و نظری در میان سازمانها سکتاریسم نیست. معتقد بودن به حقانیت اعتقادات، سیاست ها و مواضع حزب خود، تبلیغ آن و دفاع پر حرارت از آن در صفوف طبقه کارگر سکتاریسم نیست. سکتاریسم به معنای جدا کردن منافع حزب و سازمان کمونیستی از منافع طبقه کارگر بطور کلی است. سکتاریسم یعنی ظاهر شدن در طبقه کارگر نه بعنوان عضو از طبقه، بلکه بعنوان عضو از یک فرقه خاص که منافی جدا و مقدم بر منافع کل طبقه دارد.

منشا و خاستگاه سیاسی سکتاریسم چپ خرده بورژوایی کاملا روشن است. برای بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران چه در عرصه سیاسی تنها باید به آن درجه و به آن اشکالی متحد شوند که سیاست های بورژوازی و مصالح جامعه بورژوایی ایجاد میکند. اتحاد همه جانبه طبقه کارگر برای بورژوازی نه تنها بی ارزش بلکه مخرب است و باید از آن ممانعت به عمل آید. همین ذهنیت طبقاتی در عملکرد پوپولیسم انعکاس مییابد. بدیهی است که برای خرده بورژوای معترضی که تحت نام سوسیالیسم حداکثر میخواهد این یا آن رژیم مستبد را سرنگون کند، این یا آن بانک و صنعت را ملی کند، این یا آن آلترناتیو بورژوایی را در برابر وضع موجود برقرار سازد، و در این میان به طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمکی در این امر مینگرد، وحدت کارگران فی النفسه هدف نیست.

برای سوسیالیسم خرده بورژوایی اشکال مختلف متحد شدن و مبارزه کردن کارگران برای بهبود اوضاع اقتصادی شان، ایجاد تشکل های صنفی شان، گسترش حقوق اجتماعی شان و غیره نه فقط زائد بلکه حتی در مواردی میتواند دست و پا گیر و "انحرافی" معنی شود. این نگرش در عرصه تشکیلاتی خود را بصورت مطلق شدن و قدوسیت ماورا طبقاتی "سازمان سیاسی" آشکار میکند. برای کارگران متحد شدن در محافل، در صندوقها، در کمیته های کارخانه، در اتحادیه ها و شوراها و نظایر آن، طرق حیاتی برای ابراز وجود مستقل به مثابه یک طبقه است. برای سوسیالیست خود بورژوا، این اشکال وحدت و سازمانیابی طبقه کارگر، حداکثر پلکانی برای ترقی کارگران تا آستانه ورود به "سازمان" است. به زعم اینان، در مقایسه با وحدت در "سازمان"، هر شکل غیر حزبی تشکل و مبارزه کارگران لزوما شکلی عقب مانده یا انتقالی است. "سازمان" آلترناتیو و رقیب این اشکال است.

به درجه ای که کمونیسم ایران توانسته است از نگرش سیاسی و بنیادهای فکری سوسیالیسم خرده بورژوایی خلاص شود، به همان درجه امکان خلاصی از سکتاریسم سازمانی را نیز یافته است. شرط لازم گسستن قطعی از این سکتاریسم نقد عمیق بقایای این تلقیات در شکل عادات

واخلاقیات سازمانی و از آن مهم تر، مبارزه برای متکی کردن حزب کمونیست به یک ظرف عمل متحدانه طیف کارگران کمونیست در درون طبقه کارگر است. در واقع بدرجه ای که حزب ما جایگاه خور را در درون طیف رادیکال-سوسیالیست در طبقه کارگر باز یابد، سکتاریسم به عنوان یک عامل بازدارنده و منفی کم تاثیرتر میشود. زیرا بر خلاف "احزاب سیاسی چپ"، کارگران کمونیست عمدتا از چنین گرایشات سکتاریستی بدورند. کارگر کمونیست ارزش متحد شدن و متحد ماندن هر دو انسان هم طبقه ای خود را میشناسد. از اتحاد سه کارگر در یک محفل تا تجمع هزار کارگر در مجمع عمومی، از همبستگی خانواده های کارگری در یک کوچه، تا تشکیل اتحادیه های سراسری، از تشکیل یک تعاونی تا تشکیل حزب سیاسی، اینها همه اشکالی از اتحاد کارگران است که کارگر کمونیست در آن تحقق رویای دائمی خود را میبیند: وحدت همه جانبه طبقه کارگر، به هم بافته شدن کارگران و تبدیل آنها به یک تن واحد در برابر بورژوازی. بخش اعظم کارگرانی که در تمام طول انقلاب ۵۷ به این تلاش مشغول بودند و از جانب چپ پوپولیست ایران "تشکل گریز" و "اکونومیست" لقب گرفتند، در واقع جز همان طیف کمونیست و رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر نبودند که نمیتوانستند با سکتاریسم مسلط به چپ رادیکال کنار بیایند.

حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازمانده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه. بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخش های مختلف کارگران را از افراد در آورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگربندی کرده باشد، امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بمثابه نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است. حزب کمونیست فقط آلترناتیو سایر اشکال سازمانی طبقه نیست، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش میکند. اتحاد طبقه فی النفسه یک هدف در خود حزب کمونیست ایران است.

نگاهی اجمالی به فعالیت تاکونونی

بوجود آمد. رابطه مستقیم و سازمانی حزب با بخش‌های مختلفی از طبقه کارگر برقرار شد و بسط یافت. در صفوف حزب طیف قابل توجهی از فعالین و کارگران کمونیست بوجود آمد که از قدرت تشخیص، اعتماد به نفس و توانایی عملی و سیاسی کافی برای پیشبرد مستقلانه کار حزبی در عرصه فعالیت خود برخوردارند. بافت غالب تشکلهای حزبی ای که از درون این پروسه شکل گرفتند، کارگری است. به این فعالیت مستقیم سازمانی، باید سازمانیابی و آرایش مبارزاتی ای را که گروه‌ها و محافل مختلف کارگری به ابتکار خود، حول مواضع حزب و تحت هدایت عمومی صدای حزب کمونیست، بخود گرفته‌اند، افزود. بعلاوه، در مجموع ادامه کاری حوزه‌ها، استحکام امنیتی آنها در شرایط دشوار سه سال گذشته رضایت بخش بوده است.

در مورد اشکالات و نواقص کار نیز به تفصیل میتوان صحبت کرد. جای این هم طبعاً اینجا نیست. با این همه از آنجا که نواقص کار تاکنونی ما سرخ‌هایی برای درک اقدامات و اولویت‌های ما در دوره آتی بدست میدهد، روی این موضوع مکتب‌بیشتری میکنیم. اشکالات کار ما در عرصه سازماندهی را میتوان در کلی‌ترین سطح به دو دسته تقسیم کرد. اول، اشکالات ناشی از نحوه اجرای سیاست سازماندهی حزب، تا همان حدی که این سیاست و نکات گرهی و سایه روشن‌های آن معلوم و تعریف شده بود. دوم اشکالات ناشی از ابهامات و کمبودهای موجود در خود سیاست سازماندهی ما، و یا نواقص موجود در شیوه فرمولبندی و عرضه این سیاست.

در مورد اشکالات نوع اول، یعنی اشکالات اجرایی، به ذکر نمونه‌هایی اکتفا میکنیم. در سیاست سازماندهی ما جای مهمی به امر گسترش طیف کارگران دوستدار حزب، کارگران کمونیست، و سازماندهی آنها در اشکال متنوع اختصاص داده شده بود. در عمل این وظیفه در قیاس با سازماندهی حوزه‌ها و شبکه‌های کارگری مرتبط با حوزه، کمتر مورد توجه قرار گرفت. رفع این نقص دخالت موثرتری را از جانب ارگانهای رهبری حزب ایجاد میکرد. در سیاست ما اهمیت آموزش کار پایه کمونیستی به فعالین و لذا کمک به مستقل کردن آنها از رهنمودهای هر روزه "بالا" تاکید شده بود، اما برای دوره ای این سیاست آنطور که باید پی گرفته نشد. حجم آموزش ما در این زمینه ناکافی

اولین مسأله ای که در بدو تشکیل حزب در مقابل ما قرار داشت، مسأله بازسازی تشکیلاتهای شهرها بود. ما در این کار دو ملاحظه اساسی داشتیم. اولاً، سیاست سازماندهی ما میبایست متکی بر اصولی میبود که در نقد سبک کار خرده بورژوائی به آن رسیده بودیم، و ثانیاً، تشکیلاتهای ما میبایست به نحوی سازمان مییافتند که بتوانند در شرایط امنیتی فوق‌العاده نامناسب و در جو سرکوب پلیسی ادامه کاری خود را حفظ کنند. اصول سبک کار کمونیستی، تا آن حد که توانسته بودیم آنرا تدقیق کنیم، برخی از خطوط اساسی سازماندهی ما را معین میکرد. در درجه اول هدف ما راه انداختن تشکیلاتهای کارگری بود. مسأله ما راه انداختن تشکیلاتهای "هوداری" و دانش موزی، "جوخه‌های رزمی" و هسته‌های پخش اعلامیه و تراکت و غیره نبود.

هدف ما سازماندهی کارگران کمونیست و متحد کردن آنان در حزب کمونیست بود. هدف ما ایجاد و تحکیم پایه‌های حزب در درون کارگران بود. حوزه‌های حزبی در محل زیست و کار، حوزه‌هایی که میبایست توسط شبکه‌هایی از محافل کارگران کمونیست دوستدار حزب احاطه شوند، شکل اصلی و محوری سازماندهی ما در شهرها تعریف شد. بعلاوه، با تعریف و توضیح کار روتین کمونیستی در درون طبقه کارگر، کاری که هر سلول پایه کمونیستی میتواند و میبایست در محیط بلافصل پیرامون خود به پیش ببرد، کوشیدیم تا هم به گسترش و افزایش سریع تعداد حوزه‌های مرتبط با حزب کمک برسائیم و هم کاری کنیم تا هر حوزه حزبی در محل فعالیت خود با درجه بالائی از "خود کفائی" قادر باشد تحت هدایت عمومی ارگانهای رهبری از طریق رادیو و نشریات حزبی فعالیت همه جانبه خود را انجام بدهد. در مجموع، با اتکا به نقدی جدی از شیوه‌ها و سبک کار رایج در چپ سنتی ایران با بررسی واقع بینانه اوضاع امنیتی و توانائی‌های بالفعل نیروهای حزب در شهرها خطوط کلی یا سیاست سازماندهی اصولی، سیاستی سازگار با اهداف کمونیستی حزب و مشخصات اوضاع جاری، ترسیم شد و تجدید سازمان حزب در شهرها بر این مبنا پی گرفته شد.

اوضاع امنیتی به سهم خود تاثیر تعیین کننده ای بر اشکال سازمانی فعالیت ما داشت. اصل سازماندهی منفصل پاسخ ما به این اوضاع بود. در این طرح ارتباط افقی میان حوزه‌های حزب با یکدیگر، تشکیل اشکال ترکیبی سازمانی از حوزه‌ها نظیر تشکیلاتهای محلی و کارخانه ای، و ایجاد ارگانهای رهبری در سطوح بالاتر از حوزه برای جلوگیری از انتقال ضربات احتمالی از دستور خارج شد. هر حوزه میبایست بر مبنای هویت کمونیستی خود، و با اتکاء به تعاریف روشنی که از کار روتین حزبی بدست داده شده بود، فعالیت جاری خود را در وجوه مختلف به پیش ببرد. همه حوزه‌ها مستقیماً توسط بالاترین مرجع سازماندهی در حزب هدایت شوند. رهبری حزب میبایست از طریق صدای حزب کمونیست ایران و نشریات حزب امر تبلیغ و ترویج سراسری و هدایت حوزه‌های حزبی را به انجام برساند.

جمع‌بندی جامع دستاوردها و نقاط قدرت و ضعف کار سازماندهی ما در چند سال گذشته باید در فرصت دیگری مسأله‌ارانه بشود. اینجا همینقدر میتوانیم اشاره کنیم که سیاست سازماندهی ما در رابطه با اهداف معینی که تعقیب میکرد در مجموع موفقیت آمیز بود. حوزه‌ها و شبکه‌های متعددی از کارگران و انقلابیون کمونیست در محلات کارگری و کارخانجات

بود و حتی گرایش معکوسی در جهت وابسته شدن فعالین و حوزه های حزبی به رهنمودهای جزئی مستمر از رادیو مشاهده میشد. برخی دیگر از نواقص اجرایی نتیجه تبعی محدودیت های سازماندهی منفصل بوده است. از جمله میتوان به ضعف های تدریجی ما در سطح محلی اشاره کرد. در غیاب یک سازمان متصل حزبی که بتواند مروجین با تجربه و دستچین شده ای را به کار با محافل پیشرو کارگری اختصاص دهد، ترویج و دیالوگ سیاسی ما با محافل کارگری راسا در تمام سطوح توسط خود حوزه ها در محل انجام میشود. در مواردی حوزه های ما از کمبود تجربه و توانایی خود در این عرصه نالیده اند. این خلاء قاعدتا میبایست با ارتقا سطح برنامه های رادیویی، مقالات ترویجی در نشریات حزبی و بویژه با جزوات پایه در باره اصول کمونیسم و رئوس مواضع کلیدی حزب پر شود. کاری که در این عرصه انجام شده کافی نبوده است. مسائل امنیتی خاص سبک کار منفصل نیز، که پیش از این در نشریه کمونیست اشاراتی به آن داشته ایم، توجه جدی تر و مستمرتری را میطلبد.

اینها صرفا نمونه هایی از مشکلاتی است که در پیشبرد و اجرای سیاست سازماندهی ما وجود داشته است. اما اشکالات نوع دوم مهمترند و تلاش در جهت رفع آنها وظیفه اصلی نوشته حاضر است. برای اینکه بتوانیم به جوانب ضعف و ابهام در سیاست سازماندهی تاکنونی خود برخورد سیستماتیک تری بکنیم بهتر است تزهائی را که در بخش قبل آوردیم مبنای بحث قرار بدهیم. سیاست سازماندهی ما تا چه حد در مورد اهمیت این نکات روشن بوده است و یا بهرحال صراحت و تاکید کافی داشته است.

۱- خود جزوه "حوزه ها" گواه اینست که از ابتدا به اهمیت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه کارگر توجه کرده ایم. اما بررسی مباحثات ما در سه سال گذشته نشان میدهد که نتوانسته ایم آنطور که باید نقش اساسی اشکال خودبخودی سازمانیابی طبقه کارگر را، و بویژه سازمانیابی محلی کارگران را بعنوان یک نقطه عزیمت اصلی در کار سازماندهی کمونیستی کارگران برجسته کنیم و آموزش بدهیم. رفقای ما نه فقط بطور یکجانبه ای به سازماندهی حوزه ها و شبکه های پیرامونی آن معطوف شده اند، بلکه حتی آنجا که متوجه لزوم تقویت اشکال دیگری در سازماندهی کارگری بوده اند، به وجود عینی این اشکال در صفوف کارگران مبارز و نقش مبارزاتی آن در مقطع کنونی کم توجه بوده اند. شاید بتوان گفت در تفکر تعداد زیادی از رفقای ما گسترش آشنائی ها و رفاقت های کارگری، ایجاد محافل در سطوح مختلف، مرتبط کردن کارگران پیشرو و کمونیست در روابط نسبتا "گل و گشاد" و نظایر آن هنوز تا انعکاس مستقیمی در ابعاد حوزه ها و شبکه های کارگری مرتبط با حزب نداشته باشد، "سازماندهی" محسوب نمیشود. برای بسیاری از رفقای ما مساله هنوز بر سر آرایش دادن، سازمان دادن "نیروهای خود" است، و نه تقویت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه و تبدیل این اشکال به مجاری و تسمه نقاله هایی برای اشاعه افکار و سیاست های کمونیستی و رواج اشکال مبارزه مورد نظر حزب کمونیست. وجه دیگری از این مشکل، کمبود حساسیت در برخی رفقای ما نسبت به تلاشهای کارگران پیشرو برای سازماندهی طبقه کارگر در تشکل های غیر حزبی نظیر صندوق ها، تعاونی ها و اتحادیه هاست. سیاست آتی ما باید جای بسیار جدی تری به اشکال متنوع سازمانیابی طبقه اختصاص بدهد.

۲- ما از ابتدا در باره لزوم گسترش طیف کارگران کمونیست بطور کلی و کارگرانی که بطور اخص خود را دوستدار و نزدیک به حزب میدانند، صحبت کرده ایم. اما طیف کمونیستی در درون طبقه کارگر از زاویه ای که امروز طرح میکنیم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت که ما بیشتر در باره جایگاه و نقش این طیف در مبارزه حزب صحبت کرده ایم تا جایگاه حزب در مبارزه این طیف. امروز باید حزب کمونیست و طیف کارگران کمونیست را بعنوان ارکان تفکیک ناپذیری که کمونیسم کارگری ایران باید با اتکاء بر آنها بنا شود تصویر کنیم. حزب کمونیست باید تشکل سیاسی و تجسم تشکیلاتی این طیف وسیع باشد. قدرت حزب کمونیست در هر مقطع به اندازه قدرت این طیف است. قدرت این طیف به سهم خود به روشنی نظرات آن، انسجام درونی آن، مسلح بودن آن به سیاست های عملی کارساز در مبارزات جاری، استحکام پیوند آن با توده کارگران، توانایی آن در نقد سیاست های گرایشات غیر کمونیست و انقلابی در درون طبقه کارگر و نظایر اینها وابسته است. مساله سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست در حزب شروع نمیشود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع میشود. سازماندهی حزبی این طیف حاصل عملی پیشروی در این پروسه است. سیاست ما در دوره آتی باید به این وجه مساله توجه بیشتری مبذول کند.

۳- در مورد مساله اهمیت رهبران عملی هم مشکل ما کمابیش همین بوده است. در سطح کلی و بویژه در رابطه با امر گسترش نفوذ حزب، از ابتدا اهمیت رهبران عملی کارگران تاکید شده است (برای مثال رجوع کنید به کمونیست شماره ۲ آبان ماه ۶۲)، اما توضیح و نقش و جایگاه رهبران عملی، چه در حیات حزب و چه در مکانیسم مبارزه روزمره طبقه، بعنوان یک جزء ارگانیک تفکر سازمانی ما در واقع کاری است که با بحث های مربوط به آژیتاتور کمونیست بطور جدی شروع شده است. درک امروز ما از جایگاه تعیین کننده این قشر باید به استنتاجات عملی وسیعتری منجر شود.

۴- فعالیت و حساسیت ما در قبال مبارزه اقتصادی باید بسیار بیش از این افزایش یابد.

مقالات دیگری واگذار نمود.

مبانی اصلی سیاست سازماندهی ما در این دوره اینهاست:

۱- سازماندهی حزبی در قدم اول مستلزم آن است که حزب کمونیست بتواند جناح رادیکال و سوسیالیست در میان کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری را متحد کند و به تحرک درآورد. این طیف پایه مادی بلافصل حزب کمونیست ایران در درون طبقه کارگر و حلقه واسط در پیوند حزب با توده های وسیع طبقه است.

۲- با توجه به شرایط کنونی، شکل مناسب برای سازماندهی این طیف شکل شبکه های محافل کارگری است. حوزه ها و سازمان حزبی ما در میان کارگران باید به مثابه کانون های پیشرو در درون این شبکه ها کار کنند.

۳- با گسترش اتحاد درونی و افزایش دخالت این طیف در سرنوشت جنبش کارگری و در رهبری اعتراضات و مبارزات جاری، سیاست ها و شعارهای حزب کمونیست عملاً تاثیراتی بسیار پر دامنه تر در جنبش کارگری خواهد داشت و دخالت موثرتر از جانب حزب در هدایت مبارزات جاری امکانپذیر خواهد شد.

۴- با اعتلای جنبش کارگری بویژه با تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و جنبش توده ای در آینده، اشکال نوین و جدی تری در سازمانیابی حزبی این طیف امکانپذیر میشود. بدوجه ای که در این دوره حزب کمونیست توانسته باشد اتحاد و آگاهی سیاسی این طیف را افزایش بدهد و موقعیت آن را در راس جنبش اعتراضی تثبیت کند، بهمان درجه پیوند تشکیلاتی و عملی اکثریت عظیم کارگران در این طیف با حزب کمونیست در آینده سهلتر و سریعتر انجام خواهد شد.

۵- حزب کمونیست از هم اکنون میکوشد تا فعالترین و آگاهترین رهبران این طیف را به صفوف سازماندهی حزبی

این جنبه یکی از نقطه عطف های اصلی در کار تاکنونی ما بوده است - باز نه باین عنوان که "اهمیت" مساله درک و تاکید نشده، بلکه به این عنوان که نقش حیاتی و تعیین کننده این عرصه فعالیت در کارگری شدن حزب و در تبدیل حزب به حزب رهبران عملی کارگران به اندازه کافی برجسته نشده است. گسرس دخالت و شرکت حزب در مبارزات اقتصادی، و نیز تشدید حساسیت عمومی و هوشیاری کل حزب در قبال مسائل این عرصه یکی از محورهای اصلی در سیاست سازماندهی کارگری ما در دوره آتی است.

۵- اسناد تبلیغی و ترویجی حزب در دوره گذشته از لحاظ توضیح ارزش در خود اتحاد طبقه و از نظر مرزبندی با سکتاریسم حاکم بر چپ سنتی گویاست. اما پروزات ظریف تر سکتاریسم، بویژه در برخورد به محافل کارگری که با حزب ما اختلاف نظر دارند، هنوز در در صفوف ما دیده میشود. در دوره آتی فعالیت و انرژی بسیار بیشتری باید به نقد این عوارض و میراث سوسیالیسم خرده بورژوایی و گسترش ارتباطات متقابل، تبادل نظر، همفکری و همکاری تشکل های حزبی با بخش های مختلف جنبش کارگری اختصاص داده شود.

۶- از لحاظ انطباق اشکال سازمانی حزب با خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر نیز با اوضاع سیاسی و عمومی جامعه دستاوردهای جدی ای داشته ایم. حوزه های محل زیست و کار و سازماندهی منفصل نمونه هایی از این دستاوردها هستند. اما این بهیچوجه کافی نیست. هنوز نمیتوان گفت که متشکل شدن با حزب کمونیست برای کارگران مبارز به اندازه کافی ساده شده است. هنوز نمیتوان گفت که اشکال تشکیلاتی ای که حزب کمونیست بوجود می آورد، آرایشی که به خود میدهد و مناسباتی که بر تشکل های حزبی حاکم است، حزب کمونیست و پیکره سازمانی آن را به ظرفی طبیعی و مناسب برای ابراز وجود سیاسی و مبارزاتی کارگران پیشرو تبدیل کرده است. در همین رابطه باید به کمرنگ بودن امر سازماندهی کارگران در اشکال "بازتر" و غیر رسمی تر، و بویژه به سازماندهی شبکه های محفلی اشاره کرد. این روشی است که در دوره آتی در صدر اولویت های ما جا میگیرد.

رئوس سیاست سازماندهی ما

در دوره آتی

سیاست سازماندهی ما ادامه اصلاح شده روشی است که تاکنون در پیش گرفته ایم. محورهای اصلی سیاست تاکنونی ما، نظیر کارگری کردن حزب، پیوند با رهبران عملی، کار حوزه ای، سازماندهی منفصل و غیره همچنان در این دوره نیز مبنای کار ما خواهد بود. نکاتی که اینجا مطرح میکنیم باید اولاً کمک کند تا درک جامع تر و "سیاسی" تری از اهداف و روشهای سازمانی ما در بین رفقای حزبی تثبیت شود، ثانیاً توجه رفقا را به آن اقدامات و جهت گیری هایی که تا کنون در کار ما کمرنگ بوده یا فراموش شده است، معطوف کند و ثالثاً سیر و مراحل آتی فعالیت سازماندهی ما را روشن تر نماید و یک افق واحد از دورنمای کار ما در میان فعالین حزب بوجود بیاورد. واضح است که این نوشته نمیتواند وارد جزئیات اقداماتی بشود که در این دوره در دستور ماست. از این رو بدوا نکات اصلی در سیاست سازماندهی حزب در دوره کنونی را فهرست وار ذکر میکنیم و سپس تحت چند سرفصل اصلی در باره این نکات توضیحاتی میدهیم. بحث مشخصتر در باره جوانب عملی کار را باید به

خود جلب کند و سازماندهی حزبی را به سازمان رهبران عملی کمونیست کارگران، تشکل کارگران کمونیست، تبدیل سازد.

۱) گسترش دادن، منسجم کردن و متحد کردن طیف کارگران کمونیست

همانطور که قبلاً گفتیم، حزب کمونیست در درون طبقه کارگر از صفر شروع نمیکند، با خلاء روبرو نیست، بلکه با مابه‌ازاء اجتماعی خود در درون کارگران روبروست. یک طیف کمونیست، طیف رادیکال - سوسیالیست، فی‌الحال در درون طبقه کارگر ایران وجود دارد که حزب کمونیست باید قبل از هر چیز خود را به آن مرتبط کند و به ظرف زندگی حزبی آن تبدیل شود.

مشخصات این طیف چیست؟ وقتی ما از گرایش کمونیستی و یا رادیکال - سوسیالیستی در درون کارگران سخن می‌گوییم که به حزب کمونیست ایران نزدیک است، منظورمان صرفاً قشری نیست که مسائل را دقیقاً و نعل‌بالنعل همانطور می‌بیند که در نشریات حزبی مطرح شده است. منظور ما صرفاً کارگران طرفدار حزب نیست. ما از گرایش بسیار وسیع‌تر و فراگیرتر در صفوف کارگران پیشرو سخن می‌گوییم که با خصوصیات اصلی زیر مشخص می‌شود.

۱) (کارگرانی که خود را، حال با هر تعبیر و یا شناخت تئوریک، کمونیست یا سوسیالیست میدانند. کارگرانی که معتقد به ضرورت نابودی سرمایه‌داری بعنوان علت‌العلل مصائب و مشقات کارگرانند و واقف‌اند که نابودی سرمایه‌داری جز از طریق انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگران مقدور نیست. ۲) (کارگرانی که تصویری آرمانخواهانه و بدون تخفیف از سوسیالیسم و حکومت کارگری دارند و لذا، ولو بر بنای مشاهدات محدود، حاضر نیستند آنچه را که امروز در شوروی و چین و نظایر آنها می‌گذرد و آن تفکر و پراتیکی را که امثال حزب توده و مشابهنش نمایندگی میکنند، بعنوان نمونه‌های سوسیالیستی بپذیرند. ۳) (کارگرانی که نسبت به اوضاع طبقه کارگر و مبارزه کارگری در همه جبهه‌ها حساس و دخالت‌گرند. خود را در راس هر اعتراض حق طلبانه کارگری قرار میدهند و در مقابل هر خط‌مشی و سیاستی که متضمن پایمال شدن حقوق کارگران و یا خدشه دار شدن حرمت اجتماعی و انسانی آنان است میایستند. کارگرانی که قطب‌نمای حرکتشان بهبود عینی وضع طبقه کارگر، ارتقاء حرمت و موقعیت اجتماعی کارگر و قدرت یابی اوست.

۴) (کارگرانی که از تفرقه در صفوف کارگران رنج می‌برند و دانما، در زندگی و در مبارزه خود، در جستجوی راه و روزنه‌های برای متحد کردن هر چه بیشتر کارگران، کاهش دادن و از میان بردن رقابت در صفوف آنان و بهم بافتن و آگاه کردن آنان به منافع طبقاتی شان‌اند.

اینها مشخصات عمومی و اساسی طیف رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر است. هریک از این وجوه این طیف را از گرایشی متمایز میکند، از رفرمیسم، آنارشیزم، سازشکاری و گرایش‌ات متوهم به جناح‌های مختلف بورژوازی. واضح است که این مشخصات کلی و شماتیک است و صرفاً میتواند نکات پر جسته را در سیمای عمومی یک قشر رادیکال در درون طبقه کارگر بیان کند. اما بهر حال این مشخصات برای ترسیم خصوصیات کلی این طیف کافی است.

آیا یک چنین طیفی واقعا وجود دارد؟ آیا این مخلوق تصورات ما نیست؟ این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست. امروز سوسیالیسم رادیکال، کمونیسم، یکی از گرایش‌ات زنده و فعال در درون طبقه کارگر ایران است. این طیف کارگرانی را در بر می‌گیرد که قبل از اینکه سازمانهای چپ "تغییرایدنولوژی" داده باشند یا "سیاسی تشکیلاتی" شده باشند، نوشته‌های مارکس و لنین را در محافل کارگری می‌گرداندند. کارگران مبارزی که توده کارگران را در انقلاب علیه رژیم سلطنتی به میدان کشیدند، و از همان فردای استقرار جمهوری اسلامی، علیرغم تمام توهمات خلقی حاکم بر چپ رادیکال دست‌بکار بسیج کارگران برای کسب مطالبات مستقل شان شدند. این طیف در طول انقلاب ۷۵ به سرعت رشد کرد و فعال‌ترین کارگران را در خود جای داد. این طیفی بود که پس از انقلاب دست‌رد به سینه سیاست‌های توده‌ایستی حمایت از رژیم زد و در برابر جمهوری اسلامی و توجیه‌گران و حامیان "مشروط" و غیر مشروطش، با جنبش شورایی و با اعتصابات و تحصن‌ها قد علم کرد. این طیف به خط ۳ نزدیک شد تا ضمن حمایت از رادیکالیسم آن، سکتاریسم، آوانتوریسم و مشغله‌های خرده‌بورژوازی آن را نقد کند. اینها کارگرانی بودند که درسه‌های انقلاب ۷۵ را جذب کردند، آشنایی وسیع‌تری با مارکسیسم بدست آوردند، بورژوازی و خرده‌بورژوازی و احزابشان را در صحنه عمل سیاسی تجربه کردند و شناختند. این طیفی است که تنها بخش بسیار کوچکی از آن، در مقایسه با ابعاد وسیع آن، به اعضا، دستداران و حامیان حزب کمونیست تبدیل شده است. این طیف نه فقط حاصل آموزش‌های عمیق انقلاب ۷۵، نه فقط حاصل نفوذ جدی ایده‌های کمونیستی در میان کارگران مبارز در سالهای اخیر، بلکه حاصل جوش خوردن تاریخی ایده‌ها و آرمانهای کمونیسم با طبقه کارگر در یک مقیاس بین‌المللی است. امروز در ایران تعداد کارگرانی که خود را کمونیست میدانند، به نابودی سرمایه‌داری و به حکومت کارگری میانیدیشند و میکوشند تا این ایده‌ها و آرمانها را بدرون صفوف کارگران ببرند، اگر بیشتر از کارگران سندیکالیست یا فراکسیون‌ها و گرایش‌ات دیگر در درون کارگران نباشد ابداً کمتر نیست. طیف رادیکال سوسیالیست، طیف کمونیست، در درون طبقه کارگر ایران یک واقعیت عینی و ملموس است.

در گام بعد، یعنی در مراحل پیشرفته تر انسجام و خود آگاهی این طیف شاخص های مشخص تری پیدا میکند. این طیف باید بیش از پیش بطور آگاهانه خود را با حزب کمونیست و حزب کمونیست را با خود تداعی کند، حزب را یکی از آرایش های درونی خود و یک دستاورد و ابزار خود ببیند و در سرنوشت آن عملا دخیل شود. نشریات حزب را ارگانی متعلق به خود بداند و با حساسیت سیاستها و شعارهای حزب کمونیست را تعقیب کند.

۲- باید قدرت این طیف را در مبارزات کارگری افزایش داد. از لحاظ سیاسی این به معنی مجهز کردن کارگران کمونیست به شعارها، سیاستها و مواضع روشن در قبال مسائل متنوع مبارزه طبقاتی و انقلابی در عرصه های مختلف است. کارگر کمونیست باید حس کند که پاسخ مسائل جاری مبارزه را دارد. حساسیت و سرعت عمل حزب در تحلیل مسائل جنبش کارگری و اوضاع سیاسی و موضعگیری به موقع حزب در قبال مسایل مبارزات جاری تاثیر جدی در ارتقاء موقعیت سیاسی و عملی کارگران کمونیست در میان کارگران و در مبارزات کارگری خواهد داشت. از لحاظ عملی، قدرت یابی طیف کارگران کمونیست در وهله اول در گرو متحد شدن آن و متحدانه برخورد کردن آن به مبارزات جاری است (به این مساله پایین تر باز میگردیم). ثانیاً، روشهای عملی سازماندهی توده های کارگران، چه در آکسیون و چه در زندگی و کار روزمره، باید جمع بندی شود و به بخشی از آموزش کارگران کمونیست تبدیل شود. در این میان جمع بندی تجارب کارگران پیشرو ایران و نیز انتقال تجارب بخش های مختلف طبقه کارگر جهانی نقش مهمی خواهد داشت. ثالثاً، کارگران کمونیست باید بتوانند ابتکار عمل را در ایجاد روابط متقابل، تبادل نظر و همکاری و اتحاد عمل با جریانات مبارز دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایش سندیکالیستی بدست بگیرند.

۳- باید این طیف را عملا در اشکال معینی سازمان داد. طیف کارگران کمونیست نمیتواند و نباید بصورت یک گرایش صرفاً یا عمدتاً سیاسی و متکی بر سنت های خود بخودی و نوعی اتحاد درونی تصادفی، مقطعی و آماتوری، باقی بماند. سازمانیابی در حزب کمونیست یکی از اشکال تحقق این امر است. اما این از یکسو تمام پاسخ

منسجم کردن و متحد کردن این طیف عین کار کمونیستی است. کمونیسم ایران تا امروز اساساً محصول رادیکالیزه شدن "جنبش چپ" و بیانگر فعل و انفعالاتی در سطح قشر فعالین سیاسی بوده است. اما مقصد این کمونیسم تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی است. پایه اجتماعی این کمونیسم بطور کلی طبقه کارگر است، اما رابطه این کمونیسم با طبقه کارگر علی العموم نمیتواند جز از طریق جناح رادیکال در درون خود طبقه کارگر برقرار شود. بعبارت دیگر طیف کارگران کمونیست یک رکن اساسی و حیاتی در شکل گیری کمونیسم کارگری در ایران را تشکیل میدهد. این قشر مابه ازای طبقاتی فوری مارکسیسم انقلابی در ایران است و باید جای خود را در سیر تکامل کمونیسم در ایران پیدا کند. در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح تئوری، برنامه و تاکتیک پیشروی های جدی داشته است، در شرایطی که چپ ایران سیر تغییر و تبدیلهای درونی خود را تا حد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم، رادیکالترین جناح در درون خود طبقه کارگر، از انسجام بسیار اندکی برخوردار است و رابطه عملی ضعیفی با سیر تکامل تائکونونی در ایران داشته است. این شکاف و فاصله باید از میان برداشته شود. در یک کلمه، گام بعدی در سیر تحکیم حزب کمونیست ایران سرو سامان دادن به پایه اجتماعی بالفعل حزب، یعنی طیف رادیکال و کمونیست در درون طبقه کارگر است. قدرت این طیف، قدرت کمونیسم و حزب کمونیست است، حتی اگر در این مرحله، و برای دوره های کمابیش طولانی، تنها اقلیتی از عناصر فعال این طیف به عضویت حزب در آیند. پیوند سازمانی وسیع حزب با کارگران کمونیست امری است که تحت شرایط متفاوتی در آینده به سرعت عملی خواهد شد. آنچه امروز باید انجام شود و بدلیل وجود حزب کمونیست میتواند در یک مقیاس وسیع انجام شود، ساختن و منسجم کردن این پایه های مادی کمونیسم و حزب کمونیست کارگری در درون طبقه کارگر است. در تقویت و سازماندهی طیف کارگران کمونیست وظایف مشخصی بر عهده ماست.

۱- باید هویت نظری و سیاسی این طیف را منسجم کرد. این یک محور کار ترویجی ماست. ماحصل کار ما باید این باشد که کارگران کمونیست هر چه بیشتر به هویت سیاسی و فکری خود، در تمایز با سایر گرایشها، نظیر گرایشها سندیکالیست، آنارشویست، توده ایست و غیره واقف شوند. به تئوری انقلاب پرولتری و به درس ها و تجارب مبارزه طبقه کارگر جهانی احاطه پیدا کنند. تفکر مارکسیستی ایندسته از کارگران باید خلوص و شفافیت بسیار بیشتری پیدا کند. بویژه باید، با توجه به بدآموزی های چندین ده ساله رویونیسم، این طیف خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر (در تمایز با تمایلات ملی) و اهداف سوسیالیستی طبقاتی خویش را (در تمایز با خلق گرایی و تفکر مرحله ای رایج در چپ ایران در دهه اخیر)، با روشنی بیشتری تشخیص دهد. کارگران کمونیست باید پاسخ سیاسی و نظری گرایشها دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایشها رفرمیستی و رویونیستی را داشته باشند. در نتیجه فعالیت ما، کارگران کمونیست باید بتوانند افق انقلاب کارگری و مراحل و جبهه های مختلف آن را روشن تر ببینند و روشن تر برای توده کارگران توضیح بدهند. در یک کلمه این به معنی بردن مارکسیسم، مسائل گرهی در جدال مارکسیسم و رویونیسم و تجربه انقلاب کارگری در مقیاس بین المللی به درون این طیف و تثبیت کردن آن است.

اتحاد کارگران کمونیستی باشد که نقطه عزیمت و نگرشی رادیکال و سوسیالیستی دارند و خواهان اتخاذ سیاست های پیشرو در جنبش کارگری هستند. پیوستن عملی این محافل و یا عناصر هر چه بیشتری در درون آنها به حزب امری است که دیگر تابعی از فعالیت آگاهگرانه و سازماندهنده ما در درون این محافل خواهد بود. بنابر این نزدیکی بالفعل این محافل به حزب، به معنای تشکیلاتی کلمه، نقطه عزیمت ما نیست بلکه خصلت کمونیستی آنها و این واقعیت که چنین شبکه های محفلی کارگران کمونیست را متحدتر میکند و راه آنان را برای دخالت در سرنوشت جنبش کارگری و طبقه کارگر هموارتر مینماید، مورد توجه ماست.

سازماندهی محافل کارگران کمونیست مرکز نقل کار تشکیلاتی ما در دوره کنونی است. حول این فعالیت پایه ای است که سازماندهی حزبی ما، ایجاد حوزه های حزبی از کارگران در محل زیست و کار، دخالت در مبارزات جاری و نظایر آن جای خود را پیدا میکند. در باره روش های عملی تشکیل و گسترش این محافل و خصوصیات آنها در فرصت دیگری باید در جزئیات صحبت کرد. تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ذکر نکات زیر ضروری است:

۱- در ایجاد این محافل به درجه زیادی باید به سنت های موجود در درون کارگران پیشرو اتکاء کرد. برای ایجاد این محافل نیازی به پلاتفرم و اساسنامه از پیشی نیست. خطوطی که در توضیح هویت سیاسی کارگران کمونیست نزدیک به حزب ذکر کردیم، شرط و شروط ورود و یا عضویت در این محافل نیست، بلکه، چهره ای است که محافل کارگران کمونیست در روند شکل گیری و رشد خود و با کار آگاهگرانه ما باید بخود بگیرند. در زندگی واقعی، کارگران مبارزی که با درجات مختلفی از آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک خود را کمونیست میدانند، در ارتباط با هم قرار میگیرند. در وهله اول ما باید آگاهانه این ارتباطات را برقرار کنیم و به آن خصلتی ادامه کار بدهیم. برجسته شدن هویت متمایز کمونیستی این محافل حاصل کاری خواهد بود که ما در درون این محافل به پیش خواهیم برد. در هر شبکه محفلی کارگرانی با سطوح

مساله نیست و از سوی دیگر به سرعت عملی نمیشود. مساله بر سر انتخاب آن اشکال سازماندهی غیر حزبی این طیف است که هم با موقعیت فکری، توانایی مبارزاتی و سنت های کار تشکیلاتی این طیف و هم با تناسب قوای سیاسی موجود در سطح جامعه و ابعاد فشار پلیسی رژیم بورژوازی حاکم خوانایی داشته باشد. مهمترین و موثرترین شکل سازمانیابی وسیع طیف کارگران کمونیست در این مقطع به اعتقاد ما سازمانیابی بصورت شبکه های محافل کارگری است. ما باید شبکه محافل کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. به این نکته در یک سر فصل مجزا خواهیم پرداخت.

۲) محافل و شبکه های روابط محفلی مناسب ترین شکل سازماندهی وسیع کارگران کمونیست در شرایط کنونی است.

متحد کردن طیف کارگران کمونیست اشکال متنوعی میتواند به خود بپذیرد. سازماندهی در حزب و روابط پیرامونی آن یکی از اشکال ممکن و لازم است. اما در این مرحله توجه اصلی ما، تا آنجا که سازماندهی وسیع تر این طیف را مد نظر داریم، باید به سازماندهی محافل کارگری معطوف شود. تنها بر مبنای ایجاد یک جریان کمابیش متحد از کارگران کمونیست در شبکه های وسیع محفلی است که میتوان اشکال پیچیده تر و خاص تر مبارزاتی را بوجود آورد.

همانطور که گفتیم سازمانیابی محفلی یک شکل "خودبخودی" سازمانیابی کارگران پیشرو است. این شکل "خودبخودی" است به این معنی که حاصل طرح سازمانی احزاب سیاسی نیست، بلکه یک سنت جا افتاده در درون کارگران و جزئی از مناسبات طبیعی در درون طبقه کارگر است. اما لفظ "خودبخودی" ابدا به این معنی نیست که سازمانیابی کارگران در محافل اتوماتیک اتفاق میافتد. در واقع این شکلی است که کارگران پیشرو در ایران، رفقای که چندین دهه تحت شاق ترین شرایط پلیسی و محروم از تشکل های علنی و قانونی امر متحد کردن و سازمان دادن کارگران را دنبال کرده اند، آگاهانه آن را در درون طبقه کارگر بوجود آورده و تثبیت کرده اند. اگر ظرف تشکیلاتی متعارف فعالیت و ابراز وجود مبارزاتی کارگر اروپایی اتحادیه است، در ایران این ظرف محافل و شبکه های محفلی است. این محافل ضوابط و آیین نامه های مکتوب ندارند، سلسله مراتب و شرح وظایف بالا و پائین ندارند، بلکه از شبکه ای از کارگران همفکر تشکیل میشوند که بر مبنای مشترک رفاقت و اعتماد متقابل و اصل رهبری طبیعی عناصر پیشرو و با تجربه گرد هم میایند و مجموعه نسبتا گسترده ای از وظایف مبارزاتی، از آموزش کارگران جوان و تازه کار و بالا بردن سطح معلومات سیاسی و آگاهی طبقاتی اعضای محفل، تا دخالت و ایفای نقش رهبری کننده در اعتراضات و اعتصابات کارگری را به پیش میبرند.

صحبت امروز ما اینست که ما باید آن طیف خاصی را که ذکر کردیم هم امروز فوراً با این مکانیسم متحد کنیم. باید توجه کرد که ما لزوماً از ایجاد محافل کارگری ای که رسماً از حزب جانبداری کنند صحبت نمیکنیم. این صرفاً بخشی از تصویر است. صحبت بر سر متشکل کردن کارگران کمونیست و رادیکال، کارگران نزدیک به حزب، در محافل کارگری است. هر شبکه محفلی ممکن است بدرجات مختلف به حزب، نزدیک یا از آن دور باشد. در درون یک شبکه یا یک محفل از یک شبکه، ممکن است کارگرانی عضو حزب باشند و کارگرانی هنوز اختلافات چندی میان خود و حزب احساس کنند. آنچه مهم است اینست که این محافل ظرف فعالیت و

روابط، طبیعی - و در واقع بدلیل اینکه خود یکی از روابط طبیعی در درون طبقه است - و بسیار بیشتر از اشکال پیچیده تر سازمانی در برابر فشار پلیس مقاوم است. کارگران کمونیست بدون ایجاد این حداقل سازمانیابی در درون خود قادر به شکل دادن به سازمانهای پیچیده تر در مقیاس وسیع و حفظ ادامه کاری آن نخواهند بود. بعلاوه این شکل در این مقطع با موقعیت ذهنی کارگران کمونیست، موقعیتی که در آن تعلق متقابل آنان و حزب کمونیست به یک جریان واحد تازه باید روشن و تثبیت شود، تناسب بیشتری دارد. اشکال جا افتاده و حرفه ای تر سازمانیابی کارگری مستلزم سنت های ریشه دارتر کار حزبی و کمونیستی متشکل در درون طبقه است. و بالاخره این شکل برای ابراز وجود طیف کارگران کمونیست در راس جنبش اعتراضی کارگران، در کوتاه ترین مدت ممکن بسیار مناسب است. ایجاد شبکه های محفلی کارگران کمونیست سریعاً به یک رهبری کمونیستی غیر رسمی در راس جنبش شکل خواهد داد.

۳) سازماندهی حزبی، حوزه ها و محافل

نخستین سوالی که پیش میاید اینست که این تاکیدات بر سازماندهی محفلی کارگران کمونیست بعنوان محور کار تشکیلاتی ما، آیا به معنای فرعی شدن سازماندهی حزبی به معنی اخص، محدود شدن رشد بدنه خود حزب و تحت الشعاع قرار گرفتن امر ایجاد حوزه های حزبی در محل زیست و کار نخواهد بود؟ به اعتقاد ما خیر. کاملاً بر عکس، با در اولویت قرار دادن سازماندهی طیف کارگران کمونیست در اشکال بازتر و بویژه در شکل شبکه های محافل، ما در واقع پایه های واقعی رشد و گسترش سریعتر حزب به معنی اخص کلمه را ایجاد میکنیم. کار حوزه ای ما تنها با خم شدن روی این وجه سازماندهی کارگران کمونیست میتواند به معنی واقعی کلمه و در ابعادی بسیار وسیع تر از سطح فعلی رشد کند.

سازماندهی حزبی کارگران پیشرو تابعی از درجه نفوذ عمومی حزب کمونیست و انسجام و تحرک مبارزاتی طیفی در درون طبقه کارگر

مختلف آگاهی طبقاتی و سیاسی وجود خواهند داشت. برخی در مرکز و برخی دیگر در پیرامون این محافل قرار میگیرند. مبارزه فکری در درون این محافل برای ارتقاء عناصر پیرامونی تا سطح کمونیست های آگاه و روشن بین امری تعطیل ناپذیر خواهد بود.

۲- این محافل، هر قدر هم که خود آگاهانه به نزدیکی شان به حزب کمونیست واقف باشند، بطور رسمی جزئی از تشکیلات حزب نیستند. در واقع غیررسمی نگاهداشتن رابطه این محافل با حزب در شرایط کنونی از لحاظ ادامه کاری این محافل، انعطاف پذیری آنها در کار با کارگران مختلف و دخالت در مبارزات جاری، برای ما مطلوب نیز هست. تنها در صد کمی از فعالترین و آماده ترین عناصر و هسته های این محافل در حزب سازمان خواهند یافت. این محافل اعلام موجودیت علنی نمیکند و حتی در درون خود نیز تنها در سطوح معینی، بسته به سطح سیاسی و عملی رفقای فعال در محفل، نسبت به خصلت هدفمند و متعهد محفل، آگاهی خواهند داشت. باید حتی المقدور سعی شود که این محافل بر زمینه روابط طبیعی کارگران با یکدیگر رشد کنند و آنچه این محافل را از اشکال خودبخودی تماس کارگران پیشرو با یکدیگر متمایز میکند نه ظاهر روابط، بلکه محتوای سیاسی ای خواهد بود که به همت رفقای حزبی و عناصر فعال و محوری این محافل، در آن به جریان میافتد.

۳- دامنه این محافل به محل کار و زیست محدود نیست. در واقع باید کوشید تا این شبکه های محفلی تا حد امکان رشد کنند. بدیهی است که تمرکزهایی در درون این محافل بر حسب محل کار و زیست بطور خودبخودی بوجود خواهد آمد. اما یک شبکه محفلی معین کانون های اینچنینی متعددی را در بر میگیرد که با روابط نسبتاً ادامه کاری با یکدیگر در ارتباط قرار دارند.

۴- قدرت حزب در هدایت این محافل تماماً تابعی از نفوذ معنوی و قابلیت های سیاسی حزب خواهد بود و نه اتوریت تشکیلاتی - چیزی که در این چهارچوب معنی پیدا نمیکند. در واقع شبکه محافل کارگران کمونیست باید بستر و زمینه عمومی فعالیت مبلغین و مروجین ما باشد.

۵- واضح است که شکل سازمانیابی محفلی در قیاس با انواع اشکال سازمانیابی که وحدت کارگران کمونیست باید بخود بگیرد، هنوز شکل خام و محدودی است. اما همین شکل در شرایط کنونی تنها راه و مجرای واقعی برای سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در مقیاس وسیع است. شبکه های محفلی یک نقطه شروع حیاتی است. از لحاظ عملی این شکلی است که کارگر کمونیست ایرانی با محدودیت های سیاسی موجود و با فقدان سنت های کار سندیکیایی و تحزب در درون طبقه کارگر ایران، با قدری تلاش قادر به ایجاد و حفظ ادامه کاری آن است. این شکل پاسخ مناسبی به نیازهای فوری سازمانیابی کارگران کمونیست میدهد. بعلاوه، از لحاظ امنیتی، سازمانیابی محفلی کارگران به دلیل اتکاء آن به

محافل اجازه می‌دهد تا کمونیسم رادیکال در میان کارگران، لاقول در شهرهای صنعتی و در صنایع اصلی، به یک جریان مبارزاتی فعال و صاحب موجودیت مبارزاتی تبدیل شود و کارگران پیشرو و کمونیست بدرجه بیشتری بطور آگاهانه و در یک هماهنگی و ارتباط وسیعتر برای قرار گرفتن در صف رهبری اعتراضات کارگری فعال شوند.

این محافل مسائل مبارزه طبقاتی بطور کلی و مسائل جنبش کارگری و مبارزات جاری بطور اخص را مورد بحث قرار می‌دهند. یک فعل و انفعال فکری زنده در این محافل بوجود می‌آید. این شبکه عرصه ای برای آموزش سیاسی و ایدئولوژی کارگران است. از اعضای حزب تا کارگران کمونیستی که هنوز با حزب کمونیست آشنایی کافی ندارند و یا در موارد خاصی میان مواضع خود با حزب اختلافاتی حس میکنند، درسطوح مختلف در این محافل شرکت دارند و یا با آن در ارتباطند. نظرات مختلف در درون این محافل مورد بحث قرار می‌گیرد و طبعا نظرات حزب کمونیست بعنوان جریان کمونیستی که با خط سیاسی و نظری این محافل تشابه و نزدیکی اساسی دارد جای ویژه ای را در این مباحثات اشغال میکند، و بدرجات مختلف توسط رفقای مختلف مورد حمایت و تائید و یا نقد قرار می‌گیرد. درعین حال این محافل ظرف و شبکه ارتباطی ای برای اتحاد عمل کارگران کمونیست در مبارزات جاری ایجاد میکند. تعداد اعتراضات و اعتصابات که این جریان و کانونهای مختلف آن در واحدهای گوناگون در آن نقش پیشرو و رهبری کننده داشته اند، افزایش می‌یابد. گام به گام شبکه محافل کارگران کمونیست بعنوان فعالین یک خط، بعنوان بخش پیشرو و فعال تمایلات رادیکال طبقه کارگر خود را می‌شناسد و به حزب کمونیست که تشکیلات حزبی این طیف است نزدیک میشود.

در این میان رفقای حوزه های حزبی نقش اشاعه و توضیح نظرات و مواضع حزب را انجام می‌دهند. رفقای ما باید تضمین کنند که این محافل با نظرات و سیاست های حزب آشنا شوند. حوزه های ما باید کاری کنند که نشریات حزب کمونیست بتواند در درون این محافل بچرخد و به نقطه تمرکز مباحثات تبدیل شود. حوزه های ما باید تضمین کنند که جهت گیری ها، ملاحظات و نظرات این طیف کارگران جمع بندی شود و در

است که فی الحال با حزب کمونیست به یک جریان تعلق دارد. سازماندهی و گسترش محافل کارگران کمونیست به این امر دوم خدمت میکند. ما نمیتوانیم در متن یک رکود و تفرقه در میان طیف رادیکال کارگران، یک سازمان حزبی وسیع و محکم کارگری ایجاد کنیم. حزب در هر مقطع در صد معینی از این طیف را مستقیما در بدنه خود سازمان میدهد، یعنی رهبران و فعالین کوشا و پر تحرک این طیف را. یکی از اشکالات کار تاکنونی ما کم رنگ بودن کار پایه برای وحدت عمومی طیف کارگران کمونیست بوده که نمیتواند ماحصلی جز محدود ماندن سازمان حزبی و انزوای نسبی حوزه های ما از توده وسیع کارگران داشته باشد.

اما نکته مهم تر اینست که معطوف شدن به ایجاد و گسترش محافل کارگران کمونیست نه فقط یک بهبود کمی بلکه یک ارتقاء کیفی در کار حوزه ای ما بوجود می‌آورد. حوزه های ما خصوصیات و ظرفیت های جدیدی کسب میکنند و به تصویری که از یک حوزه قابل و جامع الشرایط داریم، نزدیک تر خواهند شد. بدیهی است که همواره لازم است که رفقای کارگری که به لزوم پیوستن به حزب کمونیست ایران پی می‌برند و توانایی کار به مثابه اعضای حزب را دارا هستند در حوزه های حزبی در محل زیست و کار متشکل شوند. این حوزه ها سلولهای پایه و تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران هستند. اما اینک، با نکاتی که طرح کرده ایم، حوزه های حزبی باید بتوانند، یا بکوشند که بعنوان عنصری سازمانده و هدایت کننده در شبکه های محفلی کارگران کمونیست نقش ایفاء کنند. پیش از این ما از "احاطه شدن" حوزه ها توسط قشر بسیار وسیعتری از کارگران دوستدار حزب سخن گفته ایم. اکنون از قرار گرفتن حوزه ها در متن محافل و شبکه های کارگران کمونیست کمابیش نزدیک به حزب سخن می‌گوئیم. ایجاد این شبکه ها به اندازه ایجاد خود حوزه ها حیاتی است. شبکه ها و حوزه ها در ترکیب با هم امکان کار کمونیستی گسترده توسط حزب را بوجود می‌آورند. بدون زنجیره محافل کارگران کمونیست نزدیک به حزب، حوزه ها، منزوی کم تاثیر و فاقد یک بستر مناسب برای فعالیت خواهند بود. بدون حوزه ها، اولاً ایجاد شبکه محافل توسط حزب عملی نیست و ثانیاً، در صورت وجود چنین شبکه هایی جذب آنها به سیاست های روشن کمونیستی و نزدیک کردن آنها به پراتیک حزبی مقدور نیست. در سیاست سازماندهی مورد نظر ما حوزه ها خود تمرکزهایی در درون شبکه های محافل کارگری محسوب میشوند. حوزه سلولی از حزب و درعین حال کانونی پیشرو در درون محفل است. اعضای حوزه های حزبی این شبکه ها هستند، اما وظایفی وسیعتر و حساس تر از کارگران غیر حزبی بر دوش آنها است. حوزه های حزبی کانون هایی هستند برای نزدیک کردن سیاسی و عملی این شبکه ها به حزب و حزب به آنها. کانون هایی که آگاهانه برای گسترش این محافل، فعال شدن آنها در مبارزات کارگری و بوجود آوردن شفافیت سیاسی و نظری در درون محافل تلاش میکنند. ما خواهان آنیم که حوزه های ما خود دست بکار ایجاد این محافل بشوند و کیفیت خود را تا سطحی ارتقا بدهند که بتوانند به مثابه اتوریتته های معنوی و سیاسی در این محافل عمل کنند.

اگر بخواهیم تصویری کلی از یک موقعیت مطلوب در شرایط فعلی بدست بدهیم چنین خواهد بود. تعداد زیادی از کارگران کمونیست، با خصوصیات فکری و جهت گیری هایی که قبلا به آن اشاره کردیم، بصورت مجموعه ای از محافل رادیکال در میان کارگران با هم در ارتباط اند. این شبکه

کارگر و با اتکاء به آن درجه از پنهانکاری که هم امروز یک سنت جا افتاده در درون کارگران پیشروست، گسترش یابد. شبکه های محفلی کارگران در گسترش خود هیچ محدودیتی ندارند. بدیهی است که معنای این حرف این نیست که هر کس میتواند به آن بپیوندد و یا حتی از وجود آنها مطلع شود، بلکه اینست که این محافل محدود به محل زیست و کار معین نیست و اندازه های از پیش تعریف شده ای برای گسترش خود ندارد. این محافل لزوماً حتی به یک شهر یا صنعت خاص محدود نیست. یک محفل در ناسیونال با محفلی از کارگران ساختمانی، گروهی از کارگران نفت، جمعی از کارگران فصلی کرد و با عنصری در این یا آن کارگاه و کارخانه ممکن است یک شبکه محفلی کارگران را بسازند.

در واقع این شبکه به استقبال روابط جدید در عرصه های جدید می‌رود. هر عضو محفل میکوشد تا با اتکاء به آشنایی های خود در عرصه های دیگر، کارگران کمونیست جدیدی را به این جریان مرتبط کند. در هیچ مقطعی، هیچکس، اعم از یک محفل یا فرد، در باره دامنه شبکه در کارخانه ها و محلات و مناطق دیگر اطلاعات دقیق و مشخص ندارد. ممکن است عده ای از عناصر پیشروتر و فعال تر در شبکه بدانند که برای مثال تعدادی از رفقا در فلان کارخانه یا فلان شهر هستند، اما شناخت حضوری و مستقیم هر محفل از تعداد و هویت واقعی اعضای محافل دیگر محدود است و تابعی از نیازهای مبارزه جاری است. هر محفل از طریق رفقای که خود آشنایی ها و تماس های خود در عرصه های دیگر را سازمان داده اند با محافل دیگر مربوط میشود. محافل با هم "قرار تشکیلاتی" اجرا نمیکنند، بلکه بر مبنای آشنایی های طبیعی که آنها را به هم متصل کرده است رابطه خود را حفظ میکنند. آنچه که مهم است این است که این ارتباطات چنان زنده و فعال باشد که بتواند یک متابولیسم سیاسی و یک هم نظری و اتحاد عمل واقعی میان تجمع های محفلی مختلف کارگران بوجود آورد. این محافل یک "سازمان" تشکیل نمیدهند، هر قدر هم که محتوای فعالیت آنها حرکت متشکل سیاسی باشد. هیچ کارگر مرتبط با این محافل نباید خود را رسماً متعلق به سازمان یا یک جریان متشکل بداند، بلکه باید خود را جزئی از یک سنت، یک جریان آشنایی ها و رفاقت های

حزب مطرح گردد. حوزه های ما همچنین کار ویژه ای را با رفقای کارگر پیشروتر و نزدیک تر به حزب به پیش میبرند.

بدیهی است که حوزه هایی که اینچنین در متن و در سلسله اعصاب طیف کارگران کمونیست جای گرفته باشند، چیزی بیشتر از حوزه های محل زیست و کار به معنی محدود و اخص کلمه خواهند بود. برخی حوزه های ما ممکن است بتوانند چنین نقشی را بر عهده بگیرند و برخی دیگر نتوانند. در هر حال حوزه ها چیزی در حاشیه محافل نخواهند بود، بلکه کانون های متشکل و حزبی در درون این شبکه ها خواهند بود که به سهم خود در سوق دادن کل این طیف به سمت اتخاذ سیاست های حزب و در اشاعه نفوذ حزب در درون این طیف تلاش میکنند. وظایفی را که یک حوزه در شرایط مطلوب در این طرح به پیش میبرد میتواند چنین خلاصه کرد:

۱- ایجاد و اشاعه شبکه های محفلی کارگران کمونیست. متحد کردن و مرتبط کردن کارگران پیشرو و رادیکال در این محافل.

۲- برجسته کردن و جا انداختن سیمای سیاسی ویژه این طیف، یعنی سوسیالیسم رادیکال و انقلابی از طریق کار ترویجی و آگاه‌گرانه دائمی. آموزش اصول و مبانی مارکسیسم و پراتیک کمونیستی.

۳- تلاش برای گسترش نفوذ کارگران کمونیست در میان توده کارگران و تحکیم موقعیت آنها در راس مبارزات جاری کارگری.

۴- افزایش حساسیت این طیف نسبت به حزب و نظرات آن، ترویج و توضیح دائمی مواضع و سیاست های حزب در مورد مسائل مختلف مبارزه طبقاتی، نزدیک کردن سیاسی، نظری و عملی این طیف به حزب.

۵- رساندن نشریات حزبی به محافل کارگران کمونیست و سازمان دادن بحث و تبادل نظر پیرامون آنها.

۶- مطلع نگهداشتن حزب از تمایلات، جهت گیریها و معضلات کارگران کمونیست و محافل آنها.

۷- تلاش برای آماده کردن عناصر فعال و پیشرو در این محافل برای سازمانیابی مستقیم با حزب کمونیست.

۴ (سازماندهی منفصل، حوزه ها و محافل)

در این دوره نیز اصل سازماندهی منفصل در رابطه با تشکیلات حزب به معنی اخص کلمه، یعنی حوزه ها و شبکه های حزبی همچنان صادق است. مادام که اوضاع امنیتی فعالیت ما چنین است که هست، سازماندهی منفصل بعنوان یک روش حفظ ادامه کاری و امنیت کارگران و فعالین عضو حزب و ارگانهای حزبی در دستور باقی میماند. حوزه های حزبی باید اصل انفصال را همچنان رعایت کنند.

اما سازماندهی منفصل در مورد شبکه های محفلی کارگران کمونیست دیگر مصداق ندارد. این شبکه ها باید بر مبنای روابط طبیعی درون طبقه

های سازمانیابی خودبخودی کارگری است. اگر حوزه های ما اصول این سازمانیابی را بدرستی درک و رعایت کنند، مخاطراتی که این محافل را تهدید میکند، به حداقل خواهد رسید.

103

ه (محافل کارگران کمونیست و دخالت حزب در مبارزات جاری

گسترش محافل کارگران کمونیست مجرای واقعی و مناسبی برای دخالت موثر حزب کمونیست در مبارزات اعتراضی جاری کارگران بوجود میآورد. در بحث های تکنونی در باره رابطه حزب با مبارزات جاری کارگری ما به یک حلقه اساسی انگشت گذاشته ایم، و آن اهمیت رهبران عملی و حضوری کارگران است. تنها جریانی میتواند امید به دخالت فعال و رهبری در مبارزات اعتراضی داشته باشد که عملاً رهبران عملی و آریتاتورهای کارگری را در بر گرفته باشد. هیچ سلول مخفی و هیچ مرکز غیبی نمیتواند بدون رهبران عملی اعتراضی را رهبری کند. به همین دلیل است که بخش اعظم و قریب به اتفاق اعتراضات کارگری امروز نه توسط سازمانهای سیاسی و اندام های مخفی آنها بلکه توسط عناصر مستقل و صاحب نفوذ در میان کارگران هدایت میشوند. این عناصر ممکن است گرایش و جهت گیری معینی به این یا آن حزب سیاسی داشته باشند، اما قدرت اعمال رهبری آنها بندرت متکی به سازمان بوده است. هم امروز محافل کارگری نقش اساسی را در تامین همین حداقل رهبری عملی بر جنبش های اعتراضی دارند. باید این واقعیت را برسمیت شناخت و مبنای کار قرار داد. کارگران کمونیستی که ما از آنها سخن میگوییم هم اکنون عناصر پیشتاز مبارزات اعتراضی اند. اما این عمل را بدرجه زیادی بر مبنای ابتکار فردی و یا صلاح و مصلحت ها در روابط محفلی محدود انجام میدهند. به راه انداختن یک جریان از کارگران کمونیست در شکل شبکه های محفلی، سر و سامان دادن به این محافل، فعال کردن آنها در بحث در مورد شیوه های هدایت جنبش کارگری، ایجاد اتحاد عمل های وسیع تر میان آنها، این راه واقعی برای تقویت سیاست کمونیستی در مبارزات جاری است.

ما نمیخواهیم مهر و آرم حزب را به اعتراضات کارگری بکوبیم، مامیخواهیم در جهان واقعی اعتراضات کارگری بطور روز افزونی از رهبری کمونیستی برخوردار شوند. ما میخواهیم سیاستها و شعارهای حزب کمونیست وسیع

کارگری و یک حرکت تلقی کند. بطور اخص محافل کارگران کمونیست در این مرحله هیچ تعلق حزبی (تعلق به حزب کمونیست) ندارند و خود نیز نباید چنین تصویری از خود بدست بدهند. ضامن ادامه کاری امنیتی این شبکه ها چفت شدن آنها به روابط و رفاقت های طبیعی و متکی شدن آنها به اخلاقیات مبارزاتی طبقه کارگر است. بدرجه ای که تناسب قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر تغییر کند، به درجه ای که جنبش اعتراضی پا بگیرد و بحران انقلابی اوج پیدا کند، این شبکه ها بطور طبیعی بصورت یک جناح و جریان متشکل رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر که سمپاتی جدی ای به حزب کمونیست دارند پا به جلوی صحنه خواهند گذاشت.

در مقابل یک تعبیر تشکیلاتی و رسمی از این شبکه محافل، باید یک تعبیر سیاسی و مبارزاتی را قرار داد. این شبکه ها یک سنت مبارزاتی ویژه در درون کارگران را میسازند. کارگری که به این جریان متصل میشود باید بداند که به سنت های خاص و وظایف خاصی، به مثابه یک کارگر انقلابی و مبارز، متعهد شده است. تلاش در افزایش دانش سیاسی خود و دیگران، تلاش در متحد کردن طبقه، تلاش در به ثمر رساندن مبارزات کارگری، مبارزه با جریانات ضد کارگری اسلامی و یا خنثی کردن خط مشی های فرصت طلبانه رویونیستی امثال حزب توده، مبارزه با فردگرایی، یاس و انفعال در درون صفوف کارگران. اینها گوشه هایی از سنت های این جریان است که آگاهانه باید تحکیم شود.

یک چنین شبکه زنجیره ای از محافل کارگران کمونیست احتمالاً ممکن است چند حوزه حزبی را در این یا آن کارخانه و محله در بر بگیرد. این با اصل انفصال حوزه های حزبی مغایرتی ندارد. انفصال یک اصل تشکیلاتی - اطلاعاتی است و نه یک نحوه زیست و فعالیت اجتماعی. حوزه های حزبی هم اکنون نیز در دل مبارزات کارگری به هم برخورد میکنند. در دل شبکه محافل کارگران کمونیست، حوزه های حزبی میتوانند و باید اصل انفصال سازمانی را رعایت کنند. حزبییت هر رفیق و حوزه حزبی جزو اسراری است که نباید در سطح این محافل، و لذا برای رفقای حوزه های دیگر که در همان شبکه قرار گرفته اند، علنی شود (صرفنظر از مواردی که اعلام تعلق حزبی رفقای ما شرط لازم جلوتر بردن رابطه سیاسی تشکیلاتی با رفقای کارگری است که در جریان جذب به حزب هستند). در درون شبکه ها، حوزه ها نیز در ظرفیت اعضا و کانون های شبکه ابراز وجود میکنند. جانبداری از حزب در شبکه های محفلی کارگران کمونیست امری قابل انتظار است و فی النفسه چیزی را در مورد عضویت این یا آن رفیق کارگر در یک حوزه حزبی بیان نمیکند. رفقای ما باید همین سطح را در مناسبات خود حفظ کنند. هر رفیق عضو حوزه ها در مواجهه احتمالی با رفقای عضو حوزه های دیگر حکم یک کارگر مبارز دوستدار حزب را دارد و نه بیشتر. تا آنجا که در حوزه در چهار چوب شبکه محافل کارگری با هم مواجه میشوند هیچ وظیفه ای جز عمل کردن به نقش خود به عنوان اعضای فعال و پیشرو این محافل ندارند و هیچ لزومی ندارد که رفقای عضو حزب از چند حوزه مختلف رابطه ویژه ای را فراتر از دوستداران حزب در میان خود برقرار کنند. هیچ حوزه ای حتی اگر خود رهبر و عنصر فعال در ایجاد و گسترش این شبکه های محفلی است، نباید محافل را "شبکه ها و روابط پیرامونی خود" تلقی کند. شرط لازم حفظ ادامه کاری این محافل متکی کردن آنها بر مبنای روابط طبیعی و سنت

و فردی در درون طبقه کارگر را ندیده بگیرد و کارگر به مثابه فرد را موضوع کار اصلی خود قرار بدهد، گسترش ما لاک پشتی خواهد بود و از این مهمتر، لزوماً متناظر با پیوستن پیشروترین رهبران عملی کارگران به حزب نخواهد بود. ما ابداً کار با کارگران منفرد، در هر سطح سیاسی و عملی که باشند را رد نمیکنیم، برعکس، معتقدیم تنها راه واقعی برای جلب هر تک کارگر در این محله و آن کارخانه به حزب، مرتبط کردن آنها با یک جریان مبارز در درون خود طبقه و فعال کردن آنها به مثابه جزیی از یک حرکت زنده کارگری است.

در تماسهای روزمره در کارخانه ها و محلات کارگری، ما ارتباطات و آشنائی های متعددی با کارگران تازه کار، کمتر فعال، اما پرشور و جستجوگر برقرار میکنیم. اساس کار ما این نیست که تک تک این رفقا را در یک رابطه فردی تا حد عضویت در حزب ارتقاء بدهیم. کار ما اینست که آنها را در کوران مبارزه سیاسی و آموزش طبقاتی قرار بدهیم. شبکه محافل کارگران کمونیست این بستر آموزش و مبارزه برای اینگونه رفقای کارگر است. حزب کمونیست باید در انتهای دیگر این جریان، فعال ترین، پیشروترین و کارآزموده ترین مبارزان سیاسی طبقه را به خود جذب کند، بنابراین گسترش سازمانی ما تابعی از گسترش طیف ماست. خود ما آگاهانه و با کار روزمره با هر رفیق کارگر در کارخانه و محله اعضای جدید به این طیف جذب میکنیم. با این روش ما قابلیت بسیار بیشتری برای سازماندهی کارگران در سطوح مختلف خواهیم یافت. حزب به معنی اخص سازمان رهبران عملی خواهد بود، اما به معنی عام، به معنی تجسم سیاسی طیف کارگران کمونیست، سازمان همه کارگرانی است که به نحوی از انحاء تحت تاثیر نظرات و سیاست های کمونیستی است. هر رفیق کارگری جای خود را در فعالیت سازماندهی پیدا میکند.

به این ترتیب فعالیت سازماندهی حوزه های ما فعالیتی متنوع و گسترده است. از جذب کارگران تازه کار و کم تجربه به محفل تا تلاش برای جذب رهبران پر نفوذ و صاحب اتوریته به حزب، از سازماندهی فعالیت روتین محافل، اتحاد عمل میان رهبران اعتراضات کارگری در کارخانه های مختلف، تا سازمان دادن فعالیت جاری اعضا حزب در درون این شبکه ها، همه

تر در میان رهبران جنبش اعتراضی جا باز کند. ما میخواهیم کارگران همفکر و هم خط ما اعم از اینکه عضو حزب و یا متصل به آن باشند یا خیر در صدر اعتراضات کارگری جای خود را پیدا کنند. پیش از آنکه از رهبری حزب بر مبارزات جاری سخن بگوئیم، باید از رهبری طیف سوسیالیست رادیکال، طیف کارگران کمونیست بر این اعتراضات حرف بزنیم. این گام اول است. تبدیل کردن ایندو به یک چیز، یعنی بوجود آوردن شرایطی که در آن رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری، جز رهبری به سیاق حزب کمونیست، جز رهبری مطابق رهنمودها و شعارها و سیاست حزب کمونیست، معنایی نداشته باشد. و این مستلزم مبارزه برای نزدیک کردن طیف کارگران کمونیست به حزب است. راه میان بری برای دخالت در مبارزات جاری در مقیاس وسیع از بالای سر این طیف وجود ندارد. آنجا که سازمان حزب، حوزه ها و روابط پیرامونی آنها، عملاً در بر گیرنده رهبران عملی کمونیست است، دخالت ما مستقیم، تشکیلاتی و صد در صد خواهد بود. آنجا که کارگران کمونیست بدون ارتباط با ما، با برداشت خودشان از سیاست ها و شعارهای ما در رهبری قرار میگیرند، دخالت ما غیر مستقیم، معنوی و سیاسی است. حزب کمونیست در رهنمودهای خود در قبال مبارزات جاری کل طیف کارگران کمونیست را مخاطب قرار خواهد داد. حزب خواهد کوشید که هر کارگر کمونیستی که پا به عرصه رهبری مبارزات کارگری میگذارد بخوبی نظرات و مواضع حزب را بداند. حزب خواهد کوشید که بخش هر چه وسیع تری از این کارگران به صحت این سیاست ها و شعارها متقاعد شوند و در عمل بر مبنای آن عمل کنند. حزب در عین حال خواهد کوشید که آنجا که خود مستقیماً توان مادی و قابلیت اجتماعی آن را دارد رهبری کمونیستی بر حرکت های اعتراضی را تامین کند. در شرایط کنونی این حالت آخر به احتمال قوی بندرت امکان پذیر خواهد بود. حالت متعارف و محتمل تر حالتی خواهد بود که کارگران کمونیست با یک سمپاتی عمومی به حزب، تحت رهنمودهای عام و سیاسی حزب، به ابتکار خود وارد عمل شوند. این حالت را باید بطور سیستماتیکی تقویت کرد و سر و سامان داد. گسترش شبکه های محفلی کارگران کمونیست در درجه اول با تقویت اتحاد عمل درونی کارگران کمونیست و با نزدیک کردن سیاسی و معنوی آنها به حزب به این امر خدمت خواهد کرد. اینجاست که دیگر نگرانی از آکسیونیسم سازمانی و حوزه های کم نفوذ حزبی جایی ندارد. رفقای کارگر ما در این محافل کسانی اند که دخالت در مبارزات جاری و پا گذاشتن به جلوی صحنه کار روز و شب شان است. تمام راه و چاه و فوت و فن کار علنی را میدانند. آنچه ما به این تواناییها اضافه میکنیم خط سیاسی، شفافیت نظری و قدرت عملی از طریق پیوند دادن این رفقا در شبکه های محفلی است که امکان کار فشرده حزب با آنان را فراهم میسازد. در دل این پروسه سازمانهای حزب کارگری تر و از لحاظ مبارزاتی موثرتر خواهند شد و کارگران کمونیست و مبارز حزبی تر و خط دارتر. دخالت حزب به مثابه یک حزب در راس اعتراضات طبقه کارگر نقطه ای در امتداد این راه است.

۶ (گسترش سازمان حزب

همانطور که قبلاً گفتیم، سیاست ما مبنی بر اولویت دادن به ایجاد محافل غیر حزبی از کارگران کمونیست ابداً ناظر بر انقباض تشکیلات حزبی یا کم رنگ شدن امر گسترش سازمان حوزه ای حزب نیست. برعکس، ما راه واقعی به گسترش سازمان حزبی را جستجو میکنیم. مادام که تشکیلات ما بکوشد خود را از طریق کار روی روابط پراکنده

را جمع‌بندی کرده و در اختیار رفقا بگذارند. اما بخش مهمی از این آموزش را باید در صحنه عمل و با مطالعه و تعمق در سبک کار رهبران عملی مجرب جنبش کارگری بدست آورد. آنچه که فعالین حزب باید از عناصر پیشرو طیف کمونیست کارگران بیاموزند، از آنچه که خود باید به آنان آموزش بدهند، کمتر نیست.

اشکال سازمانی که ما امروز در رابطه با طیف کارگران کمونیست طرح و دنبال می‌کنیم، بدون شک اشکالی اولیه و انتقالی است. کارگران کمونیست باید در روند یک پروسه کار عمیق و سیستماتیک حزب در درون طبقه، بگرد حزب کمونیست و بطور اخص در سازمانهای حزبی خود متشکل شوند. اما این گامهای اولیه و انتقالی برای تحقق این دورنما حیاتی است. اگر ما بتوانیم هویت سیاسی طیف رادیکال طبقه کارگر را ترسیم و تدقیق کنیم، اگر بتوانیم این طیف را تا حد امکان متحد کنیم، اگر بتوانیم رابطه سیاسی و عملی این طیف را با حزب محکم کنیم، آنگاه در مراحل آتی، و بویژه با تغییر نسبی اوضاع سیاسی، اقدام برای سازماندهی گسترده کمیته‌ها و بشکل‌های منطقه‌ای، کارخانه‌ای و محلی حزب، با اتکا به نفوذ سیاسی و عملی بالفعل حزب در این قشر کارگران بسهولت بسیار بیشتری عملی خواهد شد. آنچه محور سیاست سازماندهی ما در این دوره و نکته اصلی در بحث کنونی است، لزوم محکم کردن پایه‌های مادی کمونیسم رادیکال و انقلابی در درون طبقه، به شکل یک طیف کمابیش سازمانیافته کارگران کمونیست، به مثابه پیش شرط هر نوع سازماندهی وسیع حزبی است.

به نقل از کمونیست شماره ۲۸ مهر ماه
۱۳۶۵

**برگرفته از سایت آرشیو
آثار منصور حکمت، با
مسئولیت و مدیریت
خسرو داور**

<http://hekmat.public-archive.net>

اجزا کار سازماندهی حوزه‌های ماست. شاخص موفقیت حوزه‌های ما در امر سازماندهی دیگر نه صرفاً گسترش سازمان حزبی، بلکه همچنین گسترش طیف سر و سامان یافته کارگران کمونیست، منظم شدن و جا افتادن کار محافل، و نزدیک شدن پیوندهای سیاسی و عملی آنها با حزب است.

۷) نکاتی در باره مسائل دوره انتقالی

حوزه‌ها و سازمانهای موجود ما در انتقال به این شیوه عمل دچار مسائل مشخصی خواهند شد. برخی حوزه‌های ما از توان کافی برای ایفای نقش هدایت کننده در این شبکه‌ها برخوردار نیستند. برخی دیگر هم اکنون عملاً چنین دامنه‌فعالیتی دارند. ایجاد رابطه درست میان گسترش زنجیره‌ای محافل و کارکرد منفصل حوزه‌ها نیز خود نیازمند طرح‌های انتقالی فکر شده و سنجیده‌ای است. در برخی واحدها تجدید آرایش‌هایی ضروری خواهد بود. بیشتر این مسائل باید در رابطه مستقیم رفقای حزبی با ارگانهای رهبری طرح و حل و فصل شود. هدف این مقاله ارائه رهنمودهای مشخص سازمانی در قبال این مسائل نیست. اما اشاره چند نکته کلی ضروری است.

۱- حوزه‌های باتوانایی کمتر میتوانند ضمن کار روتین در محله و یا کارگاه خود، عملاً در حد یک تجمع محفلی ساده در این شبکه‌ها کار کنند. ایجاد روابط محفلی گسترده باید در دستور حوزه‌هایی قرار بگیرد که ترکیب و موقعیت آنها اجازه چنین فعالیتی را به آنها میدهد.

۲- کانون‌های هدایت این شبکه‌ها در موارد زیادی لزوماً حوزه‌های ما نخواهند بود. چه بسا شبکه‌هایی عملاً تحت رهبری کارگران غیر حزبی ذینفوذ و با تجربه قرار بگیرند و یا ترکیبی از رفقای حزبی و غیر حزبی به کانون هدایت این یا آن شبکه بدل شوند. این نه فقط ایرادی ندارد، بلکه جزئی از مکانیسم طبیعی و ضروری این سبک کار ماست. تلاش ما باید این باشد که رفقای غیر حزبی صاحب‌اتوریته هر چه عمیق‌تر با نظرات حزب آشنا شوند و با کار ترویجی و مباحثات ما به صحت آنها متقاعد شوند. جذب رفقای در این سطح به عضویت در حزب برای ما بسیار پر ارزش است. باید تاکید کرد که عضویت در حزب نباید سرسوزنی از امکان عملی ادامه فعالیت این رفقا به مثابه رهبران عملی کم کند.

۳- کانون‌های رهبری این محافل در واقع حوزه‌های طراز نوینی هستند که با حوزه‌های محل زیست و کار در حزب تفاوت دارند. اینها در واقع اشکال جنینی کمیته‌های رهبری تشکیلاتی حزب در سطح مناطق، بخش‌ها و کارخانه‌ها هستند. ما باید برای شکل دادن به این کانون‌ها تلاش کنیم. بطور مشخص‌تر این کانون‌ها، اعم از اینکه حزبی باشند یا غیر حزبی، یا ترکیبی از ایندو، باید با رهبری حزب در تماس و ارتباط نزدیک باشند. نظرات و ملاحظات این رفقا جای ویژه‌ای برای حزب ما دارد و قطعاً در ارگانهای مختلف حزبی انعکاس خواهد یافت.

۴- تمام رفقای حزبی در شهرها باید بویژه برای درک اصول و مبانی سازماندهی و سازمانیابی محفلی کارگران تلاش کنند. نشریه کمونیست و صدای حزب کمونیست خواهند کوشید تا حتی المقدور تجارب موجود

کرد، آیا میتوان بچه را تا فلان سن به مدرسه فرستاد، یا مساله دوا و دکتر چه میشود و غیره. خیلی از اینها کاری به این مسائل ندارند و تمام مساله و مشغله‌شان اینست که کدام انشعاب عقیدتی سرآغاز موجودیت فرقه‌ای آنهاست و غیره. چنین جریاناتی هر وقت من و شما را میبینند که داریم از اضافه دستمزد و بیمه و قانون کار و بن و غیره حرف میزنیم، فوراً به ما لقب "اکنونیست" میدهند. و فوراً هم نام لنین را به میان می‌شکنند. حال آنکه لنین به جریان ما تعلق دارد. در دوره‌ای در روسیه کارگرانی که هست و نیست‌شان با مبارزه اقتصادی عجین بوده است گفته‌اند که سرنگونی تزاریسم و مساله قدرت سیاسی امر بسیار مهمی است و نباید به بورژوازی لیبرال سپرده شود. شبه سوسیالیست بورژوا که اساساً از سوئی دیگر وارد بحث شده است ما را نشان میدهد و در ما مصداق اکنونیستها را میبیند.

بنظر من وقتی جریانات اینچنینی به ما لقب اکنونیست میدهند باید یقین کنیم که در مسیر درستی قرار گرفته‌ایم. این خود بهترین قطب‌نما برای تشخیص جهت درست است. تا وقتی که حزب کمونیست درست مانند کل جریان رادیکال و سوسیالیست در درون طبقه درگیر مبارزه دائمی برای بهبود فوری اوضاع طبقه کارگر نباشد نمیتوان به آن حزب کمونیست کارگران اطلاق کرد. من تضمین میکنم سنت قیام کردن و سرنگون کردن و انقلاب کردن و به مساله قدرت سیاسی پرداختن در حزب ما آنقدر قوی هست و آنقدر طرح و برنامه برای آن وجود دارد که هیچ لحظه‌ای نخواهد رسید که ما به جریانی از نوع اکنونیستهای اوائل قرن در روسیه تبدیل بشویم. اساساً فکر میکنم امکان پیدایش یک چنین اکنونیسمی در درون سنت کمونیسم تاریخاً منتفی شده است.

۵ (مساله دیگر بررسی برخی وجوه و ویژگیهای اوضاع زیست و مبارزه طبقه کارگر در ایران است که بر ابعاد مشخصتر سیاست سازماندهی ما تأثیر میگذارد.

اولاً، طبقه کارگر ایران طبقه جوانی است. منظور من سن و سال کارگران نیست، بلکه تاریخچه وجود پرولتر شهری در ایران در مقایسه با کشورهای مهد سرمایه‌داری در اروپا است. سنتهای مبارزه کارگری در این کشورها، در زمینه تشکل، سازماندهی توده‌ای، تحزب و غیره، حاصل روندهائی طولانی است. سنت مبارزه کارگری در ایران طبعاً از موقعیت جامعه ایران و تاریخ و روند توسعه سرمایه‌داری در ایران تأثیر پذیرفته است. برای مثال سنت سریعاً متشکل شدن، سازمانهای اتحادیه‌ای و شورائی ایجاد کردن و غیره در طبقه کارگر ایران ضعیف است.

اما بحث مقاله سیاست سازماندهی اینست که این مشاهده بهیچوجه چپ غیرکارگری را مجاز نمیکند که امتیزه بودن کارگر ایرانی را نتیجه بگیرد. این خلاء بهر حال از آنجا که مبارزه و اعتراض کارگری تعطیل بردار نیست با اشکال دیگری از سازمانیابی و فعالیت کارگری پر میشود که با اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تناسب دارند. ما می‌گوییم حتی در بدترین شرایط نیز شبکه‌هایی از محافل کارگری در درون طبقه کارگر شکل می‌گیرد که بعنوان ظرف همفکری کارگری و چاره‌جویی رهبران کارگری عمل میکنند. ما این شکل را ایده‌آلیزه نکرده ایم. اما این آن شکل حداقل و پایه‌ای است که در تمام دنیا هر جا که کارگر هست و کار میکند وجود دارد، اعم از اینکه عظیمترین اتحادیه‌ها و شوراها و غیره وجود داشته باشند یا خیر. این شبکه‌ها،

رد و تحقیر مبارزه اقتصادی توسط چپ غیرکارگری در ایران زمینه‌های مادی مشخصی هم دارد. اولاً، اصولاً بدلیل بافت شان فشار اقتصادی برای این جریانات ملموس و محسوس نیست. ثانیاً، دخالت در مبارزه اقتصادی، بودن در آن مکان اجتماعی را ایجاب میکند. برای مبارزه اقتصادی "به کارگر احتیاج هست". نمیتوان کارشناس تحصیل کرده به این مبارزات گسیل کرد. هر نوع دخالت در مبارزه اقتصادی به تشکیلات کارگری و رهبر عملی نیاز دارد و این جریانات فاقد چنین بافت و فعالینی هستند. راستش بسیاری‌شان تصویری بسیار ذهنی از اعتراض کارگری دارند. اعتراض کارگری برای اینها، به شهادت ادبیات تبلیغی‌شان، همواره بصورت از کوره در رفتن جمعیت بیشکل کارگران در این یا آن محیط کار و زندگی مجسم میشود. و لذا شرکتشان در مبارزه اقتصادی عمداً حالت تلاش برای عصبانی کردن کارگران را بخود می‌گیرد. اینها ابداع تصویر یک مبارزه هدف دار و با حساب و کتاب و دارای قواعد و سازمان و رهبری را از اعتراض کارگری ندارند. خود در متن این روابط و مناسبات قرار ندارند و لذا نه فقط از دخالت بلکه عموماً حتی از فهم مکانیسم اعتراض کارگری نیز ناتوانند.

۴ (نکته دیگری که باید بحث شود جایگاه حزب در دل این مبارزه جاری و تعطیل‌ناپذیر است. حزب و تحزب یک وجه معین و یکی از اشکال تعیین این مبارزه وسیع اجتماعی است و نه "حلقه آخر تکامل" این مبارزه. برای چپ سنتی حزب پله نهائی یک نردبان ترقی است. از محفل به اتحادیه و سازمان صنفی و سپس به حزب. در مقاله سیاست سازماندهی به این نکته تأکید شده بود که تحزب یکی از وجوه یک مبارزه و یک واقعیت چند وجهی است. واقعیتی که محافل کارگری و اتحادیه‌ها و شوراها و غیره وجوه دیگر آنها تشکیل میدهند و همه مجموعاً یک پدیده اجتماعی مرکب را می‌سازند. توده عظیمی از انسانها در ارتباط با هم در حال اعتراض به سرمایه‌داری هستند و این اعتراض وجوه و دقائق و لحظات گوناگونی دارد و اینها در اشکال مختلفی بروز و تعیین پیدا

حزبی بوجود بیاوریم. این کار البته یک جزء دائمی فعالیت ماست و ایرادی فی‌الذات به آن وارد نیست و حاصل سیاست سازماندهی کنونی ما هم باید رشد سریع سازمان حزبی ما در میان کارگران باشد. اما، علیرغم اینکه حتی در همان موقع بکرات به مساله ضرورت احاطه شدن حوزه‌ها و کانونهای حزبی توسط طیف وسیعی از کارگران دوستدار حزب تاکید میکردیم، جنبه اجتماعی گسترش حزب و تحزب در میان کارگران کمتر مورد توجه بود.

امروز که میخواهیم کارگر را در قامت اجتماعی‌اش برسمیت بشناسیم و سازمان بدهیم، موضوع سازمانیابی محفلی کارگران جای تعیین‌کننده‌ای برای ما پیدا میکند. هنگامیکه ما به این مساله توجه میکنیم که باید اشکال واقعا موجود سازمانیابی و اعتراض کارگران و بویژه کارگران سوسیالیستی که پایه اجتماعی بلاواسطه حزب را تشکیل میدهند را شناخت و مینا قرار داد، متوجه محافل و شبکه‌های محفلی کارگران میشویم. نقطه شروع ما برای کار با طبقه کارگر برسمیت شناختن این حقیقت است که یک گرایش واقعی و فعال در درون طبقه کارگر هم اکنون سوسیالیسم و رادیکالیسم در جنبش کارگری را نمایندگی میکند و به ما بعنوان یک تشکیلات معین نزدیک است.

این اصولا آن زمینه عمومی است که امکان داده است حزب کمونیست ایران تشکیل شود و رشد کند. بنابراین توجه ما به این فشر معطوف میشود. این طیف دارد چه میکند، رابطه حزب کمونیست با آن چیست، و ما چگونه میتوانیم این طیف را، که به اعتقاد من وسیع و بانفوذ است و کمتر اعتراض پرشور کارگری بدون دخالت آن صورت میگیرد، تقویت و منسجم کنیم. در دوره قبل ما به این کار بنیادی کمتر توجه کرده بودیم. مساله ما در درجه اول سازمان دادن و متحد کردن طیف سوسیالیسم و رادیکال در درون طبقه کارگر است که از پیش برای ما و حتی کمابیش برای بخش وسیعی از خود آنها هم روشن است که آینده این طیف و حزب کمونیست ایران بهم گره خورده است. تنها بر مینا و با اتکاء به این فعالیت پایه‌ایست که ما قادر خواهیم بود تازه حوزه‌های واقعی حزب را که دربرگیرنده فعالین این طیف باشند، ایجاد کنیم و گسترش بدهیم. در بحث دورنمای سیاست سازماندهی ما به این مساله برمیگردم.

بعبارت دیگر ما تمام دستاورد خود جامعه را برای ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری کنار گذاشته بودیم و میخواستیم خود به ابتکار تشکیلات سلولهای این حزب را ایجاد کنیم. حال آنکه جامعه فی‌الحال ماتریال زیادی برای شکل‌گیری این حزب را فراهم آورده و اگر دقیقتر بنگریم بخشی از این

که در درون و از طریق آنها کارگران آگاهتر توده کارگران را با مبانی مبارزه کارگری آشنا میکنند، تبلیغشان میکنند، گردشان میاورند، به عمل میکشانند و رهبری‌شان میکنند درست مانند خود مبارزه تعطیل بردار نیستند. هیچکس، هیچ کارفرما و حزب و دولتی نمیتواند این حرکت را تعطیل کند.

این هم از خصوصیات وجودی طبقه کارگر است و هر بورژوائی که دارد تولید را سازمان میدهد همراه با آن بناگزی این محافل را نیز خود ناخواسته بوجود میآورد. هیچکس نمیتواند مانع این شود که انسانهایی که زیر یک سقف کار میکنند، شرایط مشابهی را تحمل میکنند، در موقعیت اجتماعی یکسانی قرار دارند و خود را با نیروی واحدی رودررو میابند و غیره، در درون خود ارتباط ایجاد کنند و به سرنوشت مشترک خود فکر کنند و برای موقعیت خود راه چاره بیاندیشند. این انسانها بناگزی به موقعیت خود، راههای مبارزه برای بهبود اوضاع خود و حتی به آنچه که جهان بصورت تاریخ و تنوری درباره آنها میگوید فکر میکنند و دورنماهای عملی در برابر خود قرار میدهند. شبکه‌های محافل ظرف اولیه و اجتناب‌ناپذیر صورت گرفتن این فعل و انفعالات در درون طبقه کارگر هستند. درد کارگران و راه حل برای این دردها در درون این محافل بحث میشود. این یک جریان زنده مبارزاتی است. بنابراین حتی در ایران هم، علیرغم نبود و یا ضعف سازمانهای رسمی و شسته و رفته کارگری، لازم نیست از صفر شروع کنیم.

ثانیا، اوضاع مشخص ایران بر ضرورت جای گرفتن جدی کمونیسم در متن مبارزه اقتصادی تاکید میکند. در کشورهای دیگر شکاف کمونیستها، یا چپها بطور کلی، از مبارزه اقتصادی ممکن است به اندازه ایران عمیق نباشد. این شکاف باید حتما پر شود. اما در ایرانی که چپ اساسا در جناح چپ ناسیونالیسم طبقات غیرکارگر شکل گرفته است، سنت‌اش به دکتور مصدق و استقلال طلبی اقتصادی برمیگردد، چپی که افق مبارزه‌اش انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی در "میهن خویش" بوده است و کارگر را بعنوان نیروی ذخیره مبارزه بورژوائی و اصلاح طلبانه خود نگریسته است، در کشوری که مبارزه اقتصادی کارگری مداوما توسط چپ تحقیر شده و به فرع مبارزه ضد استبدادی تبدیل شده است، در یک چنین کشوری کمونیست کارگری باید با تاکید بمراتب بیشتری به امر مبارزه اقتصادی توجه کند. این یک شاخص اساسی تفکیک پرولترها و بورژواها است. حزب ما و فعالین ما نباید از اینکه این چپ بورژوائی انگ "اکنونیست" به ما بزند هراسی بدل راه بدهند.

بهرحال نهایتا همه تزهانی که در مقاله سیاست سازماندهی مطرح شده اند، مستقل از اینکه چقدر به کشورهای دیگر قابل تعمیم باشند و چقدر خصوصیات عام مبارزه کارگری را بحث میکنند، اوضاع ایران را مد نظر دارند. چرا که این برابری خصلت بورژوائی چپ تاکنون موجود ایران است که ما را ناگزی میکند به تاکید بدیهیات در مورد طبقه کارگر و مکانیسمهای مبارزه کارگری بپردازیم.

نواقص کار قبل از طرح

سیاست سازماندهی

در مقاله سیاست سازماندهی نسبتا به تفصیل به این مساله پرداخته شده است. بنابراین اینجا فقط نکاتی را برای یادآوری تذکر میدهم. اگر بخواهم ارزیابی خلاصه‌ای از نقص اصلی کارمان در دوره قبل از طرح این سیاست بدست بدهم باید بگویم که ما کار را از وسط شروع کرده بودیم. ما بعنوان یک حزب سیاسی تلاش میکردیم در میان پیشروان طبقه کارگر کانونهای

فراخواندن آحاد کارگری به حزب ساخته نمی‌شود. بلکه هر قدر طیف رادیکال و سوسیالیست در طبقه کارگر قوی باشد بهمان درجه یک حزب کمونیست قوی و رادیکال متشکل از کارگران می‌تواند در جامعه وجود داشته باشد. این دو واقعیت به هم مربوطند و متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند. هر قدر طیف رهبران کارگری و کارگران مبارزی که فرق خود را در افق و دورنما، در تاکتیک و در اولویتها، در سنتها و ارزشهای مبارزاتی با سایر گرایشات میدانند، قویتر باشد ساختن یک حزب کارگری رادیکال مقدورتر است.

اگر کسی از من بخواهد حوزه‌ای حزبی در منطقه و شهری ایجاد کنم سوال اول من این خواهد بود که اوضاع آنجا چگونه است؟ سابقه مبارزات کارگری در منطقه چیست؟ کدام گرایش در میان کارگران آن منطقه و یا رشته قویتر است؟ و سوسیالیسم و خط مشی رادیکال در بین رهبران کارگری آنجا چه نفوذ عمومی دارد؟ اگر پاسخی که به این سوالات پیدا میکنم مساعد باشد آنگاه دورنمای مساعدی را برای تشکیل کانونها و سلولهای حزبی پیش بینی میکنم و اگر نباشد قطعاً کارم را با توجه به این داده‌ها از سطح دیگری شروع میکنم. رشد حزب کمونیست متناسب با وسعت مابۀ ازاء اجتماعی آن در درون طبقه خواهد بود.

۲- رابطه سیاسی طیف کارگران کمونیست با حزب کمونیست ایران باید تحکیم شود.

این قشر باید حزب کمونیست را بتدریج بعنوان جریان حزبی خود قبول کند. این جمله باید وصف حال بخش زیادی از رهبران کارگری باشد که: "اگر بخواهم میان احزاب انتخاب کنم، من خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک میدانم". این بنظر من تمام آن پیوندی است که در این مرحله باید بوجود بیاید. اگر بخش وسیعی از رهبران کارگری این را بگویند، هر تبصره‌ای هم بدنبال آن بگذارند، که مثلاً این یا آن وجه کار حزب عیب دارد، به اعتقاد من این یک پیروزی اساسی در ایران خواهد بود و کمونیسم ایران را در یک قدمی تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری، که خلاء آن در تمام طول تاریخ معاصر محسوس بوده است قرار میدهد. در صورتی که چنین نزدیکی‌ای امروز بوجود بیاید، در آتیهای نزدیک، هنگامی که مبارزات توده‌ای اعتلاء پیدا کند و درجه‌ای از آزادی عمل برای فعالیت کمونیستی بوجود بیاید، این بخش پا جلو می‌گذارد و این حزب را دیگر کاملاً مال خود میکند. در این میان هم این حزب و هم این رهبران و فعالین کارگری باید قطعاً از جهات بسیاری تغییر کنند و بهم نزدیک شوند. اما این تحول در چنان شرایطی بسرعت رخ میدهد.

حزب سیاسی به معنی وسیع کلمه در درون طبقه کارگر جای دارد و کار میکند. پس اساس سیاست سازماندهی ما را چنین میتوان بیان کرد: بخشهای مختلف جریان کمونیستی و رادیکال در ایران را متشکل و در یک حزب سیاسی متحد کنیم. حزب ما به عنوان تشکیلاتی با حدود و ثغور اساسنامه‌ای معین، با کادرها و فعالین و حوزه‌ها و نیروی نظامی و تبلیغات و رادیوها و روزنامه‌ها و غیره‌اش تنها یک بخش از این واقعیت وسیع اجتماعی است.

اما بخش وسیعی از این حزب، علی‌الظاهر خارج دیوارهای حزب ما، متشکل از طیف کارگران سوسیالیست و مبارزی است که هم اکنون نه فقط در راس اعتراضات جاری کارگری هستند، بلکه مجموعه‌ای از وظایف تبلیغی و آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه را نیز به پیش می‌برند. این بخش دارد کارگران را در حد امکاناتش و در اشکالی که اوضاع اجازه میدهد متحد میکند، علیه خرافه در صفوف کارگران مبارزه میکند و حتی در مقابل هجوم جانورانی نظیر رژیم اسلامی رابطه‌اش را با توده‌های طبقه کارگر برقرار نگه میدارد. از نقطه نظر کمونیسم رادیکال در ایران، این طیف و حزب کمونیست ایران اجزاء یک حرکت هستند. فعالین این طیف در واقعیت امر فعالین ما هستند. حزب کمونیست و این طیف فعالین کارگری باید آگاهانه بهم نزدیک شوند و در هم ادغام شوند. این اساس بحث سیاست سازماندهی ماست.

این بحث میخواهد فعالین حزب را به نیروی آگاه و فعال ادغام این دو بخش تبدیل بکند. یک راه واقعی این تحول اینست که این بخش حزبی و تشکیلاتی در مبارزه این طیف (یعنی بخش دیگر این جریان بالقوه واحد) دخیل شود و بر آن تأثیر بگذارد. حزب کمونیست باید بر ارتقاء خودآگاهی این جریان، رابطه آن با سایر گرایشات در درون طبقه کارگر، و توانایی آن در رهبری اعتراضات کارگری تأثیر بگذارد. بنظر من تعلق حزب و این طیف به یک واقعیت مبارزاتی واحد را باید فهمید و فرض گرفت. هر اعتلای سیاسی در آینده و پیدایش هر درجه گشایش سیاسی این را که این طیف پایگاه حزب کمونیست و ساختمان اصلی کادرها و اعضاء آن را تشکیل خواهد داد به روشنی به همه اثبات خواهد نمود. حرکت این طیف کارگران از هم اکنون جزئی از تاریخ حزب کمونیست ایران است که دارد در بیرون مرزهای اساسنامه‌ای حزب کمونیست ایران ساخته میشود.

خطوط اصلی سیاست

سازماندهی ما

بنابراین با توجه به این مقدمات، سیاست سازماندهی ما را میتوان در چند حکم خلاصه کرد:

۱- سازماندهی حزبی تابعی از موجودیت و قدرت یک طیف رادیکال و سوسیالیست در میان رهبران عملی کارگری و کارگران مبارز است.

این قشر وجود دارد و باید منسجم و خودآگاه بشود. بخش مهمی از فعالیت ما ناظر برگسترش این طیف و انسجام سیاسی و نظری بخشیدن به آن است. این قشر باید خود را با سنتها و نظرات و سیاستهای خود از سایر گرایشات در درون طبقه کارگر تمیز بدهد. من میگویم "تمیز بدهد" و نه "تفکیک کند" برای اینکه میدانم نگرش خرده بورژوازی حاکم بر چپ ایران چه سکتاریسمی را از یک چنین بیانی نتیجه میگیرد. این طیف باید بداند که فرقی در فکر و در صحنه عمل سیاسی با جریانات رفرمیست و سندیکالیست و غیره چیست.

این حکم بر این تأکید میکند که حزب را مصنوعاً نمیتوان ایجاد کرد. حزب با

از این طریق حوزه های طراز نوینی بوجود بیایند که رهبران این شبکه‌ها را در برمیگیرند. ممکن است ما امروز بدانلی که قبلا گفتیم از اینکه اینها را حوزه‌های حزبی بنامیم دست و دلمان بلرزد، اما اسمشان هر چه باشد اینها حوزه‌های واقعی فعالیت کمونیستی و رادیکال کارگری هستند. این حوزه‌ها متشکل از کسانی است که نفوذ توده‌ای وسیع دارند، در صدر اعتراض کارگری جای دارند و خطوط عمل مستقیم کارگری را تعیین میکنند. اینها کسانی‌اند که در آینده در صدر شوراهای کارگری و اتحادیه‌ها و غیره جای میگیرند. این حوزه‌های طراز نوین هسته‌های کمیته‌های حزبی در کارخانه‌ها و بخشها و شهرها و مناطق خواهند بود. بعدا به این میرسم که چگونه خود ما باید آگاهانه این روند را مبنای حرکت آتی خود تشکیل کمیته‌های حزبی قرار بدهیم.

۷- با گسترش نفوذ ما و بویژه با بهبود اوضاع امنیتی، این ماتریال انسانی و تشکیلاتی به کمک ما کمیته‌های حزبی را ایجاد و اعلام خواهد کرد.

در مورد اینکه مشخصات شرایطی که این اقدام را ممکن خواهد کرد چه خواهد بود میتوانیم اینجا بحث کنیم. بنظر من مهمترین شاخص این خواهد بود که ادامه کاری این کمیته‌ها پس از اعلام موجودیت چگونه خواهد بود. فکر نمیکنم لازم باشد ما در ایجاد و اعلام این کمیته‌ها هیچ عجله‌ای داشته باشیم. آنچه مهم است این است که طیف وسیع صاحب نفوذی از کارگران رادیکال و سوسیالیست وجود داشته باشند که خود را با این حزب سیاسی نداعی میکنند. هنگامی که شرایط برای کار حزبی گسترده فراهم شود کمیته‌های حزبی بسیار سریع بوجود خواهد آمد، مشروط بر اینکه امروز هر دو، یعنی هم حزب و هم این طیف فعالین، بدانند که جزئی از یک واقعیت حزبی و مبارزاتی واحد هستند. نباید کمیته‌های حزبی را بطور زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار بالا ایجاد کرد.

در پیدایش شرایط مساعد، یک فاکتور اوضاع امنیتی است و فاکتور دیگر توانایی کارگران رادیکال و سوسیالیست در ایفای نقش خود بعنوان رهبر و آرژیتاتور در شرایط جدید است. اگر شما کمیته‌ای تشکیل بدهید که از فردایش بخش زیادی از نیرویش را صرف امور درون حزبی و گزارشدهی و غیره بکند بهتر است اصلا این کار را نکنید. کمیته حزبی را هنگامی تشکیل بدهید که این کمیته بتواند اساسا بعنوان رهبر مبارزه کارگری در بیرون حزب ظاهر شود. بنابراین روند آتی حرکت ما و دورنمای ما در مورد مرحله بعدی سیاست سازماندهی بطور کلی این است: با تغییر اوضاع، که بخشا حاصل کار مستقیم و رشد ما و بخشا حاصل وضعیت سیاسی

بهرحال اگر امروز از من بپرسند شاخص پیشرفت سیاست سازماندهی ما در این مرحله چیست، خواهم گفت که طیف وسیعی از رهبران عملی و رادیکال طبقه کارگر خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک حس کنند. نسبت به سرنوشت حزب و سیاستهای آن حساس باشند. اگر برای مثال حزب کنگره بگیرد باید سیل نامه از این رفقا سرازیر شود که در آن درباره مباحثات کنگره اظهارنظر میکنند، هر قدر هم که خود را عضو حزب ندانند (که بنظر من باید از هم اکنون بدانند). همینطور قطعنامه‌ها و بیانیه‌ها و سیاستهای اعلام شده حزب باید مورد توجه این رفقا قرار بگیرد و درباره آن اظهار نظر کنند.

۳- باید کارگران رادیکال و کمونیست هرچه بیشتر با حزب سازمان یابند.

البته من این را بدون قیدوشرط نمیگویم. اجازه بدهید صریحا بگویم که تا وقتی که حزبی داشته باشیم که چنانچه رهبر عملی کارگری بخواهد با آن کار کند دست و بالش بسته تر بشود، اوضاعش ناامن تر بشود، با جوی روشنفکرانه و گنج کننده در درون آن مواجه بشود، من ترجیح میدهم این رفقا همان بیرون حزب کارشان را بکنند و هنگامی مستقیما به حزب بپیوندند که حزب آمادگی کافی را در درون خود بوجود آورده است. ما در سالهای اخیر شیدیدا برای رفع این موانع تلاش کرده ایم و بهمان درجه هم در نزدیک کردن این طیف از کارگران به حزب و کار در حزب موفق بوده ایم، ولی این بنظر من هنوز ادا کافی نیست. ما باید کاری کنیم که حزبی شدن و در صف تشکیلات حزب قرار گرفتن برای این رفقا مترادف با تقویت قابلیتشان برای ایفای نقششان بعنوان رهبر در جنبش کارگری باشد، به اطمینان خاطر و امنیت آنها بیافزاید. بهررو یک بعد سیاست سازماندهی ایجاد همین تغییرات در روش زندگی و فعالیت حزب و جذب این رفقا به سازمان حزبی است.

۴- کارگران کمونیست باید در همه حال به اشکال مختلف و از جمله در شکل شبکه‌های محافل کارگری متحد و همبسته بمانند.

آنجا که این محافل وجود ندارند ما باید ایجاد کنیم، آنجا که وجود دارند ما باید آنها را تقویت کنیم، آنها را از نظر سیاسی و فکری تغذیه کنیم، تاکتیکهای مبارزاتی این طیف را تدقیق کنیم و غیره. ما باید کاری کنیم که این طیف کارگران رادیکال و سوسیالیست نسبت به کلیه وجوه مبارزه طبقاتی مواضع و سیاستهای روشن داشته باشند و به محافل و کانونهای زنده و بسیار فعالی در درون طبقه کارگر تبدیل شوند.

۵- حوزه‌های ما باید کانونهای فعالی در این شبکه محافل و سازمانهایی که توسط آنها ایجاد و رهبری میشود باشند.

حوزه‌های تاکنونی ما، در عین اینکه جایگاهشان را بعنوان سلولهای پایه حزبی حفظ میکنند و در رابطه با سایر بخشهای حزب بعنوان یک حوزه با حقوق و وظایف تعریف شده عمل میکنند، از نظر ماهیت کارشان باید بصورت یک تجمع محفلی فعال در این شبکه کار کنند. حوزه‌های ما نه فقط در درون این شبکه‌ها، بلکه حتی در صورت وجود تشکلهای توده‌ای و غیره باید در درون آنها بعنوان سلولهای حزبی فعال باشند و سیاستهای حزب را مستقیما پیش ببرند.

۶- باید از میان رهبران با نفوذ این شبکه‌ها حوزه‌های طراز نوین حزب شکل بگیرند.

بعبارت دیگر اتوریتته‌های واقعی این شبکه‌ها باید بتدریج به حزب بگروند و

و اتخاذ شدن عملی سیاستهای اصولی حزب و نه خودمانی حزب.

۹- سازماندهی منفصل همچنان شکل کار حزبی ما در شهرها و در عرصه فعالیت کارگری است و با بحث سیاست سازماندهی ما تناقضی ندارد.

سازماندهی منفصل امری مربوط به حوزه هاست و نه شبکه‌های محافل. شاید برای برخی این تفکیک فرمال و حقوقی بنظر برسد. گفته میشود که در عمل شبکه‌ها باعث اتصال حوزه ها میشوند. اما این تفکیک بسیار مهم است. مساله بر سر درک ما از اتصال است. سازماندهی منفصل یعنی مرتبط نبودن حوزه ها در یک شبکه حزبی. ما اتصال حوزه ها را بدلیل خطرات امنیتی این امر در این مرحله رد کرده ایم. اما آیا ما رفاقت و روابط درونی کارگران را هم رد کرده ایم؟ آیا ما مدعی شده ایم که کارگران کمونیست عضو حزب در متن مبارزه کارگری با هم تماس و تلاقی پیدا نخواهند کرد و خود را در کنار یکدیگر نخواهند یافت؟ ابدًا. چنین تصویری ابلهانه است و خلاف تمام آن چیزی است که خود ما درباره مکانیسمهای مبارزه کارگری می‌گوئیم.

سازماندهی منفصل بحثی است در رابطه با تشکیلات حزب. این یعنی حوزه حزب باید حوزه حزبی بودن خود را بهیچ کس دیگر بروز ندهد. با هیچ بخش تشکیلاتی هم سطح خود تماس نگیرد. اما کارگرانی که بی خبر از یکدیگر در یک واحد و یک محل چند حوزه حزبی تشکیل میدهند هر روز کنار هم هستند. سازماندهی منفصل یعنی همین. تبدیل کردن تماسهای روتین و طبیعی کارگران به ظرف اتصال سیاسی واحدهای حزبی. اتصال شبکه‌های محفلی اتصال واقعی کارگران است و بار امنیتی آن نازل است. حوزه‌ها نباید بعنوان حوزه به هم متصل و معرفی شوند. بلکه باید حداکثر بعنوان محافل فعالین دوستدار حزب در درون شبکه ها با هم رابطه پیدا کنند و هیچ نوع اطلاعی از سطح رابطه دیگری با حزب و حوزه حزبی بودن یکدیگر پیدا نکنند. به این ترتیب بحث ابدًا حقوقی نیست.

بحث بر سر اینست که فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر و تماس متقابل کمونیستهای حزبی در درون طبقه باید بر مکانیسمهای خود مبارزه کارگری متکی باشد. ما به دلیل مسائل امنیتی نمیتوانیم و نیازی نیز در این مرحله نداریم که در سطحی ورای مناسبات طبیعی درون محافل کارگران پیشرو رابطه تشکیلاتی میان حوزه‌های فعالین خود ایجاد کنیم. کارگر مبارز و کمونیستی که، مستقل از عضو بودن یا نبودنش در حزب، پیش خود مجاب باشد که از موقعیت عینی یک

جامعه بطور کلی است، نیروهائی که در این دوره تحت پرچم "حزب بطور کلی" گرد آمده اند، "حزب بطور مشخص" را در سطح محلی ایجاد خواهند کرد. کمیته‌های کارخانه‌ای و محلی سریعًا توسط رهبران کمونیست کارگری که امروز در اشکال متنوعی با حزب در ارتباطند و از طریق شبکه‌های محافل و مجامع عمومی و غیره فعالیت خود را دنبال میکنند، تشکیل میشوند و اعلام موجودیت میکنند. آنها راسا خود را کمیته‌های حزبی خواهند نامید و حزب کمونیست این کمیته‌ها را که برای نخستین بار در تاریخ کمونیسم ایران از پائین و در محیط اعتراض کارگری شکل گرفته‌اند به رسمیت خواهد شناخت و سازمانهای منطقه‌ای خود را با اتکاء به آنها و با متحد کردن آنها در یک سازمان حزبی منضبط بوجود خواهد آورد.

این یک دورنمای عمومی است. حتی در سطح نفوذ امروزی حزب کمونیست این روندی است که در یک اعتلای سیاسی به پیش خواهد رفت. این روندی است که واقعیات اوضاع کنونی و نتایج کار تاکتونی ما در برابر ما قرار میدهد. من فقط امیدوارم که ما بتوانیم خود را برای چنین شرایطی آماده کنیم و بتوانیم تضمین کنیم که در یک اعتلای سیاسی که مبارزه جونی خرده بورژوازی را بیدار خواهد کرد و از جمله بجان حزب ما هم خواهد انداخت، هیچکس و هیچ گرایش کوته نظرانه‌ای نتواند مانع گشوده شدن درهای حزب بر روی رهبران کارگری که برای مال خود کردن حزب کمونیست حرکت خواهند کرد بشود.

۸- دخالت ما در مبارزات جاری در این مرحله اساسا توسط این شبکه ها صورت میگیرد.

موضوع شرکت در مبارزات جاری کارگری و تاثیرگذاری بر آنها از قدیم یکی از موضوعات مورد بحث در حزب ما بوده است. سابقا حتی کار حزبی و دخالت در مبارزات جاری بنوعی در برابر هم مطرح میشدند. بنظر من این دو وجوه دوگانه یک امر واحدند. هیچ جریانی نمیتواند بدون حضور در متن مبارزه اجتماعی طبقه کارگر حزبی کارگری بسازد. چپ سنتی این معضل را دارد زیرا برای آنکه در مبارزه کارگری دخالت بکند باید کفش و کلاه بکند و تعدادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه و غیره را که بافت اصلی حزبش را میسازند به محیط کارگری روانه کند. اما برای حزبی که بخش رادیکال و پیشرو کارگران را جزئی از حزب خود میداند و گام به گام این بخش را به ستون اصلی تشکیلات خود تبدیل میکند، دخالت در مبارزات جاری یعنی دخالت آگاه و هدفمند و حزبی آن طیف. این شکلی است که حزب کمونیست ایران تا بحال عملا در مبارزات جاری دخالت کرده است.

گسترش مجامع عمومی کارگری و افزایش نقش آنها در جنبش اعتراضی یکی از بهترین نمونه های دخالت ما در مبارزات جاری است. این امر و نمونه‌های دیگر نظیر آن اساسا از طریق نزدیکی طیف رادیکال کارگران به حزب کمونیست و سیاستهای آن صورت گرفته است. واضح است که هدف ما این است که دخالت ما هرچه مستقیم‌تر باشد. اما حتی همین امر هم تنها از طریق نزدیک کردن این طیف کارگران به حزب مقدور خواهد بود. ما دخالتگری حوزه‌های کم نفوذ را تحت عنوان آکسیونیسم نقد کردیم. دخالت واقعی و ممکن ما در مبارزه جاری یعنی دخالت طیفی از کارگران کمونیست و رادیکال در این مبارزات که بطور روزافزونی به حزب نزدیک میشوند و با حزب کار میکنند. اعم از اینکه این رفقا اعضاء رسمی حزب باشند یا خیر. هر چه این رابطه نزدیکتر باشد البته دخالت حزب در مبارزات جاری مستقیم‌تر و نزدیکتر خواهد بود. اما تاکید ما در بحث سیاست سازماندهی بر این است که گسترش دخالت ما از مجرای سازماندهی و تقویت طیف رادیکال کارگران در مبارزات جاری امکانپذیر میشود. هدف ما دخالت آگاهانه این شبکه هاست

بحث سیاست سازماندهی دارد عملاً آن کارگری که خود را با حزب کمونیست ایران تداعی میکند و بر طبق سیاستهای حزب به شیوه‌ای که میتواند در جنبش کارگری فعالیت میکند و خود را مانند هر عضو حزب به مخاطره می‌افکند، بعنوان عضو حزب کمونیست می‌شمارد. بنظر من باید این رفقا را که تعدادشان بسیار از تعداد اعضاء حزب بیشتر است، عضو تلقی کرد و مستقل از اینکه بدلائل مختلف بشود یا نشود و یا مایل باشیم یا نباشیم عضویت رسمی آنها را به آنها ابلاغ کنیم، اما در عمل آنها را عضو حزب بدانیم، بعنوان عضو آنها را در حیات حزب دخیل کنیم و از آنها انتظار داشته باشیم. بهرحال همانطور که گفتم در مبحث عضویت کارگری به تفصیل نظرات کمیته تشکیلات شهرها را در این مورد بیان خواهم کرد...

بحث سیاست سازماندهی ما استنتاجی است از بحث کمونیسم کارگری. این سیاست قرار بوده است وسیله‌ای باشد که ما را قادر می‌سازد یک پرس اجتماعی مهم را در ایران صورت بدهیم: پرس کمونیسم از دنباله تاریخ اپوزیسیون بورژوازی و اعتراض ملی _ رفرمیستی به تاریخ اعتراض کارگری و تبدیل کمونیسم به ظرف و ابزار اعتراض کارگری. اعتراضی که همواره به موازات و همزمان با حرکت ملی _ رفرمیستی وجود داشته است. تبدیل شدن کمونیسم ایران به پرچم این بخش جامعه. این سیاست نسخه و روشی برای پیگیری این هدف در عرصه سازماندهی و تشکیلات سازی است...

در پایان یکبار دیگر یادآوری میکنم که هدف بحث امروز تشریح مجدد مباحثاتی است که قریب سه سال قبل در مقاله سیاست سازماندهی ما در نشریه کمونیست مطرح کرده ایم. آن نوشته در جزئیات به نکاتی که اینجا گفتم پرداخته است و در آینده هم بحثهای این سمینار در کنار آن مقاله باید مطالعه شود. امیدوارم در ادامه جلسه بتوانیم به جوانب مختلف سیاست سازماندهی ما و بویژه به جنبه‌های عملی‌تر و مشخص‌تر این سیاست در پرتو تجربه سه ساله اخیر بپردازیم.



این مطب از سایت آرشیو آثار منصور حکمت برگرفته شده است و اولین بار بصورت یک سخنرانی در یک سمینار حزبی توسط منصور حکمت ارائه شد و بعد در کمونیست شماره های ۴۸ و ۴۹ به تاریخ اسفند ۶۷ و فروردین ۶۸ انتشار یافت.

کارگر معترض برخوردار است و کسی نمیتواند چیزی بیشتر از این را به او نسبت بدهد، از نظر امنیتی در موقعیت بسیار محکمتری قرار گرفته است. ممکن است خیلی‌ها، چه در درون شبکه‌های محفلی و چه در خارج آن، حدس بزنند که شاید فلان رفقا تماس نزدیکتری با حزب دارند. اما اینگونه حدسیات که امروز درباره بسیاری از کارگران مبارز وجود دارد که عضو حزب هم نیستند، مادام که از حد حس و گمان خارج نشود و قابل اثبات نباشد هنوز تهدید امنیتی تعیین کننده‌ای بشمار نمی‌آیند. از این مساله می‌گذرم که طبقه کارگر کلاً با اینگونه اسرار خود برخورد بسیار حساب شده و پخته‌ای دارد و فعالین خود را حفظ میکند. حدسیات این یا آن کارگر مبارز همان درجه بار امنیتی ندارد که حدسیات کاسب سر محل درباره فلان حوزه دانش آموزی سازمانهای غیرکارگری.

خلاصه کلام ما داریم کاری میکنیم که حزبی بودن به وزنه ای بپای کارگر مبارز تبدیل نشود. اگر رفقانی حوزه حزبی تشکیل میدهند این باید مبین تقویت رابطه آنها با حزب باشد و نه تغییر رابطه آنها با سایر کارگران مبارز و کمونیست در درون شبکه‌ها، و یا مخاطره آمیز شدن اوضاع امنیتی آنها. حوزه بودن هر جمع از رفقای ما باید سری باشد که تنها خود اعضاء حوزه از آن مطلعند. ما باید به نحوی خود را سازمان بدهیم که کارگر کمونیست با پیوستن به ما ناگزیر به پرداختن توانی بیش از آنچه هم اکنون بعنوان رهبر اعتراض کارگری در اوضاع سیاه کنونی می‌پردازد نشود. سازماندهی منفصل یک شرط تحقق این هدف است. حوزه‌های ما حتی آنجا که در صحنه مبارزه عملی و یا در درون شبکه‌های محافل با هم تلاقی میکنند باید اصل انفصال را رعایت کنند و حتی حدسیات خود را نیز در جای دوری در ذهن خود دفن کنند. حوزه ما برای کار با سایر رفقای کمونیست خود در درون جنبش کارگری نیاز به دانستن چند و چون رابطه تشکیلاتی آن رفقا با حزب ندارد. مهم اینست که رفقای ما بتوانند در صحنه مبارزه یک صف واحد را با هم تشکیل بدهند و شبکه محافل کارگری میتواند ظرف این اتحاد و همسویی حتی برای سلولهای حزبی باشد. خط مشی سازماندهی منفصل نه فقط با بحث سیاست سازماندهی ما کمرنگ نمیشود، بلکه باید با تاکید بیشتری رعایت شود تا ما بتوانیم روند رشد تاکنونی خود و سطح بالای ادامه کاری که در سالهای پس از تشکیل حزب در عرصه فعالیت کارگری بدست آورده ایم را حفظ کنیم.

۱- جزء دیگر سیاست سازماندهی ما بازنگری به مساله عضویت کارگری است.

این بحث را مستقلاً در دستور همین سمینار قرار داده‌ایم و لذا به تفصیل به آن نمی‌پردازم. فقط به رئوس بحث اشاره کوتاهی میکنم. اگر حزب کمونیست به آن افرادی اطلاق میشود که در یک ارگان به رسمیت شناخته شده حزبی کار میکنند، حق عضویت می‌پردازند، برنامه و اساسنامه را پذیرفته‌اند و دو توصیه کننده داشته‌اند و غیره، آنوقت حزب مجموعه معینی از افراد را شامل میشود. اما اگر حزب کمونیست یک جریان اجتماعی وسیع در نظر گرفته شود، با افق و برنامه و سیاستهای معین، پراتیک معین و درگیر در نبرد سیاسی و اجتماعی معین، آنوقت تعداد اعضاء حزب کمونیست بسیار بیش از آنست که در تعریف قبلی حساب شده بود. بنظر من این تفاوت افراطی میان دامنه واقعی حزب و دامنه رسمی حزب دارد به ما ضرر زیادی میزند. این حتی مانع تفوق تفکر کارگری و گرایش کارگری در درون حزب میشود. این مانع شفافیت پیدا کردن حزب در جهت کمونیسم کارگری و مانع تحت تاثیر قرار گرفتن حزب و کنگره‌ها و ارگانهایش توسط گرایش کارگری میگردد. به این تناقض باید پاسخ عملی داد.

نوشته زیر متن تلخیص و تنظیم شده سخنرانی منصور حکمت در مبحث مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری در نخستین کنفرانس کادرهای حزب است.

مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری

زمینه های تشکیل حزب

ظاهر مساله این است که این حزب بدنبال اختلافات و کشمکش های درون حزب کمونیست ایران تشکیل شده است. بنظر من این تبیین، یعنی جستجو کردن ریشه های این حزب در اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، تبیین نادرستی است. هرچند میدانم که حتی برخی از رفقای همین حزب کمابیش همینطور فکر میکنند. یعنی خود را در امتداد آن اختلافات و چپ و راست شدن ها و قطب بندی های درون حزب کمونیست ایران تعریف میکنند. بنظر من دیدن این حزب بعنوان نوعی محصول حزب کمونیست ایران اشتباه است. زیرا آن اختلافات و کشمکشهای داخلی حزب کمونیست ایران و جدایی هایی که پیش آمد، خود محصول یک شرایط عینی تاریخی و اجتماعی بودند و این حزب هم در انعکاس به خود همان شرایط عینی تشکیل شده است و نه در امتداد آن اختلافات.

اختلافات درون حزب کمونیست ایران ناشی از یک وضعیت جهانی خاص بود. ریشه آن در اوضاعی بود که جهان و کمونیسم بطور کلی در آن قرار گرفته است. طبعاً ما هم مانند سایر احزاب چپ دنیا و مانند همه کسانی که مدعی کمونیسم بودند از این وضعیت تاثیر گرفتیم. خیلی جریانات منحل شدند، خیلی ها به انشعاب کشیده شدند و ما هم تغییر کردیم. بنابراین اگر در جستجوی عامل پیدایش این حزب در این دوره و مقطع معین هستیم، این عامل همان وضعیت عینی اجتماعی است که بیرون ما موجود بوده است.

با سقوط بلوک شرق و تحولات ۷ - ۶ سال اخیر چهره دنیا بشدت تغییر کرده است. معادلات اقتصادی و سیاسی و وضعیت ایدئولوژیکی و روبنای فکری و عقیدتی جهان دستخوش تغییرات اساسی شده و هنوز هم این روند در جریان است. آن موازنه قبلی که در جهان برقرار بود کاملاً در هم ریخته است. از اقتصاد سیاسی جهان معاصر و تقسیم جهان میان بلوکهای بورژوازی جهانی تا وضعیت فکری و ایدئولوژیکی همه بشدت تغییر کرده و سوالات جدیدی جلوی جوامع و طبقات اجتماعی قرار گرفته است. طبعاً فلسفه وجودی احزاب سیاسی ای که در چهارچوب وضعیت پیشین و مطابق نیازهای دوره های گذشته شکل گرفته بودند، زیر سوال میرود و معضلات جدیدی روبروی حرکتها و سیاسی و حزبی قرار میگیرد که دیگر با توجه به پاسخی که به آنها داده میشود، میتوان از صف بندی و اتحادهای حزبی در این دوره صحبت کرد. سوالات جدید وحدتها و شکافهای جدید ایجاد میکند. پاسخ مشترک به معضلات پیشین، دیگر امروز لزوماً کسی را با کسی متحد نگاه نمیدارد.

شاخه های طرفدار شوروی چه در غرب و چه در شرق، بخشایا منحل شده اند و یا بطور کلی تغییر مشی و تغییر نام داده اند، یا بخش اعظم نیروی خود را از دست داده اند و به حاشیه رانده شده اند. بقایای این احزاب تلاش میکنند با استفاده از فضای نارضایتی از عملکرد بازار در شرق و یا نارضایتی عمیق جنبش کارگری در غرب، بدنبال ده سال حمله راست

جدید، به نماینده اعتراضات تدافعی طبقه کارگر تبدیل شوند و از این طریق در صحنه سیاسی باقی بمانند. یعنی روشی که تا قبل از این تحولات اساساً با آن بیگانه بودند. این جریانات بهرحال بشدت منزوی شده اند و هیچیک دیگر احزاب مطرح و نیرومندی را تشکیل نمیدهند. البته بعید نیست احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست روسیه هنوز دورنمای قدرتمندتر شدن را داشته باشند. اما این بهرحال منوط به تغییر جدی در جایگاه سیاسی و عملی و خط مشی تاکنونی اینهاست. آینده اینها را نه چون گذشته تعلق به یک بلوک جهانی مقتدر، بلکه رابطه شان با همین جنبش اعتراضی طبقه تعیین میکند. جنبش چپ رادیکال ضد رویزیونیستی هم با از میان رفتن موضوعیت خود "رویونیسم" بطور کلی قطب نمای حرکت و فلسفه وجودی خود را از دست داده است. جناح رادیکالی که در تقابل با بلوکهای شوروی و چین و احزاب وابسته به آنها شکل گرفته بود، و طیفهای گوناگونی را شامل میشد، امروز کلاً علت وجودی روشنی ندارد. بعلاوه اینکه بخش عمده نیروی این احزاب از رادیکالیسم افشار غیر کارگری مایه میگرفت که این رادیکالیسم هم با تحولات سالهای اخیر دود شده و به هوا رفته است و آن نیروی اجتماعی که اینگونه احزاب میتوانستند حول شعارهای رادیکال خود گرد بیاورند، امروز دیگر ناموجود است. این دیگر دوره ای نیست که احزاب رادیکال دانشجویی و خرده بورژوایی از هر نوع، مانویست، تروتسکیست و غیره، بتوانند کسی را دور خود و کمپینهای سیاسی تاکنونی شان جمع کنند و متحد نگاه دارند. همان نیروی اجتماعی محدود این جریانات هم دارد از دور آنها پراکنده میشود.

در جهان سوم شاهد نوعی کمونیسم و سوسیالیسم جهان سومی بوده ایم، از آمریکای لاتین تا فیلیپین و ایران، که مستقیم و غیرمستقیم بیشتر تحت تاثیر استالین و مانویسم و یا در واقع ناسیونالیسم بوده اند. اینها هم از هم گسیخته اند، زیرا اولاً، از نظر افق و برنامه اقتصادی با سقوط شرق زیر پای این جریانات خالی شد. افق عمومی اینها اقتصاد دولتی تحت کنترل یک جمهوری مردمی یا خلقی بود و این افق اقتصادی دیگر خریداری ندارد. و بعلاوه ناسیونالیسم رسمی بصورت صریح و عریان به صحنه آمده است و خود نیروی خود را مستقیماً جذب میکند. جایی برای ابراز وجود اینگونه جریانات چپ به این ترتیب باقی نمیماند. بهررو در جهان سوم

هم نیروهای چپ رادیکال این چنینی، محلی از اعراب ندارند. واقعیتی که بخصوص به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، اینست که در تعرض ضد کمونیستی سالهای اخیر دو جریان اجتماعی بعنوان پرچمداران ایدئولوژیک و سیاسی این تعرض به جلوی صحنه آمدند. یکی ناسیونالیسم و دیگری دموکراسی طلبی. هر دوی اینها جریاناتی بودند که در تعرض بورژوازی به کمونیسم میدان دار شدند. این درست است که فاشیسم نیز در این میان سر بلند کرد، اما رشد فاشیسم محصول بعدی این تحولات بود و در تعرض اولیه نقشی نداشت. فاشیسم محصول فروپاشی موازنه قبلی است. اما آن جریاناتی که در تعرض ضد کمونیستی بورژوازی، که تحت پوشش حمله بلوک شبه سوسیالیستی شرق صورت میگرفت، پرچم دار شدند، ناسیونالیسم و دموکراسی بودند. و وقتی دقت کنیم، می بینیم هر دوی این جریانات از اجزاء متشکله اصلی چپ رادیکال و یا کمونیسم جهان سومی بوده اند. بعبارت دیگر دو سنت سیاسی اصلی ای که در اینگونه کشورها، در امتزاج با سوسیالیسم کارگران، چپ رادیکال و احزاب این سنت را شکل داده بودند، اکنون در صحنه اجتماعی در سطح جهانی صریحا در مقابل کمونیسم قرار گرفتند و به قالب اصلی جلب نیرو علیه سوسیالیسم تبدیل شدند. طبیعی است که اینگونه احزاب، احزابی که حامل این سنتهای متخاصم هستند، در چنین موقعیتی از هم میپاشند. وقتی این جنبشها در صحنه اجتماعی در مقابل هم قرار گرفته اند دیگر، بر خلاف دهه گذشته، باقی ماندن آنها در چهارچوب تشکلهای چپ رادیکال غیر ممکن میشود. بخصوص اینکه ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی این دوره را دوره خود میدانند و لزومی به سازش و کرنش به سوسیالیسم، در هر نوع، نمی بینند. در چنین شرایطی طبعا حفظ چهارچوب های تشکیلاتی خلقی برای احزاب چپ غیر ممکن میشود. دموکراتها و از آن روشن تر ناسیونالیستها در جهان بیرون دارند کمونیستها، و کلا کمونیسم به هر تعبیر، را میکوبند و طبعا کسی نمیتواند حزبی داشته باشد که در آن کمونیست و مارکسیست و ناسیونالیست و دموکرات دور هم جمع شوند و یک سازمان چپ واحد را بسازند. چنین جریاناتی جبرا تجزیه میشوند و بهررو همین واقعیت است که پشت جدائی های اخیر در حزب کمونیست ایران قرار داشت. حزب کمونیست ایران از این نظر تافته جدا بافته ای نبود. شک نیست که سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست ایران قوی بود و حزب کمونیست ایران ابزاری بود که توسط آن کل جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه ایران خودآگاه تر شد و بویژه در شرایط سخت و خطیری در صحنه سیاسی فعال ماند. اما حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب سیاسی، تابع همان قوانینی بود که بر همه احزاب چپ ناظر بود. یعنی با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق و هجومی که بورژوازی بر متن این سقوط پر کل کمونیسم و آرمان سوسیالیسم آغار کرد، در حزب کمونیست ایران هم ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی ای که زیر چتر سوسیالیسم جای گرفته بود شروع کرد به اینکه ساز خودش را بزند. علت انتخاب جدایی از جاتب ما این بود که گرایشهای دیگر با این اوضاع بین المللی دیگر از تمکین به کمونیسم و به خط مشی کمونیستی در حزب سر باز میزدند. با توجه به قدرت سنت کمونیستی در حزب قبل از جدایی اخیر، این جریانات این توان را نداشتند که پرچم خود را صریحا بلند کنند و علنا افق و خواستههای خود را مطرح کنند. اما این توان را داشتند که حزب را فلج کنند. فضایی از بدبینی و بی اعتمادی و غیر سیاسی گری در آن ایجاد کنند و از پائین فعالیت مورد نظر خود را دنبال کنند. علت جدایی ما این بود که ما به عینه میدیدیم که این جنبشها دارند در سطح جامعه صریحا در مقابل هم قرار میگیرند. ظاهر مساله این بود که ما از آن حزب رفتیم. اما واقعیت این بود که آنها رفتند. گرایشهای دیگر دو سال قبل از اینکه ما از آن حزب برویم، از نظر سیاسی حزب

کمونیست ایران را ترک کردند. کمونیسم دیگر، از همان مقطع کنگره سوم، برای این جریانات وزن و اهمیتی نداشت. به همین ترتیب حزب کمونیست و خط مشی و رهبری کمونیستی حزب هم ارزش خود را برای آنها از دست داده بود. دنبال مشروطه خودشان بودند، چرا که در صحنه جامعه میدیدند که دوره دوره دموکراتها و ملی گراهاست. این جریانات بدلیل استبداد و سرکوب در جامعه ای نظر ایران به کمونیسم و حزب کمونیست رو آورده بودند. اکنون دیگر از خود ابرقدرتها میشنیدند که عصر سقوط دیکتاتوری ها فرا رسیده. برخی را ملی گرایی سرکوب شده شان به سوسیالیسم و تشکل کمونیستی سوق داده بود. اما امروز که دیگر دارند به ناسیونالیستها جایزه میدهند، این انتساب خود به کمونیسم دیگر برای اینها نفعی دربر ندارد. با تحولات بین المللی سالهای اخیر، امیدهای جدیدی در دل گرایشهای دیگر در درون حزب کمونیست زنده میشود و ناگزیر رفتار سیاسی و اجتماعی آنها تغییر میکند. از این دوره است که چند بنی بودن و ائتلافی بودن حزب کمونیست ایران دیگر کاملا محسوس و ملموس میشود. مباحثات دوره اخیر تاثیری در اساس این روند نداشت. شاید روز و ساعت جدایی ما را تعیین کرده باشد. اما نفس این جدایی اجتناب ناپذیر بود. کمالینکه، صحبت ما خطاب به گرایشهای دیگر از قبل این بود که اکنون که ظاهرا کمونیسم دیگر خیری به شما نمیرساند، بروید و بگذارید این حزب یک حزب کمونیستی باقی بماند. این اولین بار نبود که در حزب کمونیست ایران ما با کسی جدل و پلمیک میکردیم. تاریخ حزب کمونیست ایران تاریخ سقوط مکرر گرایشهای اجتماعی دیگر در حزب بسوی اهداف اجتماعی واقعی شان و تور پهن کردن و جلوگیری کردن از سقوط آنها توسط جریان مارکسیستی بود. این دور آخر اولین نمونه ابراز وجود ناسیونالیسم یا دموکراتیسم در حزب کمونیست نبود. در جنگ با حزب دموکرات، برای مثال، یک تبیین تماما ناسیونالیستی را بعنوان مبنای این درگیری پیش کشیدند. عده ای هم با آغوش باز آن تحلیل را قبول کردند. این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی این نگرش ایستادند و تاکید کردند که علت این درگیری برخلاف تلقی آنها جدال بر سر کسب هژمونی در یک جنبش واحد ملی نیست، بلکه تقابل طبقات و جنبشهای مختلف طبقاتی است. در جریان بالا گرفتن جنگ شهرها میان ایران و عراق و یا بطور برجسته تری در مقطع آتش بس ایران و عراق هم تحلیلهای و خط مشی های غیر کمونیستی مطرح شدند. باز این مارکسیستهای

کرد. حتی اگر از نظر تقویمی چنین بنظر بیاید که این حزب بهرحال توسط فعالین پیشین حزب کمونیست ایران تشکیل شده است، ریشه این حزب در آن گذشته نیست. ما، هر یک از ما، هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم، بهرحال در مقطعی به این نتیجه رسیدیم که دنیا دستخوش تحولات و تغییرات اساسی ای است و ما باید بعنوان کمونیست پاسخ خود را بدهیم.

مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری

مبنای وحدت ما و پاسخی که میخواهیم به مسائل امروز کمونیسم بدهیم چیست؟ گمان میکنم در این چند ساله درباره تفاوت های خود بعنوان کمونیستهای کارگری با گرایشهای دیگر چپ به اندازه کافی گفته ایم و نوشته ایم. میخواهم اینجا رنوس مهم این تفاوتها را بشمارم. طبعا دقیق تر و جامع تر از این صحبت من هم میشود چهارچوب هویتی خود را تعریف کنیم. بهرحال من شاخصهایی را که به گمان من خصلت نمای سیاسی حرکت ماست و بنیاد سیاسی حزب کمونیست کارگری است میشمارم.

۱- خصلت عینی - اجتماعی سوسیالیسم کارگری

اولین نکته ای که ما در این دوره بر آن تاکید کرده ایم این است که سوسیالیسم کارگری یک جنبش اجتماعی قائم به ذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست. این یک حرکت تاریخی براه افتاده و در جریان است. حال اگر روز اول این نیاز وجود داشته است که کسی چهارچوب فکری این جریان را خاطر نشان کند، بهرحال امروز، سالها پس از این اقدام مارکس، سوسیالیسم کارگری یک حرکت موجود و در جریان است. مبارزه علیه سرمایه داری برای جایگزینی آن با سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب کارگری، یک افق زنده و جا افتاده کارگری است و یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر را تعریف میکند. تئوری و خود آگاهی این جنبش در هر دوره میتواند دقیق یا نادقیق، درست یا نادرست باشد. اما این طیف و این گرایش در جنبش کارگری بهرحال همیشه وجود دارد که میخواهد و دانما تلاش میکند کل طبقه را به این سمت بکشد. اولین وجه تمایز ما اینست که میگوئیم کمونیسم و سوسیالیسم و حزب کمونیست کارگری بر بستر یک چنین مبارزه واقعی و چنین تلاش عینی ای در این جامعه

حزب بودند که جلوی سقوط آنان به مواضع و خطی مشی هایی را گرفتند. در همه این موارد، بجز مورد آخر بحث در مورد نظم نوین جهانی و اعتلای سیاسی در عراق، طرف مقابل از اینکه دستش را گرفته اند و مانع در غلطیدنش به اپورتونیسیم و پوپولیسم و غیره شدند و اعتبار سیاسی اش را محفوظ نگاه داشته اند، ممنون هم شده است. اما این بار آخر، خودشان آگاهانه میخواهند سقوط کنند. تور ایمنی و ناجی سیاسی نمیخواهند. در یکی از تبلیغات کوکاکولا هواپیمایی از بالای کویری عبور میکند و یکی از سرنشینان چشمش آن پائین به یک کیوسک کوکاکولا می افتد، عنان از کف میدهد و با سر به سمت کوکاکولا از هواپیما بیرون میپرد. اینها اینبار خیلی روشن کوکاکولای خودشان را روی زمین دیدند و به سمتش رفتند. توری که ما زیرشان پهن کرده بودیم را مزاحم میدیدند. ما هم گذاشتیم بپرند. تفاوت این بار با دفعات قبل فقط در این بود. ما اینبار علاقه ای نداشتیم وحدت حزبی خود را با این جریانات حفظ کنیم. زیرا خودمان از سه سال قبل تاکید میکردیم که فقط یک حزب یکپارچه مارکسیستی میتواند پاسخگوی شرایط امروز باشد و ما به هیچ ائتلافی علاقه نداریم. شاید پیشتر تضمین دست بالای سوسیالیسم و مارکسیسم در حزب را هنوز کافی میدانستیم و به این گرایشهای بعنوان عوامل بازدارندهای نگاه میکردیم که میشود در چهارچوب یک حزب زیانشان را به حداقل رساند و به کار خود ادامه داد. اما در این شرایط، با تحولات بنیادی ای که دنیا از سر گذرانده است، این دیگر نمیتوانست خط مشی ما باشد و عملا ما را از شکل دادن به یک حرکت حزبی و مارکسیستی که در شرایط امروز بتواند نقش بازی کند باز میداشت.

بهرحال اصل مطلب اینست که کشمکشهای درون حزب کمونیست خود بر کشمکشهای وسیع تر اجتماعی مبتنی بود. این، یعنی متحول شدن و تغییر کردن تحت تاثیر تحولات اجتماعی، نشاندهنده خصلت واقعی و اجتماعی خود ما به عنوان یک جریان سیاسی است. کسی که می پندارد حزب سیاسی اش بدلیل اختلافات میان اشخاص از هم پاشیده است، تصویر نازل خود از حزبش را نشان میدهد. این اوست که حزب سیاسی خود را نامربوط به دنیا و منزوی تلقی میکند. ما برخلاف این طرز تلقی، تبیینی اجتماعی و مادی از جدایی های حزب کمونیست ایران داریم. ما بسادگی میگوئیم بدلیل روندهای مهم اجتماعی سالهای اخیر در حزب کمونیست ایران هم شکاف افتاد و کسی که میخواهد این جدایی را بفهمد باید آن روندها را درک کند. حزب کمونیست کارگری ایران هم دقیقا در انعکاس به همین روندها و تحولات اجتماعی تشکیل شده است. برای ما چند نفری که فراخوان تشکیل این حزب را دادیم، این فاکتور اصلی بود. اسناد این شیوه برخورد مدون است. از همان کنگره دوم و سپس کنگره سوم حزب کمونیست ایران مشخص است که جریانی در حزب وجود دارد که برای حزبی با مشخصات خاص تلاش میکند. ما با علم به اینکه در پیوستگی با سنتهای تاریخ گذشته آن حزب، و با ترکیب و بافت سیاسی و کادری آن، نمیتوان به جنگ مسائل و معضلات کمونیسم در این دوره رفت، بر آن شدیم که حزب دیگری تشکیل بدهیم. فراخوان ما هم خطاب به هیچ شاخه و جناحی در حزب کمونیست ایران نبود. بلکه خطاب به همه کسانی بود که خود را در این اهداف شریک میدانند. ما ایدا تمایلی نداشتیم که حزب جدید، انشعابی از حزب قدیم تلقی شود. رفقای که در کنفرانس کمونیسم کارگری در حزب پیشین حاضر بودند یادشان هست که ما ایده تشکیل حزب توسط فراکسیون را رد کردیم. این حزب پاسخی است از جانب عده ای کمونیست بانگرش و افق معین به معضلات کمونیسم و جهان سرمایه داری امروز و دیگر نباید به آن در چهارچوب تکوین و تکامل چپ ایران نگاه

۲- انترناسیونالیسم

یک وجه مشخصه دیگر جریان ما انترناسیونالیسم است. نه فقط نگرش ما و تبیین ما از جهان، بلکه روش و پراتیک سیاسی ما مبنایی انترناسیونالیستی دارد. همین امروز به وضوح پیداست که کسی که کوچکترین تعلق خاطری به مقوله میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف میزند و مطالبه ای برای کارگران مطرح میکند هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق میکند، به این حزب نپیوسته و نمیپوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما اینست که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند! ما امروز با زبانی درباره میهن و میهن پرستی و ناسیونالیسم حرف میزنیم که دهسال قبل برای چپ ایران غیر قابل تصور بود. خود ما کلمه "ملی" را بعنوان کلمه ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم. اما در واقعیت تنها لفظ ملی از زبانشان افتاد و خط مشی سیاسی و هویت اجتماعی شان عمدتا همچنان ملی و ناسیونالیستی باقی ماند. حزب کمونیست کارگری مطلقا سمپاتی ملی ندارد. ملت مقوله ای نیست که ما مردم را با آن دسته بندی کنیم. ما از مقوله انسان بطور کلی که فراتر میرویم به کارگر میرسیم. در این میان هیچ تقسیم بندی دیگری اعتبار مطلق برای ما ندارد. ما خواهان رفع تبعیض بر اقشار و تقسیم بندی های مختلف جمعیت بشری هستیم. ما برای این رفع تبعیض مبارزه میکنیم. اما خود این تقسیم بندی ها نقطه عزیمت و یا پایه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی ما را تشکیل نمیدهد. ما از هیچ مبارزه ملی ای بر نخاسته ایم. ما هیچ مرز ملی و کشوری را نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمیشناسیم و هر جا باشیم مبارزه طبقاتی را موضوع فعالیت خود قرار میدهیم. این آن جنبه ای است که سنت سیاسی ما را به بلشویسم دوره لنین شبیه میکند. ما در تبیین سیاسی خود انترناسیونالیست هستیم. موقعیت جهانی مبارزه طبقاتی نقطه عزیمت ما در تعریف وظایف ماست. هویت سیاسی، ایدئولوژیکی و مبارزاتی خود را به هیچوجه به تقسیم بندی های ملی و کشوری ربط نمیدهیم. یک استراتژی جهانی را تعقیب میکنیم و بعنوان بخشی از آن استراتژی جهانی در ایران که آشنایی و نفوذ مستقیم داریم برنامه عمل سیاسی مستقیم تر و جامع تری را دنبال میکنیم. ما طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم

در درون خود طبقه کارگر، هر چند گاه محدود و ضعیف، شکل میگیرد. سوسیالیسم یک الگو، اتویی و یا طرحی خردمندانه برای جامعه نیست که ما قصد پیاده کردن آن را داشته باشیم. البته سوسیالیسم هم عاقلانه است و هم ما قصد پیاده کردن آن را داریم. اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قبل از هر چیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است که مستقل از اینکه حزبی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است. اگر یادتان باشد در ابتدای طرح بحثهای کمونیسم کارگری تاکید ما بیشتر روی این جنبه بود. ما تاکید کردیم که کمونیسم یک طرح دلخواهی و یا نسخه صادراتی از قلمرو عقل به قلمرو عمل نیست. سوسیالیسم یک تلاش اجتماعی است که کمابیش در تمام طول دو قرن نوزدهم و بیستم در جریان بوده است و امروز نیز به روشنی قابل مشاهده است. تردید نیست که گرایشهای مختلف اجتماعی میکوشند بر این جنبش و این تلاش طبقاتی اعمال نفوذ کنند و آن را به سمت افق مورد نظر خود سوق بدهند. اما خود این تلاش طبقاتی علیه سرمایه داری و برای برابری اجتماعی، در ورای رنگی که جنبشهای سیاسی و حزبی مختلف به آن میزنند مستقلا قابل مشاهده است. این جنبش را میشود بر مبنای اهداف اجتماعی عمومی اش، اعتراضات در این جامعه، و منشاء طبقاتی و اجتماعی اش از سایر جنبشهای عصر حاضر تمیز داد. هریک از شما اگر نشریات کارگری مختلف را بخوانید، حتی نشریات اتحادیه ها را، و یا در فعالیت جاری خود در رابطه با جنبش کارگری دقیق شوید، میبینید که همیشه بخشی از طبقه کارگر هست که به یک مبارزه تدافعی قانع نیست، که معتقد نیست حق واقعی خود را میتواند در نظام موجود بگیرد، فکر میکند که سرمایه داری باید جای خود را به سوسیالیسم بدهد، معتقد است وسائل تولید را باید از تملک طبقه بورژوا در آورد و فکر میکند که برای همه اینها باید متحد شد و انقلاب کرد. و این چیزی جز تعریف سوسیالیسم کارگری نیست. تاکید به وجود ابژکتیو و مادی یک تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر، مستقل از قالب فکری ای که در هر مقطع ممکن است بخود پذیرفته باشد، یک مشخصه متمایز کننده جدی جریان ماست. ما حتی در ورای فعالیت راست ترین اتحادیه ها، حقایقی را در مورد تمایلات و تکاپوی سوسیالیستی طبقه کارگر می بینیم که سایر گرایشهای چپ قادر به دیدن آنها نیستند. ما در ورای سخنان رهبران عملی جنبش کارگری در مبارزات اعتراضی، ولو این سخنان خود سست و توهم آمیز باشند، حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را میبینیم. چرا که این توهمات اکتسابی است، اما تمایلات ضد کاپیتالیستی در درون طبقه کارگر که رهبران کارگری را به سخن در میآورد قائم به ذات و واقعی است. سوسیالیسم کارگری آن گرایشی در طبقه است که رهبران رادیکال کارگری را میسازد و فشار دانمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ میکند. این یک مشخصه اساسی گرایشی است که در ورای تحرک روزمره جنبش کارگری و فعل و انفعالات سیاسی و مبارزاتی در درون طبقه کارگر، وجود ابژکتیو یک رگه سوسیالیستی را میبیند و برسمیت می شناسد و معتقد است که حزبیت کمونیستی باید خود را در متن این سنت مبارزاتی واقعی در جامعه شکل بدهد و از اینجا مایه بگیرد. حزبی که ما امروز تشکیل میدهیم به این سنت تعلق دارد و نه به سنت اپوزیسیون رادیکال ایران یا چپ رادیکال بطور کلی. مبارزه ضد سلطنتی، مبارزه ضد رژیم اسلامی، مبارزه ضد استبداد و دیکتاتوری، مبارزه ضد امپریالیستی، هیچکدام سرچشمه سیاسی و اجتماعی این حزب را تشکیل نمیدهد. این حزب در سنت مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی، که مداوما در متن جامعه سرمایه داری جریان داشته است، تشکیل میشود و قدرت و نیروی خود را اینجا جستجو میکند.

یکبار در این نقد اجتماعی با مارکس شریک شده باشد، دیگر نمیتواند از یک روز صبح تصمیم بگیرد خود را به حماقت تنوریک بزند و جهان را طور دیگری توضیح بدهد. بنظر من تمام کسانی که دست از مارکس و مارکسیسم میکشند، کسانی هستند که از ابتدا مارکسیسم را نه بعنوان یک نگرش روشنگر و انتقادی، بلکه بعنوان یک مکتب مد روز و یا تحمیلی پذیرفته بوده اند. خیلی ها کسانی بوده اند که قالب و اصطلاحات مارکسیستی را برای ارائه تمایلات اجتماعی و نظریاتی بیگانه با مارکسیسم بکار میبردند. تا این اواخر جهان پر از اینگونه مارکسیستها بود. انتقاد اجتماعی مارکسیسم بنظر من برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری غیر قابل جایگزینی است. و شخصا یک اختلاف خودم با اکثر گرایشات درون جنبش کارگری را بی اعتنایی آنها به مارکسیسم و انتقاد مارکسیستی میدانم. ما مارکسیستهای جنبش کارگری هستیم. ما باید گریبان خطوط دیگر را بگیریم و تبیین آنها از وضعیت طبقه، از جامعه، از اقتصاد، از دولت، مذهب، رژیم سیاسی و غیره را از موضع مارکسیستی نقد کنیم و بخواهیم و بکوشیم کارگران و رهبران کارگری مارکسیست باشند. این تلاش یک وجه مشخصه جریان ما و حزب ماست.

۵- سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری

تبیین ما از تاریخ تلاش سوسیالیستی طبقه کارگر و علل ناتوانی تائکنونی کمونیسم خود یک وجه مشخصه و معرف سنت ماست. سوالی که امروز هر کمونیست قدیمی باید به آن جواب بدهد اینست که چرا چنین شد؟ به سر کمونیسم چه آمد؟ خیلی ها دارند همین امروز به این سوالات پاسخ میدهند و همه میشنویم و میخوانیم. میگویند تنوری مارکسیسم غلط بود، مارکس اشتباه میکرد، لنینیسم درافزوده غلطی به مارکسیسم بود، سوسیالیسم بطور کلی یک اتوپی بوده است، سوسیالیسم عملی نیست و غیره و غیره. در پاسخ به این نوع تبیینها و در واقع در توضیح علل موقعیت امروز کمونیسم، ما بحث دیگری داریم. ما میگوئیم آنچه که عملا به بن بست رسید جنبش اجتماعی - طبقاتی دیگری بود که قرابتی، جز در اسم، با سوسیالیسم و مارکسیسم و جنبش اجتماعی طبقه کارگر نداشته است. آنچه ما شاهد آنیم شکست تاریخی یک جنبش اجتماعی خاص در قرن بیستم است. آنچه ما باید پاسخ بدهیم علل ناتوانی تائکنونی جنبش سوسیالیستی کارگری است و نه شکست بلوک

نمیکنیم. ویژگی های شرایطی را که بخش های مختلف طبقه بدلیل وجود مرزها و بازارها و دولتهای جداگانه تحت آن بسر میبرند در نظر میگیریم. اما هرگز طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم پذیر نمیدانیم و در تلاش سیاسی مان از منفعت کل طبقه کارگر جهانی و کلیه بخشهای آن حرکت میکنیم.

این انترناسیونالیسم مشخصه اساسی و غیر قابل چشم پوشی این حزب و این سنت سیاسی است. و بنظر من هر کس کوچکترین تعلق خاطر ملی حس میکند نباید به این حزب بپیوندد.

۳- سوسیالیسم به عنوان هدف نهایی

تبیین ما از سوسیالیسم، جریان ما و مارکس را از همه گرایشات چپ و مدعی سوسیالیسم متمایز میکند. امروز تنها جریانی که تاکید میکند منظورش از سوسیالیسم، برانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن مزد و پول بعنوان اشکال اقتصادی و لغو کار مزدی است ما هستیم. سوسیالیسم به اشکال مختلف تعریف و تعبیر شده است. ما از معهود جریاناتی هستیم که مصرانه تاکید میکنند که سوسیالیسم به معنای برانداختن نظام مزدبگیری و ایجاد برابری اقتصادی میان انسانها، به معنی یکسان شدن جایگاه انسانها در تولید اجتماعی است. این ما را به روشنی از جریاناتی که سوسیالیسم را به صورت اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی، رشد صنعت، توزیع ثروت و غیره ترسیم میکنند تمیز میدهد. ما سوسیالیسم را مستلزم لغو کار مزدی و تبدیل وسائل تولید و کار به دارایی جمعی جامعه میدانیم. رفاه اجتماعی و امنیت اقتصادی انسانها نتیجه چنین انقلابی در بنیاد اقتصادی جامعه خواهد بود.

۴- جهان نگر و انتقاد مارکسیستی

این حزب در سنت مارکسیستی و در دفاع از مارکس تشکیل میشود. بنظر من کمونیسم و سوسیالیسم کارگری بدون مارکس به هیچ جا نمیرسد. دفاع ما از مارکس و از مارکسیسم، بعنوان یک انتقاد اجتماعی، یک وجه مشخصه و متمایز کننده سنت ماست. در این دوره خیلی ها ممکن است بخواهند احزاب چپ خود را نگاه دارند، بخواهند در صحنه سیاسی با اهداف سوسیالیستی خود باقی بمانند، اما در عین حال فکر کنند که شرط لازم این کار تعدیل و تجدید نظر در مارکسیسم و برای مثال وفق دادن دموکراسی و یا بازار با سوسیالیسم و مارکسیسم است. اینها برای ما بی معنا و بی ارزش است. ما آن جریانی هستیم که انتقاد مارکسیستی از جامعه سرمایه داری و جوانب مختلف آن را از کف نمیگذاریم. چرا که این انتقاد، صحت و حقانیت خود را از نظر ما به ثبوت رسانده است. شخصا نمیتوان تصور کنم که چه واقعه ای در دنیا میتواند من را از اعتقاد به آنچه عمیقاً به صحت آن پی برده ام منصرف کند. چطور میشود حقیقتی را «ناآموزی» کرد؟ ما به علت رنج و مشقت انسانها در این جامعه پی برده ایم. ما مکانیسم استثمار و سرکوب و تخدیر در این جامعه را شناخته ایم. حال چه چیز میتواند ما را به این مجاب کند که این دانسته خود را کنار بگذاریم و تبیین دیگری را برای توضیح دنیای پیرامون خود اتخاذ کنیم. چه چیز میتواند ما را از مارکسیست به چیز دیگری تبدیل کند. ممکن است انسانها منفعتشان ایجاب کند که اعتقادی را کنار بگذارند و حرف دیگری بزنند. اما انتقاد مارکسیستی به جهان چیزی نیست که کسی بتواند از ذهن خود پاک کند. در مقایسه با عمق و شمول انتقاد مارکسیستی، تنوری های اجتماعی دیگر، چه انتقادی و چه توجیه گرانه، کودکانه و سطحی بنظر میرسند. کسی که

جنبش‌ها در دوره‌ها و مقاطع مختلف اهمیت پیدا میکند. این انتخابها و این پراتیک‌ها باید درست و کمونیستی باشد تا جلو برویم. انسانهای زنده و نسلهای زنده طبقه کارگر سرنوشت کمونیسم و سوسیالیسم را تعیین میکنند. تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست. چرا که بورژوازی ممکن است اساسا صورت مساله در جهان را برای دوره‌های طولانی تغییر دهد. شاید در قرن نوزدهم دست و بال بورژوازی بسته‌تر از این حرفها بنظر میامده است. انسان ممکن بود فکر کند اینها در برابر فشار طبقه تحت استثمار بالاخره مثلا چکار میتوانند بکنند. اما امروز بورژوازی بطور مادی میتواند جهان را به ورطه نابودی بکشانند. میتوانند کره زمین را غیر قابل استفاده کنند. میتوانند کاری کنند که آنقدر همه محتاج نان و اکسیژن باشند که کسی به صرافت سوسیالیسم نیافتد. یک برده‌داری مدرن هم میتواند سرنوشت آتی جهان، لااقل برای چندین نسل، باشد.

بحث من بنابراین اینست که سوال بر سر مقدرات یک جنبش معین است: جنبش سوسیالیستی کارگری. علت وضعیت امروز جهان و بقاء بربریت کاپیتالیستی اینست که این جنبش در لحظات خطیری در تاریخ معاصر شکست خورده است. ما اساسا در تجربه شوروی شکست خوردیم و این سرنوشت جهان را برای دهها سال رقم زد. ما در مباحثات سرنوشت ساز مربوط به روند حرکت شوروی پس از انقلاب از نظر فکری و سیاسی بدرست نمایندگی نشدیم و حاضر نبودیم. آمادگی قبلی جنبش ما برای پیروزی در آن مقطع معین کافی نبود. هیچیک از رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه با چنین نگرشی وارد این دوره نشد و لذا مقاومتی در برابر پیشروی ناسیونالیسم و افق بورژوایی در شوروی از موضع کمونیسم کارگری سازمان نیافت. نیروی جنبش ما میان دو جناح اصلی در آن مباحثات تقسیم شد. جریان استالین پرچم امکان‌گرایی و واقع‌بینی و دوام و ثبات شوروی را بدست گرفت و بخشی از جنبش ما را، که بهرحال امیدوار به حفظ دستاوردهای انقلاب خویش بود، به سمت خود کشید و تروتسکی و جناح چپ هم انترناسیونالیسم، یعنی یک آرمان اساسی سوسیالیسم کارگری، را به میان کشید و بخش دیگری را به خود جلب کرد. ما نتوانستیم نیروی طبقاتی خود را زیر پرچم خود حفظ کنیم، زیرا در یک مقطع تعیین کننده و در قبال یک مساله محوری دوران پس از انقلاب، عملا پرچم و برنامه مستقلی نداشتیم. آینده ما هم بنابراین کاملا به این بستگی دارد

شرق و رگه‌های مختلف شبه سوسیالیستی که با درجات مختلف نزدیکی و دوری گرد این بلوک شکل گرفته بودند. پیدایش این بلوک تاثیرات زیانباری بر جنبش سوسیالیستی کارگری داشته است. انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه محصول جنبش ما بود. اما ما در شوروی شکست خوردیم. نه امروز، بلکه مدتها پیش. ما مدتها پیش در شوروی شکست خوردیم، به انزوا رانده شدیم و نفوذ وسیعی را که در جنبش کارگری و در صحنه سیاسی داشتیم از دست دادیم. بنابراین اگر از ما بپرسند چرا کمونیسم یک قرن و نیم پس از مارکس به جایی نرسیده است، پاسخ ما اینست که ما در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی خوردیم که تا امروز از آن قد راست نکرده‌ایم. پیدایش بلوک شرق گواه شکست کمونیسم کارگری بود و نه فروپاشی آن. و لذا آنچه ما باید توضیح بدهیم دلایل و عوامل آن شکست و ناتوانی ما از تجدید قوا و ابراز وجود مستقل و موثر در تمام طول قرن بیستم است. این تبیین که تاریخ سوسیالیسم کارگری و مارکسیستی را از تاریخ شوروی و چپ حاصل آن جدا میکند و آنها را در تقابل با هم بررسی میکند، مختص سنت ماست. بنظر من جنبش کمونیستی طبقه کارگر سرچای خودش در کنار حرکت کمونیسم رسمی وجود داشته است و دقیقا به همین خاطر باید به جای کلمه کمونیسم که این بستر رسمی و غیر پرولتری را به ذهن میآورد ما از عبارت کمونیسم کارگری برای اشاره به جنبش طبقاتی خودمان استفاده کنیم. کمونیسم کارگری برای دوره‌هایی در اوایل قرن بیستم زنده و به شدت فعال و موثر بود. در قبال جنگ اول، در انقلابات روسیه و آلمان این جنبش بشدت فعال و موثر است. در مقاطع مختلف میتوان دید که حتی اگر این جنبش با پرچم مستقل خود در راس کارگران نبوده است، رهبران موجود کارگران را به سیاست و عمل رادیکال سوق داده است. این جنبش در ابتدای قرن توسط جنبشهای اجتماعی دیگر منکوب میشود. ما علت این شکست را میتوانیم توضیح بدهیم. میتوانیم نشان بدهیم که جنبشهای دیگر چرا آرمانها و زبان جنبش ما را بعاریه گرفتند. ما میتوانیم توضیح بدهیم که چگونه، بر مبنای کدام نقاط ضعف و ناآمادگی‌ها جنبش ما در تجربه شوروی در مقابل ناسیونالیسم شکست خورد. و بالاخره ما این را هم میتوانیم توضیح بدهیم که چرا خود این قطب مسلط نهایتا شکست میخورد و فرو میپاشد، اهداف این سوسیالیسم کاذب و پایه‌های اجتماعی آن چه بود و غیره.

بنابراین بعنوان یک کمونیست کارگری من این را یک وجه متمایز کننده خود از سایر گرایشات میدانم که بحران قطب رسمی کمونیسم را بحران کمونیسم کارگری و مارکسیسم نمیدانم. مشکلات ما قدیمی‌تر است. انزوای ما قدیمی‌تر است. ناتوانی ما از پاسخگویی به مسائل جهان معاصر قدیمی‌تر از اینها است. همانطور که گفتم پیدایش خود بلوک شوروی گواه منزوی شدن خط اجتماعی ما بود. بنابراین پاسخ عملی ما نه تجدید نظر در مبانی فکری و عملی جنبش طبقاتی مان، بلکه اینست که ما باید به تلاشمان شدت بدهیم. در خصوص این تلاش اجازه میخواهم به یک ارزیابی شخصی هم اشاره کنم که ممکن است رفقایی در مورد آن نظر متفاوتی داشته باشند. من پیروزی این جنبش کمونیسم کارگری را ابدا اجتناب ناپذیر نمیدانم. حتی رشد آن را هم اجتناب ناپذیر نمیدانم. این جنبش میتواند ۷۰ سال دیگر هم به همین شیوه توسط جنبشهای اجتماعی دیگر بازیچه قرار بگیرد، تحریف شود و یا رسما سرکوب شود. اعتراض کارگر علیه سرمایه‌داری اجتناب ناپذیر است. اما هیچکس ادعا نکرده است که اعتراض ضد کاپیتالیستی کارگر تحت پرچم کمونیسم کارگری بعنوان جنبشی با نگرش و استراتژی سیاسی و اقتصادی مشخص اجتناب ناپذیر است. من به این اجتناب ناپذیری اعتقاد ندارم و به همین دلیل برای من انتخاب آگاهانه انسانها و پراتیک مشخص

که جنبش ما، و فعالین آن، در نقطه عطفها و مقاطع تاریخی مختلف عملا چه میکنند و چه افقی جلوی جنبش کارگری میگذارند. خوب کار کنیم میشود و بد کار کنیم نمیشود. هیچ جبر تاریخی ای اینجا وجود ندارد. کمونیسم مورد نظر مارکس و ما، وارد دور جدیدی از حیات خود شده است و آینده آن را هم خود مبارزه و پراتیک طبقاتی تعیین میکند. ما ابهامی نداریم و غور و تفحص خاصی نباید در باب مبانی نظری و مقدرات آتی کمونیسم بکنیم. سقوط بلوک شرق سقوط یک حرکت اجتماعی معین در تاریخ معاصر است که دلائل خودش را دارد و بخودی خود هیچ حکمی راجع به کمونیسم و آینده سوسیالیسم کارگری نمیدهد.

26

۶- انقلاب و اصلاحات

مؤلفه دیگر سنت سیاسی ما درک خاصی از رابطه انقلاب و اصلاحات است. این بنظر من بسیار مهم است. مشخصه جریانات رادیکال چپ تاکنونی انزوا از جنبشهای عملی و ریشخند شدن آنها توسط فعالین این جنبشها بوده است. هرچه جریانی رادیکال تر بوده است منزوی تر شده است. هرچه جریانی رادیکال تر بوده، در ایجاد تغییر در اوضاع اجتماعی زمان خود ناتوان تر مانده است. گویی اصولیت سیاسی و رادیکالیسم در آرمان و برنامه با نیرو و دخالتگری اجتماعی نسبت معکوس داشته است. گویی تفکر انقلابی با فعالیت عملی تناقض داشته است. بنظر من واقعیت اینست که در دیدگاه اینها واقعا چنین تناقضی وجود داشته است. مارکسیسم برای اینها صرفا نظریه است و نه یک جنبش اجتماعی که باید در ابعاد مختلف ابراز وجود کند. وجه مشخصه سنت ما، که حتی هم اکنون بارقه هایی از آن را در فعالیت برخی رفقایی که در همین حزب گرد آمده اند میتوان دید، اینست که انقلابیگری کمونیستی اش نه فقط با فعالیت روزمره برای بهبود اوضاع مردم، اوضاع طبقه کارگر و وضعیت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جامعه سازگار است، بلکه رابطه تنگاتنگی با آن دارد. برای ما این بدیهی است که انسانها از نظر سیاسی هرگز ساکن و بی چهره نیستند، بلکه در هر مقطع در یک تلاش اجتماعی برای بهبود اوضاع خویش و جامعه خویشند. انسانها، و طبقات بعنوان مجموعه هم سرنوشت و هم موقعیت انسانهای زیاد، مدام از نظر سیاسی در حرکت و در تکاپو هستند. یک کمونیست نمیتواند مبارزه ای که فی الحال در جریان است را ندیده بگیرد، برای مثال به مبارزه ای که برای جلوگیری از کاهش سطح رفاه کارگر در جریان است بی اعتنا باشد، و در همان حال فراخوان یک انقلاب بدهد که ظاهرا ربطی با مبارزه موجود ندارد. کارگران سنتا چنین چپ پا در هوایی را به ریشخند گرفته اند.

بحث رابطه انقلاب و اصلاحات، و لاجرم رابطه عنصر انقلابی با جنبشها و سازمانهایی که حول اصلاحات شکل گرفته اند، یکی از لولاهای اساسی دیدگاه ماست. این بحث سرچشمه یک سلسله احکام برنامه ای، تاکتیکی و سبک کاری برای ماست. رابطه انقلاب کارگری با خیزشهای حق طلبانه و آزادیخواهانه متعددی که در متن همین جامعه موجود با اهداف محدود شکل میگیرد، رابطه حزب و اتحادیه ها، برنامه انقلابی ما و مطالبات فوری ما در عرصه های مختلف، رابطه فعالیت قانونی و غیر قانونی و نظیر اینها، همه مبتنی بر شناخت معینی از رابطه انقلاب و اصلاحات است.

امروز میشود گفت که در تمایز با سنت چپ رادیکال، چه در ایران و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا، بنظر میرسد که فعالین ما ارزش و اهمیت حضور در مبارزه برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را بدرستی

یک گرایش انتقادی، با نگرش اجتماعی معین، در درون خود طبقه میبینیم. مواجهه فکری و سیاسی و عقیدتی با گرایش‌های دیگر درون طبقه کارگر به این ترتیب برای ما جایگاه مهمی دارد.

۸- جنبش شورایی

در زمینه سازمانیابی عمومی مبارزاتی طبقه کارگر ما به سنت شورایی تعلق داریم. و این نیز یک وجه متمایز کننده جریان ماست. ما حزبی هستیم مدافع سازمانیابی شورایی و عمل مستقیم کارگری و از زاویه این سنت به اشکال دیگر سازمانیابی طبقه کارگر برخورد میکنیم. اینجا نمیخواهم در مورد رابطه ما با حرکت اتحادیه ای در درون طبقه کارگر صحبت مفصلی بکنم. قبلا در این مورد گفته ایم. اگر بخواهم اشاره مختصری بکنم باید بگویم که اگر جریانی واقعا بخشی از طبقه کارگر و در پی سازمان دادن و متحد کردن طبقه باشد، فقط وقتی و به درجه ای میتواند اشکال دیگر سازمانیابی طبقه را رد کند و خواهان جدا شدن کارگران از این اشکال، مثلا اتحادیه ها، باشد که در همان حال بتواند یک آلترناتیو موجود را نشان کارگران بدهد که به آن بپیوندند. مادام که آلترناتیو شما یک تشکیلات واقعی و موجود نیست، مادام که یک سازمانیابی واقعی و در دسترس برای کارگران نیست که بتواند همان مسائل را بدست بگیرد و پاسخ بدهد، فراخوان دادن علیه اتحادیه ها بنظر من کاری جدا ضد کارگری است. اما اگر جنبش شورایی پاگرفته باشد و عملا بتواند آن وجوهی از مبارزه تدافعی را که اتحادیه ها سازمان میدهند را بر عهده بگیرد، آنوقت کاملا درست و اصولی است که از کارگران بخواهیم از اتحادیه ها بیرون بیایند و به شوراهای و جنبش شورایی بپیوندند. هیچکس حق ندارد هیچ دو خشتی را که کارگران از نظر سازمانی در مبارزه جاری و عمدتا دفاعی شان روی هم گذاشته اند را با این نوع استدلال‌ها که این یکی دموکراتیک نیست و یا به اندازه کافی چپ و رادیکال نیست و غیره برچیند. برخورد به اتحادیه ها نمیتواند از نوع برخورد به نهادهای دولتی و یا مذهبی باشد. هیچکس نمیتواند خواهان انحلال اتحادیه ها باشد. اگر جنبش دیگری توانسته باشد آلترناتیو بهتری را عملا شکل بدهد، کاری که میشود کرد اینست که کارگران تشویق به پیوستن به این جنبش بهتر و اصولی تر بشوند.

به یک معنی این به بحثی که قبلا در مورد ارزش اصلاحات و رابطه انقلاب و اصلاحات کردم

به روشنی ثابت کرده باشیم، باید فشار دائمی ما بعنوان کمونیستهای منتقد را روی خود حس کنند. حمایت از اتحادیه ها و رابطه نزدیک با جناح چپ آنها، تقویت کل جنبش کارگری در برابر بورژوازی حیاتی است. اما ما باید افق و سیاست و نگرش سازمانها و رهبران کارگری را بعنوان کارگران کمونیست زیر سوال ببریم. دموکراتیزه کردن فلان اتحادیه صنعتی در آمریکا کار خوبی است. اما کمونیست کارگری باید رهبری چنین جنبشی را با این سوال هم روبرو کند که بالاخره وقتی پس از ۳۰ سال اتحادیه دموکراتیزه شد بعدش چه میشود، نظر آنها درباره کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم چیست، آلترناتیویشان برای جامعه چیست، رهایی نهایی کارگر به زعم آنها بالاخره چگونه بدست میآید. رهبر رادیکال کارگران آمریکا و کانادا و آلمان و انگلستان، تا چه رسد به ایران که همان جنبش اتحادیه‌های اش هم هنوز گل قابل ذکری به سر کارگران نزده است، باید با این سوال ما روبرو باشد که چرا کمونیست نیست، چرا در قبال بنیادهای اقتصادی نظام موجود، دولت، مذهب، آموزش و پرورش، برابری زن و مرد، جنگ طلبی قدرتها، و غیره و غیره کم حرف و بی وظیفه است. ما انزوا طلبی اجتماعی چپ غیر کارگری را نقد نمیکنیم تا در گام بعد به نگرش صنفی و به همان درجه انزواطلبانه جنبشهای اصلاح طلبانه کارگری و به انزوای آنها از کل امر انقلاب طبقاتی تمکین کنیم. ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، میداند و میخواهد کارگر در قامت ارائه کننده آلترناتیوی برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تنوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی افشار کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه و ابراز وجود طبقه کارگر است و از نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایش‌های اجتماعی، اعم از کارگری و غیر کارگری، که این کلیت را میشکنند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه میدارند، باید زیر انتقاد ما باشند.

۷- حزب و طبقه

یک شاخص دیگر جریان ما درک مشخصی از رابطه حزب و طبقه است. حزب ما حزب سنت مبارزاتی خاصی در خود طبقه است. رابطه این حزب با طبقه کارگر در واقع مبتنی بر رابطه آن گرایش درون طبقاتی با کل طبقه کارگر است. این یعنی اولاً، این حزبی نیست که یک عده مصلح اجتماعی برای نجات طبقه کارگر تشکیل داده باشند. بلکه حزبی است که بخش و گرایشی در درون خود طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی اش تشکیل داده است. رابطه حزب و طبقه به این ترتیب برای ما به معنی رابطه سوسیالیسم کارگری با گرایش‌های دیگر در درون طبقه کارگر و کل توده های این طبقه است. ثانیاً، به این ترتیب معلوم است که حزب کمونیست کارگری حزب "همه کارگران" مستقل از نگرش و اهداف سیاسی و اجتماعی شان نیست. کارگری جایش در این حزب است که در نگرش و اهداف اجتماعی این حزب شریک است. بعبارت دیگر حزب کمونیست کارگری نه حزبی است مشتق از ایده و نظریه ای از پیشی که اکنون با طبقه کارگر مواجه میشود و نه حزب همه کارگران است مستقل از نظریه و نگرش اجتماعی آنان. این حزب کارگران سوسیالیستی است که انتقاد بنیادی تر و جامع تری را در مقابل نظام موجود قرار میدهند. ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمیبینیم، بلکه حزب

بحران اتحادیه و اشکال سازمانیابی دفاعی و غیر سوسیالیستی تکنونی کارگران، موقعیت حساسی را ایجاد میکند. از یکسو تفرقه و اتمیسم و رقابت در میان کارگران افزایش پیدا میکند. و از طرف دیگر نیاز به یک آلترناتیو جدی برای سازمانیابی توده ای کارگران و متحد نگاه داشتن آنها در برابر بورژوازی بشدت محسوس میشود. اینجا هم یک فضای خالی و یک نیاز

جدی برای تحرک کمونیسم کارگری بوجود آمده است. جنبش شورایی، بعنوان آلترناتیو اثباتی سوسیالیسم کارگری در قبال سازمانیابی توده‌های میتواند و باید در این خلاء با جدیت مطرح بشود. جنبش کمونیستی کارگری و چپ بطور کلی بدون وجود یک جنبش توده ای و پر تحرک کارگری به جایی نمیرسد. هیچ تشکل حزبی ای نمیتواند جای خالی اعتراض متشکل و توده ای دائمی کارگران در مقیاس وسیع را پر کند. حزب کمونیستی کارگری ای که میخواهد در این شرایط پیشروی کند باید بداند که یکی از مسائل مبرمی که با آن روبروست امر سازمانیابی توده‌های طبقه در اشکال مناسب و کارآمد است. امروز دیگر اتحادیه ها به صورت قبل ظرف این کار نیستند. ضربات دهه هشتاد و بیکاری و ناامنی اقتصادی اتحادیه ها را از متشکل نگاه داشتن اکثریت کارگران ناتوان کرده است. کمونیسم کارگری باید آلترناتیو شورایی خود را با جدیت طرح کند.

۴- یک وجه دیگر شرایط اخیر افسارگسیختگی جریانات ارتجاعی است. نظیر فاشیسم، راسیسم، ناسیونالیسم و مذهب. اینها بجان مردم و جامعه افتاده اند. بعنوان یک نیروی طبقاتی پیشرو، حزب کمونیست کارگری باید در صحنه دفاع از بشریت در مقابل اینها حضور داشته باشد. این خود طیفی از وظایف و اولویتها را برای ما مطرح میکند.

۵- نکته دیگر این است که هژمونی دموکراسی بعنوان عنصر اصلی ایدئولوژی رسمی بورژوازی تحکیم شده است. همینجا باید بگویم که این دموکراسی معادل آزادی و آزادیخواهی نیست و من نه اینجا و نه عموماً از این کلمه با یک بار مثبت صحبت نمیکنم. دموکراسی مقولهای است معین و مضمون جنبش اجتماعی معینی است. منظور از دموکراسی شیوه و رژیم سیاسی مشخصی است که بورژوازی برای تصمیم گیری سیاسی در نظام سرمایه داری تجسم میکند و محور آن پارلمان و انتخابات پارلمانی (هرچند نیم بند) و پلورالیسم و تعدد احزاب بورژوایی

ارانه کند. مقولات بنیادی ای دارند در دهه نود از نو تعریف میشوند. حق، برابری، هویت ملی، بازار، جایگاه دولت در جامعه و غیره. و آن نیروی سیاسی که نتواند پاسخ خود را به این مسائل بدهد نیروی اجتماعی نخواهد شد. سوسیال دموکراسی با آن یال و کوپالش فلج شده است. در انگلستان حتی وقتی روزنامه های سنتا محافظه کار از پشت دولت محافظه کار کنار میروند، باز سوسیال دموکراسی انگلستان رای نمیآورد. بدون پاسخ، بدون خط، هیچ جریان سیاسی ای در این دوره بجایی نمیرسد.

بنابراین اولین نتیجه این وضعیت برای ما، بنظر من اینست که ما باید در قبال مسائل مهمی در مقیاس جهانی نظر و پاسخ داشته باشیم. این یعنی توان تحلیلی و نظری این حزب باید بالا باشد. مسائل جهانی باید مشغله این حزب باشد و صاحب نظر بودن راجع به آنها خصوصیت اولیه کادر و فعال این حزب باشد. ما به حزبی با صلاحیت و توان نظری و تنوریکی بالا احتیاج داریم.

۲- تعرض وسیعی به کمونیسم در جریان است. تا جایی که میکوشند کلمات سوسیالیسم و کمونیسم را به الفاظی زنده در افکار عمومی تبدیل کنند. بنظر من بورژوازی مصمم است که این تعرض به کمونیسم را تا آخر ادامه بدهد. در مقابل، باید از سوسیالیسم بعنوان یک جنبش، یک راه حل و یک بدیل قابل تحقق قاطعانه دفاع کرد. باید توان این دفاع را داشت. حزب ما باید حزبی باشد که بتواند بعنوان یک اتوریتته در صحنه جدال نظری و فکری ظاهر شود. حزب باید مدافع قدرتمند آرمان سوسیالیسم باشد. بتواند ادعای رایج مبنی بر پیروزی و جاودانگی سرمایه داری را بکوبد و افشاء کند. وجود یک بلوک جهانی فکری جهان بطور کلی زنده نگاه میداشت. نظرات چپ منتقد شوروی و چین، علیرغم کم نفوذی سیاسی و عملی خود این جریانات، در چنین فضایی بهرحال مورد توجه بود. امروز اوضاع فرق کرده است. کمونیسم کارگری خود باید بار دیگر سوسیالیسم و کمونیسم و تنوری مارکسیستی را در دستور بحث و مبارزه فکری در جامعه قرار بدهد. بورژوازی میخواهد مارکس و اندیشه سوسیالیستی به فراموشی سپرده شوند. ما باید توجه جامعه را به این جلب کنیم. این توان نظری و فکری بالایی میخواهد. در یک کلمه، دوره چپ کم اطلاع، کلیشهای، کم حرف و غرق در مباحثات فرقه‌های و مشغله های تشکیلاتی بسر رسیده است. کمونیست امروز باید نظیر کمونیست اول قرن برتری فکری خود را در برابر سخنگویان درجه یک تفکر بورژوایی به کرسی بنشانند.

۳- یک واقعیت دیگر بحران یونیونیسم است. این بحران مدتهاست شروع شده است. اتحادیه ها در بسیاری کشورها بشدت عضو از دست میدهند و در موارد زیادی اتحادیه هایی که پیش از این بسیار با نفوذ بوده اند، امروز تنها بخش کمی از کارگران رشته خود را متشکل کرده اند. در اکثر کشورهای اروپایی بشدت بر تعداد کارگران خارج اتحادیه ها افزوده شده است. در طول دهه هشتاد امتیازات و اختیارات قانونی اتحادیه ها یکی پس از دیگری لغو شده است. کار به لغو اجازه اعتصابات حمایتی و یا ضبط اموال اتحادیه ها توسط دادگاهها کشیده. بجز در موارد معدود، مثلاً در آلمان، مبارزات اتحادیه ها دیگر کمتر به نتیجه میرسد و بسیاری از اتحادیه ها خود از تقابل جدی با کارفرما و دولت اجتناب میکنند. با این صف میلیونی بیکاران و ناامنی وضعیت شغلی و اقتصادی کارگران شاغل، دورنمای کار اتحادیه ها حتی از این هم تیره تر است.

مبارزه ارائه میکنیم باید خصلتی جهانی داشته باشد. پاسخ ما به مسأله وحدت بین المللی طبقه کارگر در سطوح مختلف چیست؟ چه حزبی و چه توده ای. این یک سوال عام است. اما معضلات عملی کنکرتی هم اکنون در این عرصه مطرح است. برای مثال در سال ۹۳ قرار است مرزهای اقتصادی در اروپای غربی برداشته شود. کالاها و انسانها قرار است آزادانه جابجا شوند، اما اتحادیه ها همچنان کشوری باقی میمانند. در آن شرایط با این اتحادیه دیگر اصلا کاری نمیشود کرد. کار بجایی رسیده است که برخی از کمپانی هایی که فقدان تشکلهای کارگری در مقیاس اروپا، که بتوانند طرف مذاکره و قرارداد آنها باشند، نگرانشان کرده خودشان دارند به شاخه های اتحادیه ای التماس میکنند که نوعی ارگانهای بین المللی بوجود بیاورند. بازار مشترک آمریکای شمالی، آمریکا، کانادا و مکزیک، به همین ترتیب مسائل اساسی را مطرح میکند. جنب و جوش برای ایجاد بازار مشترک اسلامی توسط ایران و جمهوری های به اصطلاح مسلمان نشین شوروی همینطور. حتی در غیاب این طرح ها و نقشه های معین، خود بازار جهانی بشدت مشترک و ادغام شده است و سرنوشت کارگران در حوزه های مختلف به یکدیگر و به معادلات اقتصادی جهانی گره خورده است. همه اینها داشتن طرح هایی برای وحدت بین المللی طبقه کارگر را بعنوان یک نیاز مبرم و کنکرت طرح میکند.

تکه ای که فعالیت های سوسیالیستی کارگری در عرصه های مختلف را به هم ربط بدهد و وصل کند خالی است. در یک کلمه انترناسیونالیسم بعنوان یک عرصه عملی فعالیت باید توسط حزب ما جدی گرفته شود.

موخره

قصد داشتیم راجع اولویتهای عملی و عرصه ای حزب، بویژه در ایران و در منطقه که عرصه مستقیم فعالیت سازمانی ماست هم اینجا صحبت کنم که ظاهرا تیتیر جداگانه ای در کنفرانس به آن اختصاص داده شده است. بنابراین بحث امروز را جمع بندی میکنم.

الگویی که از حزب کمونیست کارگری در ذهن من هست اینست:

یک حزب انترناسیونالیست مارکسیست، جایگیر در جنبش کارگری و متشکل کننده بخش

برای نمایندگی کردن خطوط مختلف در طبقه حاکمه است. این دموکراسی همانقدر به آزادی سیاسی ربط دارد که نظام شوروی به سوسیالیسم ربط داشت. هر دو حاصل مسخ آرمانهای اصیل انسانی توسط طبقات حاکمه اند. دموکراسی، با این معنی معین، در قبال گرایشات دیگر جامعه بورژوازی، نظیر ناسیونالیسم، که آنهم به سهم خود در این دوره به تحرک درآمده است، هژمونی بدست آورده است. برای دوره ای طولانی، آنچه که کمونیسم اطلاق میشد در یک همزیستی و امتزاج سیاسی و فکر با دموکراسی و ناسیونالیسم بسر میرد. اگر دقت کنیم میبینیم که در آن کمونیسم، مارکسیسم زیان و ظواهر را تعریف میکرد اما دموکراسی و ناسیونالیسم مضمون واقعی سیاست و انتقاد و اعتراض را تامین میکردند. امروز دموکراسی و ناسیونالیسم در شکل مستقل و متعین خود و بدون پوشش چپ در سطح جامعه میداندار شده اند. اجزاء متشکله چپ تاکنونی در مقابل هم قرار گرفته اند. این واقعیت، یعنی به پیش رانده شدن دموکراسی و ناسیونالیسم بعنوان گرایشاتی صریحا ضد کمونیست، بعنوان گرایشاتی که علنا و رسما خود را در تقابل با کمونیسم تبیین میکنند، امر تعریف کمونیسمی که آنهم صریحا منتقد ناسیونالیسم و دموکراسی باشد را صد مرتبه مبرم تر میکند. بدست دادن تصویری از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی که دموکراتیسم و ناسیونالیسم اجزاء متشکله آن نیستند حیاتی است. این به یک اعتبار به معنی زنده کردن انتقادهای اولیه مارکس علیه این گرایشات بورژوازی و کوبیدن توهمات وسیعی است که در جامعه و در درون طبقه کارگر نسبت به دموکراسی و ملت گرایی وجود دارد. ما باید پوشالی بودن دموکراسی و پلورالیسم بورژوازی را بعنوان الگوهای جامعه آزاد سیاسی افشاء کنیم. ما باید در مقابل دموکراسی تصویر واقعی آزادی ای را که طبقه کارگر نوید میدهد قرار بدیم. در مورد ناسیونالیسم مسأله حتی از این هم روشن تر است. همین امروز جنایاتی که بدست ناسیونالیسم در کشورهای مختلف، فقط بعنوان نمونه در یوگوسلاوی و جمهوری های شوروی سابق، صورت میگیرد ابعادی باورنکردنی و سرسام آور بخود گرفته است. نباید بگذاریم بشریت جنایات این جنبش سیاسی را که عقاید ارتجاعی اش را تمایلات ذاتی و قابل احترام بشری قلمداد میکند فراموش کنند. طبقه کارگر باید گوش ملی گرایی را در انظار عام بگیرد و مسئولیت جنایاتش را بدوشش بگذارد.

بعلاوه، این تا حدودی ما را با آن چپهانی روبرو میکند که تصور میکنند راه خروج از فشاری که بر سوسیالیسم وارد میاید، تسلیم به ایدئولوژی بورژوازی و اخذ مقولاتی است که دموکراتیسم و ملی گرایی امروز جار میزنند. کسانی که میخواهند سوسیالیسم را دموکراتیک کنند، با بازار وفق بدهند و غیره. بخشی از مبارزه ما علیه آن چپهایی است که زیر این فشار به صرافت اصلاح مارکسیسم افتاده اند. باید جلوی این خود شیرینی های خرده بورژوازی را گرفت.

۶- یک خصوصیت دیگر این دوره اینست که طبقه کارگر از نظر اقتصادی و معیشتی بشدت در منگنه است و مبارزاتش اساسا تدافعی است. ما باید نقشه و هدف و سیاست عملی و سازمان مان برای خروج از این وضعیت را به روشنی بیان کنیم و در این عرصه راه نشان بدهیم.

۷- و بالاخره، یک نکته اساسی اینست که ما بعنوان یک جریان، انترناسیونالیست هستیم و بالاخره هرکس امروز این را فهمیده است که سرنوشت جوامع در یک مقیاس جهانی تعیین میشود. راه حل ما و استراتژی ما هم باید جهانی باشد. آلترناتیوهایی که ما در هر عرصه

ساله اش در جنبش کارگری فعال شده‌اند و حال امروز از موضع اتحادیه با خود ما برخورد میکنند، تحزب کمونیستی از چشمشان افتاده است و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران محلی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۹۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سرکار فرستادنشان بگذرانند. کمونیسم کارگری و حزب کمونیستی کارگری مستلزم وجود یک نگرش پخته و عمیق مارکسیستی به دنیا و توانایی جدی برای متحول کردن ذهنیت کارگران است. بدون این، سنتهای ریشه دار غیر سوسیالیستی در جنبش کارگری به سهولت فعالین چپ در جنبش کارگری را مهار میکند و به رنگ خودش درمیآورد. این را باید بفهمیم که ما حتی در جنبش کارگری و در مقایسه با سایر گرایش‌های درون این جنبش، یک نیروی خلاف جریان هستیم. پیروزی هر گرایش خلاف جریان در گرو استحکام نظری و اعتقادی و پختگی و وسعت افق سیاسی اش است. این را باید بدست آورد و کلید این، توجه هرچه بیشتر کادرهای این حزب به مارکسیسم است.

ما کمبود زیاد داریم. امکانات مادی و مالی ما کم است. امکانات ما برای تبلیغ وسیع توده ای در ایران بدلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است. برای مثال رادیو نداریم. اما مشکل اساسی بنظر من همانهاست که گفتیم. اگر یک سنت قوی نظری پشت ما باشد و اگر حزب از طیفی از کادرها و فعالین روشن بین و با افق تشکیل شده باشد، تنگناهای مادی و عملی در سیر حرکت ما رفع میشود. پیروزی و شکست ما را نه این فاکتورهای عملی، بلکه توانایی و عدم توانایی ما در بردن یک انتقاد اجتماعی عمیق مارکسیستی و یک افق سوسیالیستی شفاف به درون طبقه کارگر تعیین میکند.

برگرفته از سایت آرشیو آثار منصور حکمت

برای اولین بار در خرداد ۱۳۷۱، ژوئن ۱۹۹۲، در شماره ۲ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.



سوسیالیست و رادیکال این جنبش، مدعی، دخالت گر و بشدت روشن بین و مسلط به جنبه های نظری فعالیت خویش، و طبعا منضبط، مومن و خوش بین. هر تصویری کم تر از این نسخه ای برای شکست است. اگر ما نتوانیم به این تصویر از خودمان مادیت بدهیم، نمیتوانیم کاری صورت بدهیم. شاید بالاخره بمانیم و یک سر و گردن هم از بقیه جریانات بهتر باشیم. اما اگر هدف ما این باشد که در طول این دهه تاثیر بر واقعیات اجتماعی بیرون خود بگذاریم بجز نزدیک کردن خود به این تصویر راهی نداریم. اینجا روی چند نکته بعنوان کمبودها و نواقص امروزمان انگشت میگذارم.

۱- ما یک پشتوانه قوی نظری که در سطح جهانی نمایندگی بشود نداریم. ما یک ستون فقرات و مرجعیت تئوریک معتبر در مقیاس بین المللی که لااقل وجود خود را به خطوط اجتماعی دیگر تحمیل کرده باشد و یک پای مباحثات نظری و جدال ایدئولوژیک در جامعه امروز باشد نداریم. بدون این کار ما پیش نمیرود. بحث من این نیست که این مرجعیت را حزب کمونیست کارگری باید شکل بدهد. بلکه اینست که باید بعنوان یک جریان و نیز بعنوان افراد کمونیست کارگری برای رفع این کمبود کار کنیم. بروز عقیدتی ما در سطح بین المللی ناچیز است و باید این مساله را حل کرد. باید در سطح جهانی ارگانها و تریبونهایی بوجود بیاید که مدام تبیین مارکسیستی از مسائل اجتماعی و مبارزه طبقاتی را با قدرت طرح کند و در مصافهای مختلف ایدئولوژیکی که سخنگویان اصلی جامعه بورژوازی جلوی سوسیالیسم و کارگران قرار میدهند فعالانه شرکت کند. ما هم به بلوک بین المللی خودمان احتیاج داریم.

۲- لازم است خود ما بعنوان یک حزب و مجموعه ای از فعالین کمونیست، حزب مارکسیست تری از آنچه امروز هستیم باشیم. بنظر من بافت عمومی ما از بالا تا پائین، در قیاس با انتظارات و نیازهای مبارزه و نه در مقایسه با جریانات دیگر چپ که از همین سطح هم برخوردار نیستند، کم مارکسیست است. یک تفاوت اساسی که در طول هفت هشت سال گذشته بخشا تحت تاثیر شرایط عینی و بخشا بخاطر مباحثات کمونیسم کارگری ایجاد شده است اینست که تیپ نمونه وار فعال حزب ما کسی است درگیر در جنبش کارگری و کاملا متفاوت با تیپ فعالیت چپ رادیکال. این دستاورد برگشت پذیر نیست. اما قابل تبدیل به وضعیت نامطلوب دیگری هست. اگر ما به اندازه کافی مارکسیست نباشیم و هر فعال حزب کمونیست کارگری یک فرد مسلط به نگرش انتقادی مارکسیستی به جامعه نباشد که به قطب فکری در محیط فعالیت خود تبدیل میشود، گرایش‌های غیر سوسیالیستی ریشه دار در جنبش کارگری نیرویی را که ما امروز در این جنبش فعال میکنیم را خواهند بلعید. اگر مارکسیست نباشیم، اگر جریانی نباشیم که فعالین آن عمیقا به یک آلترناتیو وسیع تر و یک نقد بنیادی تر از جامعه معتقد و مسلط هستند، آنوقت کار ما در درون طبقه کارگر جز کادر تربیت کردن برای جناح چپ جنبش اتحادیه‌های به چیزی منجر نمیشود. فی الواقع شواهدی از این روند را هم اکنون میشود دید. این یک روش جنبش اتحادیه ای است که کارگر سوسیالیست پرشور را از جنبش کمونیستی بگیرد، مهار کند و گوشه ای از فعالیت خود را روی دوشش بگذارد و تمام آرمانها و اعتقادات رادیکال تر او را جایی بایگانی کند. اگر ما نسبت به هویت کمونیستی خود در جنبش کارگری حساس نباشیم. اگر به بردن دیدگاه خود در این جنبش مصر نباشیم، آنوقت جنبش اتحادیه ای فعالین ما را میبلعد و هضم میکند. همین امروز ما اینجا و آنجا باید جواب کسانی را بدهیم که به یمن وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مباحثات چندین